عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة

نویسنده: صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم

تاریخ وفات مؤلف: 1050 ه. ق

موضوع: عرفان عملی

زبان: فارسی

تعداد جلد: 1

ناشر: الزهرا (س)

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: 1371 ه. ش

نوبت چاپ: سوم

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة ؛ ص1

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 1

فهرست مندرجات

عنوان صفحه مقدمه مترجم

شرح حال مؤلف از آیة الله

حاج سید ابو الحسن حسینی قزوینی (قدس سره) 17

[چکیده بحث] از مؤلف 23

مقدمه 33

گفتار نخستین

فصل اول: آنکه پیش از اکمال معرفت 50

فصل دوم: بطلان شطحیات متصوفه 57

فصل سوم: چه کسی نظر در حقائق تواند کرد 60

گفتار دوم

فصل اول: هدف حقیقی هستی 73

فصل دوم: در اینکه فایده تمامی صفات 74

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 2

عنوان صفحه فصل سوم: در سنجش میان علوم 76

فصل چهارم: توضیح بیشتری در بیان 77

فصل پنجم: سنجش احوال 83

فصل ششم: توضیح بیشتری پیرو فصل پیش 85

فصل هفتم: [غرض از خلقت] 88

فصل هشتم: سبب بدعاقبتی چیست 93

فصل نهم: نشانه های دوستداران خداوند 96

گفتار سوم

فصل اول: چگونه به این منازل توان رسید 117

فصل دوم: عشق و شوق چگونه اند 118

فصل سوم: مبدا اعمال صالحه 120

فصل چهارم: تنها عارف است که 122

فصل پنجم: عبادات جاذب سودهای 124

فصل ششم: توضیح بیشتر در کیفیت تناسب 126

فصل هفتم: هدف از اعمال انسانی 132

فصل هشتم: چرا کردار زشت موجب 137

فصل نهم: چرا نیکان از بدان 140

گفتار چهارم

فصل اول: 148

فصل دوم: سفارشاتی نبوی 150

فصل سوم: سفارشات بعضی از پیامبران و اولیاء 156

خاتمه

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 3

[مقدمه مترجم]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی الانبیاء و المرسلین، سیما سیدهم و خاتمهم محمد و علی آله و اصحابه المنتجبین.

رَبِّ، اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي: هرکس و با هر مقدار شناختی که از خود و جهان هستی داشته باشد به بداهت درمی‌یابد که موجودی ایستا نیست، بلکه در راه بوده و در مسیری حرکت می‌کند. استدلالات عقلی و نصوص دینی و یافته‌های مکاشفه‌گران نیز هشدار می‌دهند که او درین ره‌پیمائی نه بسوی نیستی که بسوی ابدیت می‌رود، ابدیتی که تا انسان اینجائی است دیدگانش قدرت دید آنجا را نخواهند داشت، و منتهای یافت او شنیدن اوصافی از افرادی است که خود را از تنگنای دنیای ماده بالا کشیده‌اند و دیدگاهشان از عالم دنیا گذشته است، و در گوش دیگران می‌خوانند:

«این‌قدر هست که بانگ جرسی می‌آید».

کشش درونی و میل به اطلاع و رسیدن به منزل مقصود و بی‌خبری عامه و دراز و ناهموار بودن راه، گروهی شیاد را یار گشته تا خود را رهنما و عارف و عالم و صوفی

رقم زنند. افرادی که قیافه‌ای ژولیده و موی سر از کمر به در رفته و ریشی از چانه تا عانه رسیده را نشان عرفان و خداشناسی می‌نمایانند، و به ناحق فریاد هو و حق بر سر هر کوی و برزن می‌کشند، و عده‌ای ساده‌لوح را که به حکم فطرت

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 4

تشنه‌ی آبی هستند به سرابی ره می‌نمایند، و ازین راه برای خود مال و منالی فراهم آورده و مرید و متابعانی دست و پا می‌کنند و شهرت و ریاستی بهم می‌زنند.

افراد بصیر و روشن‌ضمیر که خود از دنیاداری و مریدسازی به دورند از دیدن چنین افراد و شهرت و مورد اعتماد قرار گرفتن آنها سخت در رنجند، و مقابله با این افراد و معرفی چنین شیادان را بر خود فرض عین می‌دانند.

از کسانی که مبارزه با چنین منافقانی را بر خود واجب دیده و به مقابله‌ی آنان کمر بسته‌اند فیلسوف بزرگ و اندیشمند و عارف سترگ قرن دهم و یازدهم هجری صدر المتالهین شیرازی است که درین راه اشارات و تفصیلاتی را که در کتابهای مختصر و مفصّلش می‌کند کافی ندیده و به نوشتن رساله‌ای مستقل درین معنی همت گماشته است تا ره‌گم‌کردگانی را که حرامی را بلد انگاشته‌اند بصیرت بخشد، و نشانه‌های افراد راستگو و دروغزن را یادآور شود، و پوچ بودن ادعای مدعیان دروغین را آشکار گرداند، و مسیر صحیح معرفت نفس را نشان دهد. کتاب حاضر محصول این فکر اوست.

نگاهی گذرا به مشکلهائی که پس از آسان‌نمائی عشق در اول راه می‌افتد- و هم طول راه و خطرات و سختی‌ها و ناآشنائی به راه و بیراهه‌ها- کافی است تا ضرورت وجود رهبری ره‌شناس و مورد اعتماد را دریابیم، و تأمل در خطاکاری انسانها نشان می‌دهد که استاد واقعی جز فرد معصوم یا کسی که از نور او پرتو می‌گیرد نتواند بود، ازینجا روشن می‌گردد که چرا آسمان بشریت بی‌نور آفتاب ولایت، صاحب العصر حضرت بقیة الله الاعظم در تاریکی مطلق فرومی‌رود، که «بیمنه رزق الوری».

درد نهفتگی حضرتش از پیش چشمان کم‌نور ما قلب هر خداجوئی را به سختی می‌فشارد، مانا که جهان در عزای غیبتش سیه‌جامه‌ی ظلمت بتن کرده است: ... أ لیس الصبح بقریب.

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود — از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 5

بدین امید که بارقه‌ی انقلاب اسلامی زمینه‌ساز ظهور حضرتش باشد این حکایت را همچنان باقی می‌گذاریم و به ذکر مؤلف و کتاب حاضر می‌پردازیم:

مؤلف:

مؤلف مشهورتر و بزرگتر از آنست که درین مختصر سخن از او گوئیم، لیکن محض تکمیل این پیشگفتار ذکر شرح حال مختصری درینجا لازم می‌نمود.

این بنده خود پی تهیه چنین گفتاری بودم که به خاطرم آمد متفکر و فیلسوف فقید آیة الله رفیعی قزوینی- نور الله مضجعه- مقاله موجزی درین معنی مرقوم داشته‌اند بهتر دیدم همان مقاله را در پایان این پیشگفتار بیاورم که درعین تأمین مقصود یادی نیز از آن بزرگمرد که آثار قلمی کمی از ایشان در دست است شده باشد[1]، ازین‌رو تنها به ذکر تألیفات صدر المتالهین- قدس سره- و ویژگی‌های کتاب حاضر می‌پردازم:

تألیفات صدر المتألهین- ره:[2]

1- اتحاد العاقل و المعقول. علامه فقید مؤلف الذریعة ذکر کرده (1/ 81) که این رساله در ایران بچاپ رسیده است.

[1] (1)- مجموعه رسائل و حواشی مرحوم قزوینی توسط ناشر در زیر چاپ است. امید است خداوند توفیق خیر دهد تا ان‌شاءالله با طبعی مطلوب تقدیم دوستداران دانش گرداند. ناشر.

[2] (2)- در ذکر تألیفات صدر المتألهین استفاده‌ی بسیاری از« فهرست نگارشهای صدرای شیرازی» شده است که به خامه‌ی فاضل محترم آقای دانش‌پژوه و در یادنامه‌ی ملا صدرا، ص 105- 120 چاپ شده است.(دانشکده الهیات، طهران، 1340 ش).

2- اتصاف الماهية بالوجود. که جزء مجموعه‌ی رسائل صدر المتألهین به سال 1302، و همچنین در حاشیه‌ی رساله‌ی التصور و التصدیق از مؤلف که همراه با کتاب الجوهر النضید علامه‌ی حلی به سال 1311 چاپ سنگی شده است.

3- اجوبة المسائل که پاسخ پنج پرسش محمد گیلانی معروف به «ملا شمسا» است و در حاشیه‌ی چاپ سنگی کتاب مبدا و معاد آمده است.

4- اجوبة المسائل (جواب مسائل بعض الخلان) که همراه با دو رساله‌ی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 6

دیگر بعنوان رسائل فلسفی به سال 1392- ق از طرف دانشکده الهیات مشهد چاپ شده است.

5- اجوبة المسائل النصيرية که پاسخ پرسشهای خواجه نصیر الدین طوسی از شمس الدین عبد الحمید بن عیسی خسروشاهی است و در هامش چاپ سنگی کتاب مبدا و معاد و همچنین شرح هدایه‌ی اثیریه چاپ شده است.

6- اسرار الآیات و انوار البینات که کتابی است فلسفی و عرفانی و تفسیری و در تهران به سال 1319 به طریقه‌ی سنگی و همچنین به سال 1360- ش به‌وسیله‌ی انجمن حکمت و فلسفه‌ی ایران چاپ حروفی شده است.

7- اکسیر العارفین في معرفة طريق الحق و اليقين که ضمن رسائل مذکور در فوق به سال 1302 چاپ شده است. و أخیرا نیز همراه با ترجمه‌ی ژاپنی از طرف انجمن بررسیهای اسلامی دانشگاه توکیو چاپ شده است (مجله معارف شماره 2، ص 190).

8- التشخص که ضمن رسائل مذکور چاپ شده است.

9- التصور و التصديق که به سال 1311 همراه کتاب الجوهر النضید چاپ سنگی شده است، و همچنین به سال 1362- ش همراه همان کتاب توسط انتشارات بیدار چاپ حروفی شده است.

10- تفسیر سوره هائی از قرآن، این تفسیرها به سال 1322 در مجموعه ای به طریقه ی سنگی چاپ شده است و شامل تفسیر سوره ی فاتحه، سوره ی بقره تا آیه ی 65،[3] آیة الکرسی، آیه ی نور، و سوره های حدید، سجده، یس، واقعه، جمعه، طارق، اعلی، و زلزال است. و بار دیگر تفسیر فاتحه و بقره و قسمتی از آیة الکرسی باهم به سال 1302- ق و نیز تفسیر سوره ی اعلی به همراه کشف الفوائد علامه و چند رساله ی دیگر به سال 1312- ق، و تفسیر آیه ی نور به سال 1313- ق، و تفسیر سوره ی واقعه بقطع جیبی بطور مستقل چاپ شده است، همچنین تفسیر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 7

سوره ی حمد و بقره به سال 1393- ق در تهران طبع حروفی شده، و اخیرا نیز مجموعه ی این تفاسیر در هفت جلد از طرف انتشارات بیدار در قم چاپ می‌شود که تاکنون پنج جلد آن منتشر شده است.[4] ضمنا تفسیر آیه ی نور و سوره های جمعه، واقعه، اعلی، طارق، زلزال نیز مستقلا همراه با ترجمه ی آقای محمد خواجوی از طرف انتشارات مولی در تهران منتشر شده است.

11- حاشیه ی شرح حکمة الاشراق که حواشی بسیار دقیق و ممتعی است و در هامش همان کتاب به سال 1315- ق چاپ سنگی شده است.

12- حاشیه بر الهیات شفا تألیف ابن سینا، این حواشی که برخلاف متن شفا که به املاء و قلم سنگین شیخ الرئیس است به قلم روان و شیرین صدر المتالهین نوشته شده و حاوی دقائق و لطائف بسیار و از آثار جالب توجه صدر المتالهین است که تا پایان کتاب نیز نرسیده است، و در سال 1303- ق همراه متن شفا چاپ سنگی شده است.

13- حدوث العالم که ضمن رسائل وی به سال 1302 چاپ شده است.

---

[3] (3)- نسخه‌ای ازین قسمت تفسیر که مقدار زیادی از اول و قسمتی از آخر آن افتاده به خط مؤلف در کتابخانه مسجد اعظم قم موجود است.

[4] (4)- در فهرستی که آقای دانش‌پژوه تنظیم کرده‌اند. تفسیر سوره‌ی الضحی و الطلاق نیز ذکر شده‌اند که بنظر می‌رسد، اشتباه باشد و یا تاکنون بنده موفق به دیدن آن دو نشده‌ام. همچنان‌که صاحب الذریعه(4/ 338) نیز تفسیر سوره‌ی الضحی را ذکر کرده است و متذکر می‌شود که ضمن مجموعه‌ی تفاسیر وی به سال 1322 چاپ شده است، که این معنی مسلما اشتباه است.

14- الحشر که ضمن رسائل وی و همچنین در حاشیه‌ی چاپ سنگی مبدا و معاد و در حاشیه‌ی کشف الفوائد علامه حلی- ره- چاپ سنگی شده و همچنین در سال 1363 در تهران از طرف انتشارات مولی و همراه با ترجمه‌ی این کتاب بقلم آقای محمد خواجوی چاپ حروفی شده است.

15- الحکمة العرشیة رساله‌ی مختصری است که در آن آراء خود را بیان می‌کند. این کتاب همراه با کتاب المشاعر به سال 1315 چاپ سنگی شده، و در سال 1341- ش نیز از طرف دانشگاه اصفهان و همراه با ترجمه‌ی آقای غلامحسین آهنی منتشر شده است.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 8

16- الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة مهم‌ترین کتاب صدر المتالهین و مشهورترین و مفصل‌ترین آنهاست، درین کتاب آراء و نظرات فلاسفه‌ی پیشین را ذکر و به نقد و تحقیق آنها پرداخته است، و همچنین نظرات مخصوص خود را نیز در پایان هر مبحث ذکر می‌کند. این کتاب به سال 1282 و همراه با حواشی حکیم بزرگ الهی حاج ملا هادی سبزواری- ره- در چهار مجلد چاپ سنگی شده، و اخیرا نیز در قم و به اضافهء حواشی فیلسوف فقید علامه‌ی طباطبائی- ره- در نه جلد چاپ حروفی شده است.

17- خلق الاعمال ضمن رسائل وی و همراه کشف الفوائد چاپ شده است.

18- دیباچه‌ی عرش التقدیس آقای دانش‌پژوه ذکر کرده‌اند که نسخه‌ای از آن در دانشگاه (ف 299) هست.

19- دیوان شعر که به نوشته‌ی صاحب الذریعة (9/ 600) نسخه‌ای از آنکه توسط شاگرد بزرگوارش فیض کاشانی جمع‌آوری شده است به خط او در کرمانشاه موجود است، و این رباعی را از آن مجموعه نقل می‌کند که گویا نشان از دست دادن بینائی وی در آخر عمر است:

جهان‌بین من گرچه رفت جهان‌آفرین بین من کم

از نهاد	مباد
جهان‌بین اگر شد جهان‌بان بجاست	جهان را جهان‌بان نه غیر از خداست

تعداد 8 رباعی از رباعیات صدر المتالهین نیز به همراه کتاب سه اصل وی چاپ شده است و از آن جمله است:

زاهد ز بهشت، خان‌ومان می‌سازد	عابد بعمل، بدان جهان می‌نازد
عارف به عمارت درون می‌یازد	عاشق ز برای دوست جان می‌بازد

20- الرسالة القدسية فی اسرار النقطة الحسية این کتاب در حاشیه‌ی المبدا و المعاد چاپ سنگی، چاپ شده است.[5]

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 9

21- سریان نور وجود الحق فی الموجودات که ضمن رسائل وی چاپ شده است.

22- سه اصل تنها کتابی است که مؤلف بزبان فارسی نوشته است.

و این رساله از طرف دانشکده‌ی الهیات تهران به سال 1340- ش منتشر شده است. رباعیات فوق الذکر و منتخب مثنوی نیز ملحق به همین کتاب آمده است.

23- شرح اصول کافی که از آغاز تا قسمتی از کتاب الحجة را شرح کرده است. ازین کتاب احاطه‌ی صدر المتالهین بر فنون مختلف اسلامی آشکار می‌شود و

[5] (5)- آقای سید جلال آشتیانی در کتاب شرح حال و آراء فلسفی ملا صدرا، ص 208 اظهار داشته‌اند:« از طرز تحریر این رساله معلوم می‌شود که از تصنیفات ملا صدرا نمی‌باشد».

دقیق‌ترین شرحی است که تاکنون بر کتاب شریف کافی نوشته شده است. این کتاب همراه مفاتیح الغیب به طریقه‌ی سنگی چاپ شده است. و اخیرا نیز آقای محمد خواجوی مشغول ترجمه و چاپ آن بطرز جدید می‌باشند- وفقه الله تعالی-.[6]

24- اللمعات المشرقیة فی المباحث المنطقیة که رساله‌ی جالبی در منطق است و همراه با شرحی که آقای مشکوة الدینی بر این کتاب نوشته‌اند در تهران بنام منطق نوین چاپ و منتشر شده است.[7]

25- شرح الهدایة الاثیریة شرحی است بر هدایه‌ی اثیر الدین ابهری که به طریقه‌ی مشاء و گویا در اوان زندگی علمی خود نوشته و آراء خاص وی در آن دیده نمی‌شود. این کتاب به سال 1313- ق در طهران چاپ سنگی شده است.[8]

26- الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة که از کتابهای بی‌نظیر مؤلف است و مطالب خود را در آن بطور خلاصه بیان کرده و به سال 1286 به همراه تعلیقات حکیم سبزواری چاپ سنگی شده است، و همچنین در سال 1346- ش

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 10

و به ضمیمه‌ی همان تعلیقات و مقدمه‌ی آقای آشتیانی از طرف دانشکده‌ی الهیات مشهد چاپ حروفی شده است.

27- کتاب دیگری به همین نام که طبق نوشته‌ی آقای دانش‌پژوه غیر از کتاب فوق الذکر است و فهرستمانندیست از مسائل فلسفی خود او و نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی سپهسالار (ش 5/ 6319) موجود است. نگارنده با مراجعات مکرری که بدین کتابخانه نمودم مع الاسف در اثر به هم ریختگی و نامرتبی اداره‌ی این کتابخانه موفق بدیدن نسخه‌ی مذکور نگشتم و با اینکه در فهرست چاپی این کتابخانه نام و شماره‌ی آن آمده است متصدی مربوطه از وجود آن اظهار بی‌اطلاعی فرمود.

---

[6] (6)- قسمتی ازین شرح به خط مؤلف در کتابخانه‌ی آیة الله مرعشی نجفی- دام ظله- در قم موجود است.

[7] (7)- در فهرست نگارشهای صدرا، این کتاب بعنوان التنقیه معرفی شده که ظاهرا اشتباه باشد و نام صحیح آن همین است که ذکر شد.

[8] (8)- ازین کتاب نسخه‌ای در کتابخانه دانشگاه تهران هست که به نوشته‌ی آقای دانش‌پژوه احتمالا خط خود مؤلف است.

28- القضاء و القدر که ضمن مجموعه‌ی رسائل وی چاپ شده است.

29- کسر اصنام الجاهلیة که همین رساله‌ی موجود است و درباره‌ی آن توضیح بیشتری خواهیم داشت.

30- لمیة اختصاص المنطقة بموضع معین من الفلك که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس: (4: 201 در دنبال نسخه‌ی شفای ش 876) موجود است.

31- المبدا و المعاد که از کتابهای بسیار جالب صدر المتالهین است و در سال 1314- ق در طهران چاپ سنگی شده است، و بار دیگر در سال 1354- ش، توسط انجمن فلسفه در تهران و با چاپ حروفی منتشر شده است.

32- متشابه القرآن که به سال 1392- ق، همراه با دو رساله‌ی دیگر مؤلف و مقدمه‌ی مفصل آقای آشتیانی بعنوان رسائل فلسفی از طرف دانشگاه مشهد منتشر شده است.

33- المزاج در آستان قدس (4: 143) نسخه‌ای از آن موجود است.

34- المسائل القدسیة که همراه با متشابه القرآن مذکور در فوق چاپ شده است.

35- المشاعر رساله‌ای موجز و بسیار دقیق که همراه الحکمة العرشیة

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 11

به سال 1315 چاپ سنگی شده است و همچنین در سال 1340 ش- ه با ترجمه‌ی آقای غلامحسین آهنی از طرف دانشگاه اصفهان و در سال 1342 به همراه ترجمه‌ی فارسی میرزا عماد الدولة که ترجمه‌ی خوبی از کتاب مذکور است و همچنین مقدمه و ترجمه‌ی فرانسه از طرف انجمن ایران و فرانسه در تهران منتشر شده است.

36- المظاهر الالهية فی اسرار العلوم الکمالیة که در حاشیه‌ی المبدا و المعاد به سال 1314 و در سال 1380- ق از طرف دانشکده‌ی الهیات مشهد مستقلا چاپ شده است.

37- المعاد الجسمانی نسخه‌ای ازین رساله در کتابخانه‌ی آستان قدس (به دنبال شفای ش 786- طوس: 4/ 201) موجود است. و احتمالا این رساله همان «زاد السالکین» است که همراه شرح مفصلی از آقای آشتیانی از طرف انجمن حکمت و فلسفه در 1359- ش منتشر شده است.

38- مفاتیح الغیب کتابی است بسیار شریف و پرمطلب که به همراه شرح اصول کافی چاپ سنگی شده و اخیرا نیز از طرف انجمن حکمت و فلسفه و به همت آقای محمد خواجوی چاپ و منتشر شده است.

39- الواردات القلبیة رساله‌ای است موجز که به همراه رسائل وی چاپ شده و همچنین به سال 1358 ش- ه به همراه ترجمه آن از دکتر احمد شفیعی‌ها طرف انجمن حکمت و فلسفه منتشر شده است.

40- الوجود که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشکده‌ی حقوق تهران موجود است (فهرست ص 500).

رسائل دیگری نیز ضمن تألیفات صدر المتالهین ذکر کرده‌اند که در انتساب آنها به وی تردید وجود دارد.

همچنین اخیرا رساله‌ای بنام «ایقاظ النائمین» از طرف انجمن فلسفه و با گونه‌ای بسیار بدو مغلوط منتشر شد که با ذکر قرائنی موجود در کتاب مذکور از تالیفات صدرا معرفی شده است.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 12

دو نامه نیز از صدر المتالهین موجود است که یکی را به استاد خود میرداماد- ره- نوشته و دیگری را به شمسای گیلانی (ریو- 2/ 417 ذیل). اولی در کتاب «شرح حال و آراء فلسفی ملا صدرا» تألیف آقای آشتیانی ص 225 چاپ شده است.

کسر اصنام الجاهلیة (شکست بتهای جاهلیت)

سبب نوشتن این کتاب را مؤلف چنین بیان می‌کند:

«درین زمان که تاریکی‌های نادانی و نابینائی در شهرها پراکنده گشته است، و کوته‌فکری و نادرستی همه‌ی آبادیها را فرا گرفته است، گروههائی را می‌بینم که با تمامی توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده‌اند و بر فسادگری در کردار اصرار می‌ورزند ... و با همه‌ی تهیدستیشان در علم و عمل خود را به ارباب توحید و اصحاب تفرید مانسته می‌انگارند ... و پیرو یکی از همنوعان خود گشته‌اند که ولایت خداوند و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است ...».

آنگاه بشرح کردار چنین مدعیان می‌پردازد و توضیح اینکه با داشتن خصوصیاتی که اینان دارایند نتوان عرفان و شناختی از حق داشت و اقوال و شطحیات اینان ترّهاتی بیش نیست. و پس از بیان چندی از طرق عوامفریبی و علل پیدا شدن اعتقاد در افراد ساده‌لوح نسبت به اینان می‌گوید:

«چون دیدم که دفع این شر کاری خطیر در امر دین است و رفع این شبهه از قلب دانشپژوهان- و دیگر مبتدیان- و خلاص نمودن آنان از وسوسه‌های شیاطین کاری سترگ می‌باشد، از خداوند خیرجوئی نموده و شروع در ازاله‌ی وسوسه‌ها و رفع شبهات و باطل کردن یاوه‌ها و باز نمودن گره‌های بسته‌ی اینان نمودم ... این رساله پرداخته گشت ... و در یك مقدمه و چهار گفتار و یك خاتمه‌اش ترتیب دادم».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 13

در مقدمه‌ی کتاب نخست نفس انسانی و کیفیت تکاملی علمی آن را توضیح می‌دهد، و با ذکر مثالی چگونگی کسب معارف و موانعی را که در راه آن موجود است بیان می‌کند و اینکه بدون کوشش بسیار و رفع این موانع دستیابی به علم و عرفان نشدنی است؛ آنگاه متوجه می‌سازد: افراد مدعی که نه در تحصیل و راه بدست آوردن عرفان رنجی می‌برند و نه در راه برطرف کردن موانع کوششی نموده‌اند

هرگز به عرفان الهی نتوانند رسید و این‌چنین مدّعیان جز عده‌ای شیاد و دروغزن بیش نیستند که امر را بر دیگران مشتبه می‌سازند و چه بسا بر خودشان نیز مشته شده است.

گفتار اول: این گفتار در بیان این معنی است که برترین مقام، رسیدن به معرفت الهی است؛ و شخص خداجوی باید نخست مقررات شریعت را شناخته و سخت بدانها پایبند بود، و بدون چنین دانشی شروع در مجاهدت گمراهی ببار آرد، و کسی که خود را بریاضات شرعی تهذیب ننموده است نشاید که بفکر نظر در حقایق افتد.

آنگاه بیان می‌کند که حکیم و فقیه کیست و علما بر چند قسمند، و اینکه مقام حکمت بسیار بلند است و هرکسی را حکیم نتوان خواند و عارف حقیقی را مرتبتی بلند است گو اینکه کسی او را نشناسد و پیرو او نگردد.

گفتار دوم: درین گفتار بیان می‌کند گو اینکه برترین مقام، داشتن علم است ولی نه هر علمی، بلکه برترین همه، علم الهی است. و اینکه رسیدن به معارف یقینی بالاترین کمال و نهایت بهجت و سعادت است، و ثمره‌ی خلقت و بالاترین مقصود از آن همانا وجود عالم ربانی است و دیگران به‌منزله‌ی طفیل وجود اویند.

آنگاه می‌گوید کسانی را که عقایدی خلاف واقع و فاسد دارند خطر بدعاقبتی تهدید می‌کند، و بیان اینکه سبب بدعاقبتی چیست و از آن پس چندی از نشانه‌ی دوستان خدای را برمی‌شمارد تا افراد بی‌توجه را روشن شود که چه کسانی دوستان خدایند و چه نشانه‌هائی دارند و فریب منافقان و دروغزنان را نخورند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 14

گفتار سوم: در ذکر صفات نیکان است افرادی که رتبه‌شان پائین‌تر از مقربین است.

درین گفتار نخست بیان می‌کند که تصفیه و تهذیب جز با پرداختن به عبادات میسر نمی‌شود، و مقصد سلوك سالك معرفت باری است که هر اندازه بیشتر شود شوق و عشق او نیز تیزتر می‌گردد. و توضیح می‌دهد که هر موجودی شوق و

عشق وصول به بالاتر و کاملتر از خود را دارد و چون برترین و کاملترین ذات الهی است پس مبدا کردار نیکوی انسانی عشق به باری تعالی است و چون عشاق حقیقی او عارفان به او هستند تنها آنانند که حقیقتا او را عبادت می‌کنند و جز او را نمی‌جویند، و خلاصه «مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست».

فتادگان سر کوی دوست بسیارند
و لیکن از سر کویش چو من فتاده نخواست

آنگاه به کیفیت اصلاح نفس به‌وسیله‌ی عبادات می‌پردازد و با ذکر مثالی بیان می‌کند که عبادات برای جان انسان حکم غذا را برای بدن او دارد، و طریق رسیدن به حقایق عالم مجاهده و تهذیب است نه مجادلات کلامی که نتیجه‌ای جز گمراهی و از دیار شکوك و قساوت قلب ببار نمی‌آورد، و غرض از عبادات شرعی علم است که ذات انسانی بدان تکامل یابد همچنان‌که در اثر پرداختن به اعمال زشت شقاوت یابد.

آنگاه به ذکر مطالبی می‌پردازد که افراد شیاد بدان وسائل خود را در عداد صلحاء رقم می‌زنند و رهزن رهروان ساده‌دل می‌گردند.

گفتار چهارم: ذکر نصایح و مواعظی از قرآن و سنت و اقوال بزرگان که موجب ترغیب و شوق افراد پاك‌نهاد گردد، گواینکه افراد دلمرده را سودی ندهد.

پایان‌نامه‌ی کتاب توضیح این مطلب است که غرض ازین رساله نکوهش شخص یا اشخاص معینی نیست بلکه هدف بیان کردن شیوع فساد در دوران خود است و نشان دادن راه راست و طریق شناخت افراد صالح و عرفای کامل.

آنگاه اظهار می‌دارد که چون سخن بدینجا رسیده است مناسب است تا

شمه‌ای نیز در بیان شروط ارادت و آداب مریدان مرقوم گردد تا موجب بصیرت بیشتر باشد.

روش کار مؤلف درین کتاب بیشتر بر خطابه استوار است تا برهان، گواینکه از روش برهانی نیز بسیار دور نمی‌شود، لیکن چون این کتاب بیشتر بخاطر استفاده‌ی افراد غیر متخصص نوشته شده است، نویسنده متوجه بوده است که خطابیات و ذکر تمثیل بیشتر در جا افتادن مقاصد او کمك می‌کند تا صغری و کبری چیدن و نتیجه گرفتن، البته براهین مطالبی را که بیان می‌دارد روی مبانی خود در دیگر کتابها مستدل و مبسوط ذکر کرده است.

این کتاب در سال 1340- ش، از طرف دانشکده‌ی علوم معقول و منقول در تهران بتحقیق آقای محمد تقی دانش‌پژوه منتشر شده است.

ایشان در مقدمه‌ی همان چاپ نسخ مورد اعتماد و طریقه‌ی کار خود را بیان داشته‌اند که ذکر آن درینجا لازم نمی‌نماید، و طالبین می‌توانند به همان نوشته‌ی ایشان مراجعه فرمایند.

مبنای ترجمه‌ی این کتاب نیز همین چاپ بوده است، البته روش کار بنده چیزی بین ترجمه‌ی تحت‌الفظی و نقل به معنی بوده است، یعنی که کمال تقیید به ترجمه کلمه‌کلمه نداشته‌ام گواینکه این جنبه را نیز بسیار وانگذاشته‌ام، البته در ترجمه‌ی آیات و احادیث سعی در مراعات این معنی بیشتر شده است.

از ترجمه‌ی یکی دو فصل نیز که بی‌فایده می‌نمود طفره رفته‌ام از جمله فصلی در پایان گفتار چهارم که نصایح و مواعظی را از فیثاغورس نقل می‌کند.

چرا که نقل این مطالب جز خستگی برای خوانندگان چیزی ببار نمی‌آورد، افزون بر اینکه نصایح و مواعظی بسیار جاندارتر از این‌ها و بلکه سخنانی در حدّ اعجاز در کتب احادیث ما فراوان است که باوجود آنها نقل این سخنان زیره به کرمان بردن است، و هدف مؤلف نیز که شاید از ذکر این گفته‌ها تأیید سخنان خود با

شواهدی از اقوال حکیمانست بدون اینها نیز برآورده است.

سخن را با ذکر یکی از رباعیات مؤلف به پایان می‌آریم که حسن ختامی برای اهل راه است:

آنان که ره دوست گزیدند همه — در کوی شهادت آرمیدند همه

در معرکه‌ی دو کون فاتح عشق است — گواینکه سپاه او شهیدند همه

و آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمین

ربیع الاول 1405 ه- ق

محسن بیدارفر- قم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

شرح حال صدر المتألهین شیرازی بقلم حضرت آیة الله حاج سید ابو الحسن حسینی قزوینی قدس سره

حکیم ربانی و فیلسوف الهی و عارف متأله و فقیه متبحر صدر الدین محمد بن ابراهیم القوامی شیرازی یکی از اعاظم مفاخر عالم تشیّع و دانشمندان ایران بشمار می‌رود. تولد آن مرحوم در سال نهصد و هفتاد و نه قمری است، چه آنکه در حاشیه اسفار خطی که به خط مرحوم قوام الدین احمد ولد مصنف «اسفار» که صدر الدین صاحب ترجمه است در مبحث اتحاد عاقل بمعقول از امور عامه آنجا که مصنف وصول به تحقیق مسئله اتحاد عاقل بمعقول را از افاضات خاصه الهیه به خود می‌داند چنین نوشته است که: تاریخ این افاضه روز جمعه شهر جمادی الاولی

در عام یك‌هزار و سی و هفت قمری است، و نوشته که: از عمر مصنف در این هنگام پنجاه و هشت سال گذشته است. و رحلت این بزرگ در سنه یك‌هزار و پنجاه قمری است.

پدر او میرزا ابراهیم از وزراء دوره صفویه بوده و وی را فرزندی ذکور

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 18

نبوده است. به نذر شرعی ملتزم می‌شود که هرگاه دارای پسری صالح و موحد شد مال کثیری در راه خدا انفاق نماید.

پس از رسیدن صدر الدین به سن رشد که تحصیلات مقدماتی و بعضی از سطوح فقه و اصول را تکمیل نمود مسافرت به شهر اصفهان کرده و در آنجا در ابتداء در نزد مرحوم شیخ الاسلام وقت بهاء الدین محمد عاملی (ره) به تحصیل فقه و اصول و تکمیل آن پرداخت و بعد از تکمیل به راهنمائی استاد به محضر خاتم الحکماء و المجتهدین مرحوم سید محمد باقر استرآبادی مشهور به داماد و متخلّص به اشراق مشرف گردیده و علوم حکمیه را از انفاس قدسیه مرحوم میر بنحو اتمّ و اکمل استفاده نمود و از هر دو استاد خود اجازه محکمه دریافت فرموده چنان که در اول شرح بر اصول کافی با نهایت ادب و تجلیل از آن دو بزرگوار اسم برده و اجازه خود را ذکر نموده.

پس از مراجعت به شیراز چنان‌که عادت دیرینه ابناء عصر قدیم و حدیث همین است محسود بعضی از مدعیان علم قرار گرفت و بقدری مورد تعدّی و ایذاء و اهانت آنان قرار گرفت که در نتیجه از شیراز خارج و در نواحی قم در یکی از قری منزل گزید و به ریاضات شرعیه از اداء نوافل و مستحبات اعمال و صیام روز و قیام در شب اوقات خود را صرف می‌نمود. و به‌طوری‌که از اساتید مسموع حقیر شد هفت مرتبه با پای پیاده همراه قافله به حج مشرف گردید که الحق فوق همه ریاضات شاقه می‌باشد.

مقام شامخ علمی صاحب ترجمه

در فن فلسفه الهی و تحقیق مسائل غامضه علم ما فوق الطبیعة و استقامت فهم و حسن سلیقه بی‌نظیر و عدیل است و باعتقاد حقیر در الهیات و فن معرفة النفس بر شیخ الرئیس راجح و مقدم است و در حسن تعبیر و سلاست کلام و جزالت منطق و تقریر کسی به پایه او نرسیده.

در علم فقه صاحبنظر و تحقیق است چنان‌که قولی از این بزرگ مرد در باب نیت در وضوء صاحب حدائق نقل نموده که استاد المتأخرین مرحوم شیخ

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 19

مرتضی هم در کتاب طهارت از صاحب حدائق نقل کرده و هر دو تحسین و تصویب قول صاحب ترجمه را فرموده‌اند و چنین بنظر می‌رسد که خودم در شرح اصول کافی این تحقیق را دیده‌ام.

و در علم رجال وحید و فرید عصر بوده چه آنکه در «شرح اصول» حال راویان اخبار و احادیث «کافی» تحقیقات دقیقه درج فرموده است.

و در فن ریاضی از هندسه و هیئت ماهر بوده چنان‌که از شرح او بر «هدایة» اثیر الدین ابهری مستفاد می‌شود.

بزرگترین فضیلت علمی مرحوم صدر المتألهین تطبیق قواعد حکمت الهی با قواعد عرفان و طریقه عرفاء است و حال آنکه قبل از او مباینت بین حکمت و ذوق عرفان مشهور بوده.

مقام زهد صاحب ترجمه

بطور کلی بی‌اعتنا باوضاع دنیویه و شئون مادیه بوده است و بقدر ذره‌ای هم در مقام ارضاء خاطر عوام نبوده. در آن عصر که نوع مصنفین کتب دیباچه مصنفات خود را باسم پادشاه وقت یا یکی از وزراء و رجال مصدّر می‌نمودند در مصنفات صدر المتألهین عین و اثری از این معنی نمودار نیست. با کثرت کتبی که نوشته و تألیف نموده در هیچیك اسمی از کسی نبرده است لیکن باعتقاد حقیر با همه فضائل که در صاحب ترجمه بوده قدری ساده طبیعت بوده و عنان قلم را مالك نبوده است چه که بعضی

از مباحث علمی که هرچند حق دانسته شود نبایست در کتاب که سند عمومی است ثبت بشود، زیراکه بطور قطع در مباحث دقیقه علم الهی و فن اعلی پاره‌حقایقی است که فهم و نیل آن در هر عصر مخصوص به یك یا دو نفر است. اذهان دیگران طاقت فهم و تحمل آن را ندارند بلکه مطلبی برخلاف واقع از کتاب تصور نموده به فهم قاصر خود آن را به مصنف نسبت می‌دهند بالاخص اگر با اغراض نفسانیه و امراض روحیه شخص توأم گردد و البته تولید تشنیع و اهانت نسبت به مصنف کتاب خواهد نمود چنان‌که صاحب ترجمه خود گرفتار بوده است.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 20

مصنفات

مصنفات آن مرحوم بسیار است مثل شرح بر اصول کافی و مفاتیح الغیب که مقدمه تفسیر بر قرآن نگاشته است و تفسیر قرآن که مهمات آیات قرآنیه را تفسیر و تحقیق فرموده و اسفار اربعه در فن حکمت اعلی در چهار سفر و شواهد ربوبیه که بسیار کتاب مطبوع و مشکلی است و مبدا و معاد و شرح بر هدایه اثیریه و رساله حدوث و کتاب مظاهر و کتاب مشاعر و حکمة عرشیه و کتاب اسرار الآیات و رساله در حشر جمیع اشیاء و رساله در تشخص و رساله در اتصاف مهیت بوجود و رساله موسومه بسر النقطه و رساله در خلق الاعمال و رساله در تصور و تصدیق و رساله اجوبه نصیریه و رساله کسر الاصنام و رساله در اجوبه مسائل معاصر خود شمس الدین گیلانی و حواشی و تعلیقات بر الهیات شفا و تعلیقات بر منطق و حکمت کتاب حکمة الاشراق سهروردی و شاید هم بعضی از نوشته‌های دیگر داشته که از بین رفته است.

تلامیذ و شاگردان او

مرحوم الله وردی خان که از رجال بزرگ دوره صفویه است مدرسه در شیراز بنا نموده که هنوز هم بنام مدرسه خان باقی است، صدر المتألهین صاحب ترجمه را راضی نمود که در مدرسه وی تدریس نماید.

چندین سال که آن مرحوم مشغول به افاضت بوده شاگردان بسیاری تربیت نموده است که عده‌ای از آنان برای حقیر معلوم است:

یکی مرحوم محمد بن مرتضی الملقب بمحسن المتخلص بالفیض الکاشانی که سمت اختصاصی به مرحوم صدر الدین داشته و داماد وی بوده است دوم مرحوم مولی عبد الرزاق ابن الحسین اللاهیجی که متخلص بفیاض است و او نیز داماد استاد بود و بسیار محقق بوده و در تدبیر معاشرت و زندگی زبردست و هشیار بوده، مشرب او در حکمت ظاهرا مخالف طریقه استاد است و بنظر چنین می‌نماید که به مشرب مشّائین نزدیك است ولی از آخر جلد دوم شوارق او مستفاد می‌شود که این خود تدبیر عملی بوده است. سوم مرحوم شیخ

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 21

حسن تنکابنی، چهارم ملا محمد ایروانی، پنجم شاه ابو الولی شیرازی، ششم میرزا ابراهیم فرزند صاحب ترجمه، هفتم قوام الدین احمد فرزند دیگر آن مرحوم.

مدفن آن مرحوم

بیان کردیم که مرحوم صدر المتألهین هفت سفر پیاده به مکه معظمه مشرف گردیده است. در سفر هفتم در بصره داعی حق را لبیك گفته و روح بلندپرواز آن مرحوم به عالم قدس متصل گردیده و در بصره دفن شده است.

قریب چهل سال قبل از یکی از سادات عرب ساکن نجف اشرف که به بصره مکرر رفته بود پرسیدم و از قبر صاحب ترجمه پرسش نمودم. همین‌قدر در جواب گفت در بصره قبری است مشهور به قبر ملا صدرای شیرازی و لیکن در این اواخر کسانی که برای تحقیق این معنی به بصره رفته بودند برای آنها چیزی و محلی معلوم نگردیده است و احتمال می‌رود که در اثر تغییرات اوضاع شهر، نشانیهای قبر از بین رفته است و الله تعالی یعلم.

تحقیقات مختصات مرحوم صدر المتألهین که ابتکار فرموده یا آنکه اگر سابقین گفته‌اند مبرهن نبوده است:

یکی مسئله اصالت الوجود بنحو تحقیق و تشریح کامل.

دوم توحید خاصی بنحو صحیح برهانی.

سوم حرکت جوهریه بنحو کمال و تمام.

چهارم مسئله اتحاد عاقل بمعقول.

پنجم اتحاد نفس ناطقه در سیر صعودی به عقل فعال.

ششم قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء.

هفتم قول به اینکه النفس جسمانیة الحدوث روحانیة البقاء.

هشتم قاعده النفس فی وحدتها کل القوی.

نهم تجرد قوه خیالیه بتجرد برزخی.

دهم اثبات ارباب انواع بنحو اتمّ و بیان تحقیقی مراد سالفین از این مقال.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 22

یازدهم تحقیق صور برزخیه و مثل معلقه بین عالم العقل و عالم الطبیعة.

دوازدهم تحقیق معاد جسمانی بهنحوی که خود اختیار نموده هرچند مرضی حقیر نیست و غیر ذلك.

و لیکن هذا آخر ما اردنا من ترجمة حال صدر الدین حسبما وصل ایضا و الحمد لله حق حمده.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 23

[چکیده بحث از مؤلف]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سپاس خداوندگاری را که به راه هدایتمان رهنمون گشت و راه رسیدن به مبدا و معاد را بما نمود؛ و از

ره‌پیمائی در باطل و گمراهیمان نهی فرمود، و از نادرستی و لغزش در گفتار و کردارمان پاسداشت؛ و از پیروی گمان‌پرستان و خیال‌پردازان و همراهی محجوبین و نادانان رهائیمان بخشید. آنان که نشانه‌های قهرمان مردان را از خود برکنده خویشتن به صفات و زیور پرده‌گیان آراسته‌اند؛ در پرتگاههای غفلتها و نادانی‌ها فروافتاده و به دریای شهوتها غرقه گشته‌اند و در بیابانهای گمراهی سرگردانند.

و درود بر سرور و پیشوای ما، سرور اولین و آخرین و آل او برگزیده‌ی آفریدگان. آنان که از خطا و نافرمانی معصومند و از نادرستی و نادانی پاك.

درودی همتراز ارشاد و تأدیب آنان و همپای فراگیری رهنمائیهاشان.

و بعد: این نیازمند تأیید خداوندی صدر الدین محمد شیرازی قوامی چنین گوید:

درین زمان که تاریکی‌های نادانی و نابینائی در شهرها پراکنده شده و کوته‌فکری و نادرستی همه‌ی آبادی‌ها را فراگرفته است، گروههائی را می‌بینم که با تمام توان خویش در عقائد و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده‌اند و بر فسادگری در کردار اصرار می‌ورزند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 24

سرچشمه‌ی سفاهتکاریشان این مرض واگیر و این فتنه‌ی امروزه فراگیر است که افسون‌گری‌های شیطان خیال را نهایت یافته‌های ارباب کمال می‌پندارند و با همه‌ی تهیدستیشان در علم و عمل خود را به ارباب توحید و اصحاب تفرید مانسته می‌انگارند.

دیگر منبع سفله‌گری اینان، نابینائی از دیدن حقیقت حال و روش خداپسندانه‌ی اهل الله است و در نیافتن اینکه صاحبان بینش‌نمای مردانگی از زیورآلات پرده‌گیان بازشناسند.

و دیگر اینکه پیرو یکی از همنوعان خود گشته‌اند که ولایت خداوند و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است

و خود را از ابدال مقرب و اوتاد واصل می‌شمارد. اینان ازو سخنانی بی‌معنی و شطحیاتی آراسته شنیده و کرامات و مکاشفاتش پنداشته‌اند برین باور که اخباری الهی و اسراری ربانی به گوششان می‌خورد ازاین‌رو فراگیری علم و عرفان را واگذاشته و کسب و عمل به مقتضای قرآن و حدیث را رها نموده‌اند، مشاعر و وسائل شناخت را که خداوند بر آنان ارزانی داشته در راه هدایت بکار نگرفته‌اند، و آنچه را پروردگارشان روزی فرموده در مسیری جز آنچه بخاطر آن خلق شده است صرف می‌کنند.

و بر ژرفبینان آشکار است که دارندگان عقول سلیم و نفوس ساده را در ترك ظواهر اعمال و افعال بدنی سودی نیست و نتیجه‌ی وجودشان در پرداختن به پیشه‌های اجتماعی است که از این راه همنوعانشان را یاری توانند کرد و بدین سبب از عذاب الهی در روز رستاخیز خلاص شوند، توان اینان بیش ازین نیست.

حال چه بسا می‌بینیم که گروهی ازین نابینایان و هم‌ردیفانشان که در عقل و استعداد همپای اینان و یا کمی برترند به دامن ناقص‌تر از خودی در علم و عرفان و قاصری در کردار و ایمان چنگ زده‌اند که گواه نقصان علم و معرفت وی نادانی و گمراهی و فریبخواری اوست و اشتباهات و نادرستی‌ها که ازو سر می‌زند. و گواه قصورش در کردار، شعله‌ور بودن آتش شهوتها در اوست و غرقه شدنش در دریای لذتها.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 25

مارهای تمتعات دنیوی او را نیشها زده و اژدرهای شهوات و تمساحهای اهواء او را پاره‌پاره کرده‌اند. همواره اندرون خود از شهوتها و محرومات انباشته می‌کند و گنده‌بوی آن بر همنشینان و ندمای خویش می‌پراکند. بیشتر اوقاتش به سرگرمی با کودکان و امردان و همنشینی با نادانان می‌گذرد و گوش دادن به غنا و آلات لهو و لعب و هرآنچه که انسان را از رحمت و رحمان و جنت و رضوان دور سازد.

با همه‌ی این دردهای بی‌درمان که او راست، کوران و سفلگانی چند گرداگردش گرفته و مدّعی‌اند که او دارای

معرفت است و مشغول مشاهده حق؛ به معبود واصل گشته و مقامات و احوالی چنین و چنان دارد، و همواره در عین شهود جمال احدی و فوز به لقای سرمدی است و به درجه فنا و بقا رسیده است.

و به خدا قسم که اینان جز اسمی ازین معانی نمی‌دانند و بسا پیش آید که علمای حقیقی را حقیر می‌شمارند.

نفوذ این فریبگران تا آنجاست که بعضی صنعتگران و پیشه‌وران پیشه‌ی خود رها کرده و روزگاری به ملازمت این مدعیان پردازند و سخنان ساخته و پرداخته‌ی اینان فراگیرند- تا دیگر عوام را چه رسد.

و او این ترّهات بر آنان فرومی‌خواند آن‌چنان‌که پنداری سخن وحی می‌گوید و از ناگفتنیهای حقائق و رازهای قلبی خبر می‌دهد و بلکه سخن از سرّ اسرار می‌راند.

و با این اطوار خود همه علما و عباد را کوچك می‌شمارد؛ درباره عباد می‌گوید: «مزدورانی مقلدند»؛ و درباره علما: «علم اینان سبب حجابشان از شهود گشته، و اشتهای سخن از خدا گفتنشان- و نه به او رسیدن- به سیری گرائیده است».

درحالی‌که درباره خود و بعضی از مریدان احمق خویش مدعی است از به حق رسیدگان و مقربینند. درصورتی‌که این‌ها نزد خداوند از زشتکاران

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 26

منافقینند، و خداوند گواهی داده است که «منافقین دروغزنانند».[9] و خود او را اهل الله، و صاحبدلان در شمار احمقان و دیوانگان و اشقیا می‌شمارند. که ظالم‌تر از آن‌کس است که بر خدا دروغ بندد؟ یا بگوید به من وحی گشته، درحالی‌که چیزی برو وحی نشده است. و آنکه بگوید: من نیز مانند آنچه را خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟ بگو: آیا شما را دانشی است که اظهار آن برای

[9] (1)-\i وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ.\E[سوره منافقون 63/ 1].

ما توانید کرد؟! چیزی جز گمان را پیروی نمی‌کنید، و جز به گزافه سخن نمی‌گوئید.[10]

سبب گرفتاری‌های اینان نداشتن دانشی نظم‌بخش و قلبی مراقب و کرداری پاك‌ساز است و اینکه چیزی جز پیروی شیطان و رسیدن به شهوتها و همنشینی منافقان لهو و هذیان‌گرا و خسران مآب را ندارند.

و چه بسیار از بعضیشان شنیده می‌شود: «اعمال بدنی بی‌ارزشند دل را باید نگریست، دلهای ما واله حبّ خدا و واصل به معرفت اویند، و در حظائر قدس جا خوش کرده‌اند؛ غوطه‌وری ما در شهوات و لذات با ظواهر و بدنهامان است، نه با بواطن و دلهامان».

برین باورند که در اثر نزدیکی و جایگاهی که نزد خدا برای خود می‌پندارند مباشرت شهوتها و همگامی معصیتها آنان را از راه خدای بازنخواهد داشت.

احمق زندیق سفیه متوجه نیست که با گفتن این فریبا سخنان که نتیجه‌ای جز فروزان ساختن آتش عذاب ندارند، رتبه‌ی نفس بی‌قابلیت خود را از جایگاه پیامبران- که درود خدا بر آنان باد- فراتر برده است؛ چرا که فقط یك خطا آنان را از راه خدا بازمی‌داشت تا آنجا که سالهای متوالی آنان برای چیزی که آن را معصیت و گناه می‌شمردند، می‌گریستند و نوحه‌گری می‌کردند.

خداوند تعالی در حکایت بلعم باعورا به سلوك علمی و عملی آگاهی می‌دهد و به شدیدترین وجه از میل به خواهشها و جاذبه‌های شهوات دنیوی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 27

برحذر می‌دارد. بلعم را به سگ مانند نموده و می‌فرماید: «فروخوان بر آنان داستان آن‌کس که نشانه‌های خود او را آوردیم و او برکندن آنها را از خود خواست».[11]

---

[10] (2)- تضمینی است از آیات 93 و 148 سوره انعام.

[11] (3)-\i وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها.\E[سوره اعراف 7/ 175]

این آیه اشاره می‌کند به کسی که خداوند او را به آیات خود از کتاب و حکمت و عبادت و طاعت مخصوص گردانید پس آنگاه او را به خود واگذاشت. و خاصیت نفس اماره چنانست که می‌خواهد این‌ها را از خود برکند و به سوی دنیا و فریبندگی‌ها و شهوتهای آن روی آرد و در جستجوی مال و جاه و شهوت و ریاست و بدنبال هوای نفس باشد. و چون همای عالی‌همت او از یاد حق‌طلبی و محبتش پربندد، شیطانش دریابد و در زمره نابودشوندگان و گمراهان از حق‌جوئیش قرار دهد، تا روشن گردد معصوم آن کسی است که خدایش نگهدارد، همان‌سان که- در حکایت یوسف- علیه السّلام- هنگام حیلتگری زن عزیز مصر- می‌فرماید:[12] «و عزم او نموده بود اگر برهان پروردگار خود نمی‌دیدی».

درین داستان اشارتست که سالك حق‌جوی وگرچه به بالاترین مقامات رسیده باشد از امتحانات الهی غافل نتواند بود، تا آن ناسالك را چه رسد که در دریای شهوتها غرقه و به دست گناهان اسیر و به آتش ظلمتها سوخته است!

پس رهرو راستین و حتی سالك واصل می‌باید به پیامبر اکرم و ائمه‌ی معصومین- علیهم السلام- و حکمای بزرگ سلف از امت او و عرفائی که به نور پیرویش به فوز و فلاح رسیده‌اند اقتدا نموده و تا زمانی که در دنیاست در مجاهدتها و مخالفت با هواها را هرگز به روی خود نبندد و همچنین ابواب تنعّمات و تمتّعات دنیائی چون خوراك و پوشاك و نوشیدنیها و مرکبهای سواری را بر خویش نگشاید، و از خوردن چیزهای شبهه‌ناك و فراخی‌جوئی در دنیا و متابعت هوای نفس و غوطه‌وری و توجه زیاد به زندگی دنیا بپرهیزد. و درین آیه ژرف نگرد که: «اگر می‌خواستیم او را بالا می‌بردیم، لیکن او به سوی زمین گرائید و متابعت هوای خود کرد»،[13] که راهنمای جامعی در فکر و سیر بسوی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 28

درجه‌ی برتر و رتبه‌ی آخرین است، به‌طوری‌که شایستگی برترین رحمتها و بالاترین مقامات را فراهم آرد.

---

[12] (4)-\i وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ.\E[سوره یوسف 12/ 24]

[13] (5)-\i وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ.\E[سوره اعراف 7/ 176]

و چون کسی رو سوی ما سوای حق کند و به دنیا اعتماد نماید و به شهوت و مقام آن گراید غیرت الهی فرودش افکند و به درك اسفلش اندازد که مانند سگ شود، همچنان‌که فرموده است:[14] «نمای او نمای سگ است» در شهوت و حرص خویش «که چون بر او حمله کنی زبان بیرون کرده، نفس‌نفس زند؛ و اگرش واگذاری نیز چنین کند».

این فرو افتادن حالتی برای او پیش آرد که اگرش نصیحت کنی و بر ناپاکی حال و گمراهیش آگاه‌سازی نپذیرد و بیداری نگیرد، بلکه ادعاها پیش آرد و عذرها برشمارد، و در مقابل توبه انکار گراید و تو را به بدخلقی متهم سازد؛ و اگرش واگذاری به زمین شهوتها فروگراید و متابعت هوای نفس کند.

و چه بی‌مغز است آن مدعی علم و تقوائی که می‌پندارد متابعت هوای نفس ضرری نمی‌رساند. آیا این احمق سفیه کتاب خدا را ننگریسته و آیات قرآن را با توجه و ایقان تلاوت نکرده است تا ببیند خداوند تعالی چگونه پیامبران خود را که دوست‌ترین خلق نزد اویند از پیروی هوای نفس برحذر داشته، و در پیروی آن به گمراهیشان وعده کرده است، چنانکه می‌فرماید:[15] «ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردمان به عدالت حکم کن، و پیروی هوا منمای که از راه خدایت گم گرداند، این نمای کسانی است که آیات ما را تکذیب کردند»، و مراد از تکذیب، ترك عمل به آنها و فریبخواری است.

و همچنین می‌فرماید:[16] «پس داستانها را فروخوان شاید اندیشه کنند».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 29

یعنی از احوال فریبخوردگان و حیلتزدگان آگاهشان گردان چه بسا از کرداری که برآنند دوری جویند.

---

[14] (6)-\i فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ.\E[سوره اعراف 7/ 176]

[15] (7)- در متن کتاب قسمتی از آیه با آیه دیگر سهوا خلط گردیده است:
\i یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.\E[سوره ص 38/ 26]

[16] (8)-\i فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.\E[سوره اعراف 7/ 176]

تیزهوشانی کج‌اندیش نیز فراوان دیده شده‌اند که فراگیری مقدماتی علوم عقلی و مباحث کلامی، ظواهر را بر آنان پریشان نموده و شبهاتی بر ایشان پیش آمده و تناقضاتی در اصول عقلی که در ایام کودکی به تقلید فراگرفته بودند به ذهنشان خطور کرده است؛ و ای‌کاش که اینان به همان تقلید اکتفاء می‌نمودند و به شناسائی‌های خیالی اذهان کوتاه خود نمی‌پرداختند.
اینان آن تقلیدی را که ناتوانان از رسیدن به مراتب یقین را شایسته‌تر است از دست داده‌اند، و به مرتبه‌ی مردان عارف به مبدا حق و دانا به روز قیامت هم نرسیده‌اند؛ در نتیجه اصل اعتقادات دینیشان هم پریشان شده و ایمانشان به آخرت و رجوع بسوی خدا پس از مرگ فسادی آشکارا گرفته است. پایبند شرع و لگام تقوی را گسسته و بی‌بند و بار به شهوات و متابعت هوای نفس پرداخته‌اند.

این‌ها همه از اینجا برخاسته که دیده‌ی عقل اینان به صورتها و قالبهای خیالی اشیاء دوخته شده و هرگز بینششان به اسرار و حقائق اشیاء نفوذ نداشته است و موازنه‌ی میان عالم شهادت و عالم غیب را درنیافته‌اند، و ازین‌رو مثالهائی که در زبان شرایع بیان شده نزد آنان متناقض نموده است.

این افراد حقائق ایمان به خدا و صفات و نشانه‌های او و ملائکه و کتابهایش، و پیامبران و روز قیامت را آن‌چنان‌که خواص دریابند درنیافته‌اند، و چون عوام نیز ایمان به غیب نیاورده‌اند. ازین‌رو آن تیزهوشی ایستا به هلاکتشان افکنده، و دیدگان لوچشان گمراهشان نموده است، و گروهی احمق و منافق و کور و نادان نیز بدنبال اینان افتاده‌اند.

و بس شگفت حال نابینای ناقصی است که نابینائی و نقص وی او را واداشته تا دیگری را به رهبری برگزیند و از او تقلید کند، لیکن بدنبال راهبری ره‌شناس و رهنمای نیفتاده، بلکه گمراهی در حال سقوط را پی می‌گیرد، که او خود گم است تا که را رهبری کند!؟

چون دیده‌ی دانابین نداری

قائد قرشی به از بخاری

و خلاصه اینکه بیشترین سبب پیدا شدن اشتباهات و وسوسه‌های شیطانی در قلبهای اینان دو چیز است:

اول گروهی شروع در مجاهدتها و چلّه‌نشینها کرده و به لباس صوفیان درآیند و شروع در بیعت گرفتن از مریدان کنند و خود را به مقام ارشاد و هدایت منتصب سازند، پیش از آنکه علم به خدا و صفات و افعال و کتابها و پیامبران و روز قیامت را در خود محکم کرده و نفس انسانی و مراتب آن را در علم و عمل بشناسند و بدانند که کدام دانش از دانشها مکمل اوست و او را از مقربین گرداند، و کدام عمل او را از قید وابستگی وارهاند، و از حضیض اجسام نجاتش بخشیده و به اوج ارواحش رساند.

اینهاست شرائط مجاهدت با نفس و ورزش دادن قوای آنکه در راه سفر بسوی خداوند تعالی مرکب سواری انسانند؛ و اینست راه شروع در سلوك طریق اهل الله و اصحاب قلوب برای کسانی که بدان توفیق یابند. وگر کسی نه بدین پایه تواند رسید، او را همان تقلید و پیروی صلحاء باید که بدان وسیله به فلاح رسد و از عقوبت و عذاب جهنم خلاصی تواند یافت و سوی بهشت راه برد.

اما آنان که نظری ظاهربین و عقلی کم‌پایه دارند، چون کسی را بینند که به خلوت نشسته و شطحیات می‌گوید و به قیافه و لباس شیوخ و متصوفه درآمده، او را دارای کرامات و احوال پندارند.

دوم نشان دادن چیزهائی است که خوارق عاداتش نام نهند و از کراماتش برشمرند درصورتی‌که چیزی جز شعبده و حیلت‌ها- که شعبده‌بازان و فالگیران و دعانویسان بدین‌وسیله مردمان را فریبند- نمی‌باشد.

این نمونه کارها بزرگترین حربه‌ی فریب، و کاری‌ترین وسیله برای گمراه نمودن خلق از راه راست و بردنشان به راه فساد و هلاکت است. اگر هم فرض شود چنین چیزها از نفوس ناپاك به ظهور تواند رسید یا اموری از قبیل چشم زخمها و شعبده و حیله‌ها تواند بود که انجام آن با تکلف و مکر و

کمك‌گیری از مقدماتی است که حس را به دهشت افکند، و خیال را متوقف سازد، و آنان را که نفسی ضعیف و وهمی قوی دارند- چون عوام و کودکان- به حیرت وادارد.

و یا از قبیل نیرنگهائی است که از مدعیان و گمراهان سرزند و این مریدان احمق و کم‌خرد و دور از هدایت نمی‌دانند که به ظهور رسیدن چنین شعبده‌ها و امور غریبه از چنین کسی که نفسی شریر داشته و از اعمال صالح و تهذیب صفات نفسانی و پیروی قوانین شریعت بدور می‌باشد، بهترین دلیل بر گمراهی او عادل‌ترین گواه بر دروغزنی وی و فساد عقل و خیال اوست، چرا که ظهور خوارق عادت از چنین کسی جز شر و فتنه و وبال بر مسلمین ثمره ای ندهد و بزرگترین ضررها و فسادها را در دین مبین ایجاد نماید.

خداوند شر چنین کسان را از خلایق بازدارد، و تباهیش از همه‌ی مردمان دور گرداناد: «باور مدار کسانی که به آنچه می‌آرند خوشحال می‌شوند و دوست دارند بدانچه نکرده‌اند ستوده شوند که از عذاب رهیدگانند، آنان را عذابی دردناك است»[17]. چه توفیقشان رفیق نگشته، و هدایتشان رهبری ننموده، و بدین سبب کثرت نشانه‌ها آنان را جز سخت‌دلی نیفزوده و جز شقاوتی بر شقاوتشان نینباشته؟؟؟ است. چرا که خداوند نشانه‌هائی را به آنان نموده است ولی آنان با دیدگان حس و وهم بدان نگریسته‌اند و به آنان برهانی عرشی- که قلبهای صاف و متجلّی به نور دین و طاعت شریعت مبین ببینند- نشان داده نشده است، برهانی نظیر آنچه در کتاب کریم درباره یوسف- علیه السلام- فرماید: «و بر آن همت گماشته بود اگر برهان پروردگار خود نمی‌دیدی».[18]

از حلاج پرسیدند: برهان چیست؟ گفت: وارداتی قلبی که نفس از دروغپنداری آن ناتوان گردد.

[17] (9)-\i لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ\E[سوره آل عمران 3/ 188]

[18] (10)-\i وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ،\E[سوره یوسف 12/ 24]

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة ؛ ص32

پس چه بسا برقی برای بعضی از فریبزدگان و مکرگرفتگان زند و او شروع به چندی ریاضتها نماید، و بدون داشتن روشی صحیح و نیتی استوار به قسمی مجاهدتها پردازد که مختصری صفا و روحانیت درو پدید آرد، و در اثر آن چندی نشانه ها و خوابهای راستین بیند، لیکن چون از دیدن برهان کور و از تأیید الهی بدور است این امور او را چیزی جز عجب نیفزاید و غیر از قساوت و طغیانش ببار نیارد.

قسم اعظم کسانی که چنین گرفتار آیند از رهبانان و گروهی از کفار هندند که پروردگارشان- آنچنانکه خود درنیابند- به خذلان افکنده است، چرا که به بخشی ریاضتها میپردازند که افراط یا تفریط است، و آنها را خودشان به خاطر خوشآیند دل و شهرتطلبی ابتکار کرده اند.

اما این باطلگرایان که مورد سخن مایند ازین امور نیز تهیدستند، چرا که به ریاضتها و مجاهدتها و خلوت و عزلت و خاموشی و دیگر کارها که رهبانان و گروهی از اهل ملل و ادیان کنند نیز کاری ندارند، و جز به مباشرت شهوات و حرام و شبههخواری نپردازند.

*** چون دیدم که دفع این شر کاری خطیر در امر دین است و رفع این شبهه از قلب دانشپژوهان و دیگر مبتدیان و خلاص نمودن آنان از وسوسه های شیاطین کاری سترگ میباشد، از خداوند خیرجوئی نموده و شروع در ازالهی وسوسه ها و رفع شبهات و باطل کردن یاوه ها و بازنمودن گره های بستهی اینان نمودم، بدین نیت که به پروردگار متعال تقرب جویم و به اولیای شریعت حقه و رؤسای عصمت و هدایت- صلوات الله علیهم اجمعین- توسل نموده باشم.

---

[19] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، 1جلد، الزهرا (س) - تهران، چاپ: سوم، 1371 ه.ش.

ازین‌رو این رساله پرداخته گشت و «کسر اصنام الجاهلیة» نامش نهادم و در یك مقدمه و چهار گفتار و یك خاتمه اش ترتیب دادم:

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 33

مقدمه ذکر نکاتی که برای شناخت افراد لازم است

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 35

اول ذات انسانی از دو گوهر ساخته شده است: یکی نورانی که نفس است، و دیگر ظلمانی که جسد است. نفس زنده، دانا، کارگر و فرارو است؛ و جسد مرده، نادان، و فرویاز است.

دوم حصول کمال برای انسان و برتری و مزیت یافتن آن بر دیگران بستگی به دانش و عمل به مقتضای آن دارد، و نه چیز دیگر.

سوم دانشی که انسان را بدان برتری و کمال حاصل شود و با دارا بودن آن از هم‌پایگی حیوانات تا درجه‌ی ملائکه مقربین بالا رود هر دانشی نیست؛ بسیاری از دانشها که بیشتر دانشمند خواندگان خود را بدانها مشغول می‌دارند از قبیل حرفه‌هاست، و دانشی که در آخرت بکار آید همانست که علمای آخرت بدان همت می‌گمارند و علمای دنیا از آن روگردانند، یعنی شناخت خداوند و صفات و افعال و کتابها و پیامبران او، و شناخت روز قیامت و نفس انسانی و چگونگی استکمال و ترقی آن از جایگاه حیوانات که در معرض فنا و نابودیند تا فراگاه ملکوت و روحانیان که همیشگی و جاویدانند.

چهارم چنین کمال علمی جز از راه ریاضتها و مجاهدتهای شرعی و علمی و با رعایت شرائط مخصوص بدست نیاید، و کمتر کسی را نیز امکان بدست آمدن وجود دارد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 36

برای درك این سخن مطلب را با ذكر مثالی توضیح می‌دهیم:

نفس انسانی در درك مطالب حق و حقایق اشیاء چون آینه‌ای است كه در برابر صور معلومات قرار گرفته است و علت دیده نشدن صورت در آینه پنج چیز است:

1- آینه هنوز بصورت كامل خود در نیامده باشد، مثلا موادی كه با آن آینه توان ساخت فراهم شده ولی هنوز آینه ساخته نشده است.

2- گو اینكه آینه ساخته شده ولی چركین و زنگزده و غبار گرفته است.

3- آینه را به جهتی كه صورت مورد نظر آنجاست نگرفته‌ایم، مثلا شیء مورد نظر پشت آینه قرار دارد.

4- میان آینه و آن شیء چیزی- مثلا پرده‌ای- حایل است.

5- اصولا جهتی را كه شیء مورد توجه در آن سوست نمی‌دانیم تا آینه را بدانسو قرار دهیم.

نظیر همین پنج امر در مورد گوهر نفس آدمی كه چون آینه‌ای آمادگی تجلّی صورت حقیقت حق را در خود دارد وجود تواند داشت:

اول- هنوز ذات نفس ناقص است- چون نفوس كودكان و ابلهان- كه صور معلومات در آن تجلی نتواند كرد چون نفس هنوز كیفیت كامل خود را نیافته است و كمبود دارد و هنوز از مرحله قوه بفعل نرسیده و ریاضتها و مجاهدتهای فكری و عملی و دینی و عقلی را انجام نداده است.

این مطلب در مقابله با مثال مذكور چون فراهم آوردن مواد اولیه قبل از ساختن آینه است.

دوم- رویه‌ی قلب را چركها و كدورتهای گناهان و زیادی شهوتها و

اقدام به خطایا پوشیده است. که این امر مانع صفا و جلای آن گشته و به هر مقدار که انباشتگیشان بیشتر باشد مانع بیشتری در ظهور حق در آن و شهود حقیقت برای آن خواهد بود.

این بخش نیز در مقایسه با مثال آینه چون چرکها و گرد و غبار و زنگی است که روی آینه را پوشانده باشد.

و به همین معنی اشاره می‌فرماید آیه شریفه[20]: «هرگز! بلکه زنگ بر روی قلب آنان گشته است آنچه که کسب کرده‌اند»، و آیه دیگر که می‌فرماید[21]: «و مهر بر قلبهاشان زده شده پس آنان نمی‌فهمند».

و نیز همین مطلب را مورد نظر دارد کلام پیامبر (ص) که فرمود: «آنکه به گناهی نزدیك شود عقلی از وی جدا گردد که هرگز بسوی او باز گشت نکند»، یعنی در نفس او گرفتگیی پدید آید که اثر آن هرگز از بین نرود.

و ما علت این مطلب را در بعضی از کتابهای خود مشروحا بیان نموده‌ایم.

و خلاصه کلام اینکه ارتکاب هر گناهی در انسان خسران و کمبودی پدید آرد که رفع آن امکان نپذیرد.

سوم- اینکه قلب در جهت حقیقت مورد نظر قرار نداشته باشد و از سوی آن منحرف بود. دریـنجا گو اینکه قلب فرمانبردار و صالح و صاف و بی‌زنگارست. جلوه‌ی حق در آن آشکار نخواهد شد، چون او طالب حق نیست و آینه را بسوی مطلوب نمی‌گیرد، بلکه چه‌بسا تمامی توان خود را در راه طاعتهای بدنی و یا تهیه‌ی اسباب زندگی دنیا بکار می‌گیرد و فکر خود را به تأمّل در دقائق حضرت ربوبی و حقائق حقه‌ی الهی صرف نمی‌نماید، در نتیجه چیزی از حقائق بر او منکشف نمی‌شود جز همان دقائق آفات اعمال که درباره‌ی آنها می‌اندیشد و یا عیوب پنهان نفس و یا مصالح زندگی و سود و زیان آن- اگر درین‌باره نیز اندیشه کند-.

[20] (1)-\i كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.\E[سوره مطففين 83/ 14]
[21] (2)-\i وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ.\E[سوره توبه 9/ 87]

حال درین نکته باید دقت کرد که وقتی مقید بودن به اعمال و برتری دادن به طاعتها از انکشاف جلوه‌ی حق جلوگیر باشد، پس درباره‌ی کسی که عمر خود را صرف شهوت دنیا و لذات و وابستگی‌های آن می‌کند دیگر چه توان گفت؟! چگونه تواند او را چیزی از معارف حقیقی بدست آید و یا چگونه این کارها او را از کشف حقیقی بازندارد؟!

چهارمین- وجود حجاب است. مثلا ممکن است شخص فرمانبرداری که شهوات خود را نیز سرکوب نموده و تحت فرمان آورده و فکر خود را در حقیقتی از حقائق تجرّد بخشیده چیزی از مطلوب برو کشف نشود، بخاطر باورداشتی که او از اوان کودکی به تقلید یا در اثر حسن ظن قبول نموده است و این باور داشت میان او و حقیقت چون پرده‌ای است که مانع انکشاف چیزی، جز آنچه به تقلید ظاهری معتقد شده است، در قلب او می‌گردد.

این خود حجابی شگرف است که بیشتر متکلّمین و متعصبین مذاهب و بلکه بیشتری از صلحاء و متفکرین در ملکوت آسمانها و زمین را فراگیرد، چرا که آنان به‌وسیله باورداشتهای تقلیدی که در قلبهاشان ماندگار گشته و ریشه دوانیده محجوب گشته‌اند، و این باورداشتها میان آنان و درك حقائق حجاب شده است.

پنجمین- ندانستن سوئی است که از آن بر مطلوب آگاهی توان یافت چه که دانشجوی جز از راه به یاد آوردن دانشهای قبلی خود که با مطلوب او مناسب باشد به خواسته‌ی خود نرسد، و چون آنها را به یاد آرد و در نفس خود به ترتیب مخصوصی- که دانشپژوهان می‌دانند- بچیند چه‌بسا که سوی مطلوب را به‌دست آرد، و درین هنگام حقیقت مطلوب در قلب او تجلّی گیرد.

چرا که دانشهای مورد نظر فطری نمی‌باشند و جز به‌وسیله‌ی دام علومی که پیشتر از آنها بدست آمده‌اند، شکار نتواند شد، و بلکه هیچ دانشی جز به‌وسیله‌ی دو معلوم که پیشتر از او حاصل شده‌اند بدست نیاید، که البته آن دو نیز باید بطور مخصوصی با هم ترکیب شوند تا از ازدواجشان علم سومی پیدا شود، به همان‌سان که از آمیزش جنس مذکر و مؤنث فرزندی حاصل آید.

حال اگر فرض شود کسی به فکر تولید کره اسبی است هرگز با وسیله قرار دادن خر یا گاو و یا انسان بدان دست نتواند یافت، بلکه صرفا از راه دو موجود خاص- که اسب نر و ماده باشند- به مطلوب تواند رسید درصورتی‌که میان آن دو آمیزشی مخصوص صورت پذیرد. به همین‌سان هر دانش نظری را نیز دو اصل مخصوص می‌باشد، و ازدواج میان آن دو را نیز راهی خاص است که از آمیزش آنان دانش مطلوب حاصل آید.

پس عدم آگاهی بدین اصول، و یا به چگونگی ازدواج آنان مانع از بدست آمدن مطلوب است، و همسان عدم شناخت جهتی است که برای دیدن صورت مورد نظر آینه را باید بدان‌سوی گرفت.

و مثال بهتر درینجا کسی است که می‌خواهد پشت گردن خود را در آینه‌ی روبروی خویش ببیند، او آینه را در جهت پشت خود قرار نداده است و اگر هم در آن جهت قرار دهد آن را از جلوی دیدگان خود دور نموده است که نه آینه را تواند دید و نه پشت خود را.

چنین کسی را نیاز به آینه‌ی دیگری است تا پشت خود قرار دهد، طوری که در روبروی آینه‌ی جلوی او قرار گیرد، و این تقابل را طوری تنظیم کند که عکس پشت گردن او در آینه‌ی پشتی افتد و عکس آینه مذکور در آینه‌ی روبروی او، در این صورت خواهد توانست عکس پشت گردن خود را در آینه‌ی روبروئی ببیند.

به همین قیاس در به دام افکندن دانشها نیز راههائی شگرف وجود دارد که در آنها قیقاج رفتن‌ها و انحرافاتی شگرفتر از آنچه در آینه گفتیم لازم است و کمتر کسی بر گستره‌ی زمین باشد که برین راههای نامستقیم و حیلتها آشنائی تواند داشت.

*** این‌ها علل بازدارنده‌ی نفوس انسانی از معرفت حقائق امور است، وگرنه هر قلبی بالفطره صلاحیت معرفت حقایق را دارد، چرا که قلب موجودی ملکوتی،

نورانی و گرانقدر است که از دیگر گوهرهای این جهان بدین خاصیت جدائی یافته است، و برین معنی خداوند متعال اشاره می‌فرماید که[22]: «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از آن ترسیدند و نخواستند که آن را بردارند و انسان برداشت». و در حدیث وارد شده است: «هر مولودی بر فطرت متولد گردد و جزین نیست که پدر و مادر او را یهودی و نصرانی و مجوسی گردانند».

و همچنین به همین معنی اشارتست آنچه در حدیث وارد شده است:

«اگر نمی‌بود که شیاطین گرد قلب بنی‌آدم حلقه زنند بر ملکوت آسمانها نظاره‌گر می‌گشتند».

و نیز در خبر آمده است: «آسمان و زمینم مرا در خود جای نتوانند داد و قلب مؤمن دارای نرمش و مطمئن، مرا جای دهد».

با توضیحاتی که داده شد افرادی را که دارای بینش و عقل مستقیم و انصاف و طبع سلیمند معلوم گشت: مقام علم و معرفت که انسان بدان فضیلت می‌یابد و نزد خداوند از دیگران برتر شمرده می‌شود و بدین ریاست بزرگ و متوسط و کوچك که نبوت و امامت و شیخ بودن باشد، می‌رسد، و سعادت کبری و منزلت نزد خدا بدان بستگی دارد، و همین است که در دعای پیامبر (ص) از خداوند خواسته شده است: «پروردگارا اشیاء را آن‌چنان‌که هستند به من بنمایان» و همچنین: «پروردگارا حق را به من حق بنمایان و باطل را باطل» با در دست داشتن شرائط مخصوصی فرا چنگ آید، و باوجود یکی از موانع پنجگانه که ذکر آن رفت، بازداشته شود.

پس نفس هنگامی امکان راهیابی به معارف الهیه و حقائق ربّانیه را تواند یافت که گوهرش پاك و ذاتش صاف بوده و اعمال زشتش ناپاك نگردانده، و اخلاق پست برو زنگار ننشانده باشد؛ و همچنین دارای گرایشی صحیح بوده که

[22] (3)-\i إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ ...\E[سوره احزاب 33/ 72]

آراء فاسد و عقیده‌های پوچ منحرفش نکرده باشند، و پس از این همه دارای قدرت

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 41

فکری کافی برای بدست آوردن مبادی و مقدمات یقینی باشد؛ درین هنگام است که صور اشیاء روحانی در آینه‌ی ذاتش دیده شوند.

لیکن درصورتی‌که گوهرش صاف نبوده و در اثر شهوات ناپاك گشته و بدانچه عوام الناسش نیکو شمارند وابسته شده و آن عادات را پذیرفته و از کسب علوم حقیقی و یقینیات و کشفیات روگردان باشد، بدون شك چیزی از صور حقیقیه در آن دیده نشود، مگر صورتها و عقاید پوچی که از قبیل اضغاث احلامند.

و برطرف کردن این موانع جز در زمانهای دراز و روز و شبهای فراوان امکان نپذیرد، البته باوجود هشیاری و تیزبینی و آمادگی وسائل و داشتن استادی مهربان و خداشناس و متخصص در عرفان عملی و نظری. و کجا آن‌کس را که همه‌ی توجهش به دنیاست چنین چیزی دست دهد؟!

و به همان‌سان که آخرت بر دنیاگرایان حرام است، دستیابی به معارف نیز بر کسی که بیشترین همت او صرف جلب توجه خلق می‌شود، حرام باشد و تازه با اخلاص نیتها و رفع فسادها و دفع موانع داخلی و خارجی نیز علوم و معارف جز به‌وسیله وسائلی که یاد شد حاصل نگردد، البته با داشتن خلوتها و ریاضتها و غرقه شدن نفس در افکار علمی و کندوکاوهای ذهنی؛ که سنت تغییرناپذیر خداوندی برین جاری گشته است و برهان کشفی نیز همین معنی را تأیید می‌کند.

آری به ندرت اتفاق افتد که نفسی قدسی و نشئتی نبوی یا ولوی قدم به عرصه‌ی وجود نهد که ماده‌ی قابل اشتعال او در آستانه‌ی نوردهی است، یعنی در نفس ناطقه‌ی او که دارای قوت حدس است نور علم افکنده شده گواینکه آتش تعلیم بشری نیز بدان نرسیده است.

ادعا این نیست که نفوس قدسیه مطالبی را که باید کسب شود بدون توجه به مقدمات و مبادی آن دریابند- چه در

جای خود ثابت شده که علم یقینی به معلول جز از راه علم به علت پیدا نشود- بلکه غرض این است که این کس مقدمات را خیلی بسرعت می‌فهمد، و برای نتیجه‌گیری نیازی به چینش حدّ وسط ندارد، او غرض را به حدس دریابد و بر خود و مقدماتش به مکاشفه اطلاع حاصل کند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 42

تا اینجا روشن گشت کسی که به مقدمات نتیجه‌ای حق و برهانی نادان بود نسبت به نتیجه نیز نادان است.

و واضح است که اگر کسی شرائط فضل و علم را دارا نبود و یا اضداد آن شرائط درو موجود باشد صلاحیت رهبری را ندارد، و نتوان بخاطر اینکه گروهی گمان وجود مزایای علمی را درو دارند او را مقتدا بحساب آورند.

و به روشنی پیداست بیشترین کسانی که می‌بینیم درین زمان خویش را به مقام خلافت و رهنمائی و تصفیه‌ی باطن گماشته‌اند و به تنظیم صفوف مریدان و برآوردن سروصدای ناهنجار آنان می‌پردازند و صدای کشدار و بلند اذکارشان را نزد بزرگان برمی‌فرازند، و به کشیدن آههای سرد و ضجه‌ها و تظلم از منکرین و دشمنانشان وامی‌دارند، همگی موانع پنجگانه‌ی گذشته در آنان جمع است، و این موانع خود اضداد شرائط علم و معرفتند.

و هر هشیار حق‌جوی و بینای تیزنگر چون حالات و کارهای آنان را ملاحظه کند، و در اوضاع و ادوارشان ژرفاندیشد این معانی از وی پنهان نماند.

چون اولا، این افراد عقلی ضعیف دارند و طبعی خشن و فکری عصیانگر و قلبی سخت، که نه پذیرای نقشهای علمی تواند بود و نه آمادگی تجلیات قدسیه را دارد؛ چون آهنی سرد که در سختی سنگ را ماند و یا از آن هم سختتر است- که از بعضی سنگها نهرها می‌جوشد و بعضی از آنها بشکافد و از آن آب بیرون زند و بعضی از ترس خداوند فروفتد و خداوند از اعمال آنان غافل نباشد-[23].

[23] (4)- تضمینی است از آیه کریمه\i« فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَةِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».\E[سوره بقره 2/ 74]

ثانیا اینان علاوه بر داشتن طبیعتهای خشن و عقلهای سست و نداشتن نفوس لطیف، سرگرم لذات نیز هستند. نفوس خود را به شهوات آلوده‌اند و عمرهای خویش صرف شنیدن لهوها کنند، و در خوردن چیزهای شبهه‌ناك مبالاتی ندارند- چون غذاهای ظالمان و حکام زورگوی و دهبانان و دزدان و دیگر افرادی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 43

که حلال از حرام نشناسند- و اموال خود یا خوراك احشامشان را از هر راه که آسان‌تر باشد و رایگان فرا چنگ آید بدست آرند.

و اهل حقیقت را روشن است که هر شهوت و یا خطائی که از انسان سرزند، به همان اندازه او را از کمال بازدارد، و از اتصال علمی او به مبدا فعال جلوگیری کند. پس چگونه تواند کسی عارف الهی و عالم ربانی باشد که گذران او در سرگرمی با لذتها و پرداختن به زشتیهاست و همراه بودن با دیگر حجابهای تاریك که رویه‌ی قلب را از شهود حقائق ربانی و شروق معارف الهی می‌پوشانند.

ثالثا، گذشته از همه‌ی این‌ها این گروه از درك حقائق روگردان و منکر میدان علم و مسلك حکمایند و آشکارا اظهار می‌کنند که «علم حجاب است، و علما از خدا بدورانند»؟!

ای عاقل! چگونه کسی را که منکر علم و از معارف روگردان و از علماء بیزار است علم و معرفت حاصل آید؟! چرا که هر فنی را متخصصینی هستند که برای آموزش آن فن ناگزیریم به آنان روی آریم و به گفته شهود «در هر فنی از متخصصین آن کمك جوئید».

رابعا، این افراد علاوه بر داشتن این همه حجابهای ظلمانی به علت دارا بودن اعتقادات عامیانه‌ای که از اوان کودکی در اثر محشور بودن با بیکارگان و افراد سفله و نادان و بی‌مایه در آنان رسوخ کرده است از علوم حقیقی و معارف ربانی محجوبند؛ عقایدی ازین نمونه که گویند: «علم حجاب است»، و «خداوند از عبادت ما بی‌نیازست پس در انجام آنچه فایده؟» و «شریعت برای

کسانی است که در حجابند نه برای واصل‌شدگان» و «شریعت پوست است تا آن را نیفکنی به مغز اسرار نرسی» و «فلان شیخ بارها با خدا سخن گفته است»؛ و دیگر سخنان پوچ و حرفهای بی‌مغز که از اوان نشأت نفوس آنان را مشغول نموده و به تکرار از آنها دلخوش داشته و از عوام الناس برین سخنان به‌به و چه‌چه شنیده‌اند، و ازین‌رو معتاد به لذتگیری از مطالب ناحق شده‌اند.

از همین نمونه است ترّهات گروهی از متصوفه و شطحیات آنان؛

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 44

سخنان نامفهومی که خود را به تذکار و تکرار آنها مشغول ساخته‌اند؛ و همچنین چیزهای دیگری از مقوله‌ی همین وهمیات و لاطائلات چون خوابهای بی‌پایه و صورتهای رؤیائی که با آب‌وتاب برای دیگران نقل می‌کنند. اضغاث احلامی که نه تعبیر دارند و نه معنائی؛ و نه تنها این خوابها، که بسیاری از سخنان بیداری این گروه خود از قبیل همین خواب و خیالات است.

ای عاقل دانا! وقتی در قلب کسی این صور بی‌معنا و دیگر نقشهای لاطائل به‌طوری نقش گیرد که هرگز محو آنها ممکن نشود- نقشهائی از اعتقادات پوچ و خیالات فاسد و رؤیاهای شیطانی- دیگر کی و چه‌سان صور معقول و منقول در آن نقش تواند بست؟ نفسی که در اثر آراء فاسده منحرف شده است تا زمانی که این نقوش باطل از صفحه‌ی آن زدوده نشوند صور حقائق در آن منتقش نتواند شد.

خامسا، با داشتن این همه موانع- که محال است باوجود آنها علمی منکشف گردد- اگر هم فرض کنیم نفسهای اینان تهذیب یابد و بدانسان که در اول خلقت بوده پاك شود، چگونه باوجود نادانی به جهتی که از آن سوی به مطلوب راه توان یافت وصول به آن امکان پذیرد؟!

و ما روشن کردیم که هر مطلوب قابل کسب را جهتی مخصوص و مقدماتی معین است که جز بدان وسیله به آن مطلوب دست نتوان یافت، حال یا از طریق حدس بسوی آن حرکت

کنیم- آن‌چنان‌که انبیاء و اولیاء کنند- و یا از راه فکر- همان‌سان که حکماء و علماء می‌نمایند-.

و کی تواند بازگشت به فطرت اصلی و پس از آن اشتغال به کسب علوم و تحصیل معارف در مدتی کم دست دهد؟ و کجا عمر چنین افراد این مهلت در اختیارشان می‌نهد؟! کسانی که روزگارشان سپری شده و عمرهاشان در سرگرمی با غیر حق گذشته است؟!: «و هرکسی را امکانات آنچه برای آن خلق شده بدست است»،[24] «و خداوند هرکه را خواهد به راه راست هدایت کند».[25]

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 45

رفع یك ابهام

میان مذهب زندقه و اهل تحقیق فرقی آشکار است که باریك‌بینان و ژرف‌اندیشان نیك شناسند و نزد عارفان ثابت و اولیای کشف و یقین منکشف است که چون نفس از دیدن بازگشتگاه و عالم خود نابینا شود و امر مبدا و معادش بر وی ناپیدا بود با محسوسات سرگرمی گیرد و در دریای شهوتها فرورود، و خویشتن را فراموش نماید. درین حالت این گمان را پذیرا شود که چیزی جز آنچه به حس توان دریافت وجود ندارد، و چیزی جز آنچه به چشمان ظاهر دیده می‌شود، اعتباری ندارد؛ و اگر به فکر امور اخروی نیز بیفتد آنها را هم مانند همین محسوسات و از جنس همین خوشی‌ها و شهوات پندارد جز اینکه دائمی‌تر و لذیذتر شمارد.

ازین‌رو به حسب طبع خود به دنیا گرود و بدان راضی گردد و با آن آرامش پذیرد و از آخرت دل برگیرد و معاد را فراموش کند- و همین معنی را خداوند یاد نموده است در آیه‌ای که فرماید[26]: «راضی گشتند به زندگانی دنیا و بدان آسوده‌خاطر گشتند»، و در آیه‌ی دیگر[27]: «از آخرت مأیوس گشتند بدانسان که کافران از آنان که در قبرهایند مأیوس شوند»-.

---

[24] (5)- اشاره به حدیث نبوی است: کل میسر لما خلق له.

[25] (6)- آیه کریمه\i« وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ».\E[سوره بقره 2/ 213]

[26] (7)-\i رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها.\E[سوره یونس 10/ 7]

[27] (8)-\i قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ.\E[سوره ممتحنه 60/ 13]

و بزرگترین حجاب نفس از پروردگارش عدم شناخت گوهر خویش و عالم و مبدا و معاد خود است، و نادانی او نیز از گرفتگی و زنگی که ذات او را گرفته است سرچشمه می‌گیرد که در اثر کارهای زشت و ناپسند و اخلاق و ملکات پست در گوهر او نفوذ کرده است، همچنان که درین معنی به کریمه‌ی كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ،[28] استشهاد شد.

و اما علت انحراف داشتن اعتقاد به آراء فاسد است، همچنان‌که خداوند فرماید[29]: «فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 46

و تا نفس ازین شهوات دنیاوی دوری نگزیند و ازین لذات حیوانی نپرهیزد ذات نورانی خود را نبیند، و درهای آسمان بر او گشوده نگردد و چیزهای شریف و لطیف و دلخواه که در عالم اویند به چشمش درنیایند و صورتهای نیکو و لذات اخروی را درنیابد. چیزهائی که خداوند در توصیفشان فرموده[30]: «در آنست آنچه نفسها در خواهش آنند و چشمها از آن لذت برند، و شما در آنجا جاودانه اید» و فرماید[31]: «هیچ نفسی نداند که چه چشم روشنی‌هائی برایشان پنهان داشته شده است، به مزد آنچه بدان عمل می‌نمودند».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 47

گفتار نخستین بیان اینکه برترین مقام شناخت ذات و صفات و افعال خداوند است و اینکه: مرد اگر هست بجز عارف ربانی نیست.

---

[28] (9)- هرگز، بلکه زنگار گشته است بر قلبهای آنان آنچه که کسب می‌کردند.[سوره مطففین 83/ 14]

[29] (10)- چون منحرف شدند. خداوند قلبهاشان را منحرف کرد.[سوره صف 61/ 5]

[30] (11)-i\ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيها خالِدُونَ.\E[سوره زخرف 43/ 71]

[31] (12)-i\ فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.\E[سوره سجده 32/ 17]

ترجمه‌ی« قرة اعین» به« چشم روشنی‌ها» ترجمه‌ی مفهومی است و مفسرین در تفسیر آن دو احتمال داده‌اند: اول اینکه از ماده‌ی« قرّ» بمعنی سرما است که معنی« خنکی چشم‌ها» می‌شود، و گفته‌اند اشاره به اشك شادی است که سرد می‌باشد در برابر گریه‌ی غم که گرم است؛ دوم بمعنی قرار و تمکن، یعنی آنچه دیده خواهد شد آن‌چنان مورد رضایت و کفایت است که چشم روی آن قرار گرفته و به‌طرف دیگری نمی‌نگرد. مترجم

این سخن «به نزد آنکه جانش در تجلی است» عیان‌تر از آنست که بیان شود، و پیشتر هم توضیح داده شد که برترین جزء انسان قلب حقیقی اوست که خود غیر قابل انقسام است، و کمال و تمامیّت آن جز به علم و معرفت نیست؛ و بی‌هیچ شبهه‌ای برترین چیزی که علم بدان تعلق گیرد حضرت باری- جل ذکره- است. پس کمال این امر بسیط انسانی- که فرمانده دیگر قوا و اعضاست- در علم به خداست، نه خوردن و آشامیدن و دیگر کنش‌ها و واکنش‌ها که موجب کمال دیگر قوا و اجسام است.

ازینجا روشن می‌شود برترین مردمان کسی است که زندگی خود را در آبادانی قلب به ذکر خداوندگار گذرانده[32]: «هرآینه آباد سازد مساجد خدا را کسی که به خدا ایمان آورده است».

و برترین پیامبران (ص) در مورد علم مأمور به بیشترخواهی بود، چنان‌که در دعا گوید[33]: «خداوندا علمم بیش گردان». و هم از فرمایشات آن حضرت است: «هر روز که در آن علمم بیش نشود صبحگاه آن مبارك مباد»، پس در

جائی که حال بالاترین خلائق چنین است دیگران چسان باشند؟

و یادآور گشتیم که لزومی ندارد این علم از علوم ظاهری باشد که اهل بحث بدان سرگرمند، بلکه از آن قبیل است که بر عارفان روشن شود از احوال قیومیت و کبریای ربوبی و چینش نظام هستی و عوالم ملکوت و احکام برزخهای بالا و پائین و اسرار آسمانها و زمین؛

---

[32] (1)- إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ [سوره توبه 9/ 18]

[33] (2)- اشاره است به آیه کریمه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً». [سوره طه 20/ 114]

خداوند فرماید[34]: «بگو نازل گردانید آنکه پنهانی را در آسمانها و زمین می‌داند».

وانگهی ممکن نیست بتوان آنچه را دانش محققین فراگرفته در سلك عبارت کشید، چرا که افشای سرّ قدر تحریم شده است، بنا بر آنچه که از رسول اکرم (ص) نقل شده[35]: «قدر سر خداوند است آن را افشا نکنید». و چه بسیار مطالبی که برای عارف روشن است و در آن شکی ندارد ولی بازگو کردن آن برای دیگران بر او حرام می‌باشد.

و چون دانسته‌ایم که در میان اعضای مملکت آدمی تنها یکی است که بار امانت تواند کشید و دیگران را توان آن نباشد، حال هر اقلیم دیگری از عالم را نیز به همین قیاس توانیم کرد و توان دریافت که عارف از کیمیا کمیابتر است.

فصل [1] آنکه پیش از اکمال معرفت و محکم ساختن آن به‌وسیله عبادات شرعیه شروع در مجاهدت و ریاضت کند گمراه و گمراه‌کننده است.

عبادت چند قسم است: بدنی و قلبی، آشکارا و پنهان:

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 51

نخستین که قوانین شریعت است به پیروی صاحب شریعت تحقق یابد و گردن نهادن بر اوامر و نواهی او و بجای آوردن آنچه پیامبر دستور فرموده است، و ایمان بدانچه خداوند حکم فرموده و تصدیق وعده‌ها و وعیدهای شارع برای فرمانبرداران و عصیانگران و امید داشتن ثواب فراوان و مزد نیکو درباره آنکه پیروی حق کند و به مولای خود پناه برد و خواهش تقرب به خداوند سبحان داشته باشد. و همچنین ایمان به دیگر اموری که پیامبر و اوصیایش- علیهم السلام- ذکر نموده و از طرف خداوند- جلّ و علا- خبر داده‌اند که مورد رضایت اوست، مانند تمامی کارهائی که موجب تقرب فرد بسوی خداست، از عبادتها و طهارتها و روزه و زکات و حج و جهاد و رفتن

[34] (3)-\i قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ.\E[سوره فرقان 25/ 6]
[35] (4)- القدر سر الله فلا تفشوه.

به زیارت اعتاب مقدسه و اقرار داشتن به کتابهای خداوندی و پیامبران و ملائکه‌ی او و وحی و دیگر احکامی که ازین قبیلند. و همچنین تضرع و زاری بسوی خدا در اجتماعاتی چون جمعه و دیگر جماعات و هنگام ظهور آیات.

دومین عبادت، عبادت ذاتی است و بندگی حکیمانه و فرمانبری ملکوتی که مهم‌ترین بخش آن شناخت حق و پس از آن شناخت مقربین و پیامبران و اوصیای پاك اوست و معرفت یافتن بر چگونگی بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و شناخت نفس انسانی، و دریافت اینکه پس از معاد آنکه به راه معرفت و سداد رفته باشد در شمار ملائکه مقدس درآید و آنکه پیرو هوای نفس بوده و از راه راست منحرف گشته است در زمره حیوانات و شیاطین خواهد بود.

و همچنین در سلك این عبادت است شناخت دو معاد روحانی و جسمانی، و احوال اصناف مردمان در روز قیامت آن‌چنان‌که در رموز الهی و نبوی و سخنان و مواعظ اولیایش بتفصیل گفته شده است.

و پس از آن پرداختن به اعمال و عباداتی که بر مبنای این معارف انجام گیرد و جهت آنها بسوی سه هدف خواهد بود:

اول ترك توجه به هرچه جز حق است. و درین راه یاور زهد حقیقی است و پرهیز از هر خاطری که بر سالك روی آرد و او را بسوی غیر حق مایل گرداند

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 52

و به بهشت سافلش رهنمون شود.

دوم بکارگیری قوای نفسی و بدنی در راهی که این قوا بخاطر آن خلق شده‌اند، و استفاده از همه در اموری که مناسب امر قدسی باشند، تا به همراه قلب در اثر عادت یافتن از میدانگاه غرور و نابودی بسوی جناب حق و منبع خیر و سرور کشیده شود.

و یاور این راه شنیدن موعظتها و خطابه‌های متألّهین است، عباراتی رسا که از دهانی پاك به گوش رسد؛ چه اثر این‌گونه خطابه‌ها در ترغیب و ترهیب بیش از برهان است، چون نفس را با لطفی خاص به حرکت آرد.

سومین صیقلی کردن نهانگاه انسانی است تا قابل تجلیّات حق شود و نفس چون آینه‌ای زنگار زدوده گردد که بسوی حق گرفته شده، و دستیار درین مرحله فکری لطیف و عشقی عفیف است.

*** از آنچه گذشت روشن می‌شود که تا وقتی در عبادات شرعیه کوتاهی می‌شود انسان را نرسد تا به عبادات حکیمانه پردازد و به ریاضتهای سلوکی و مجاهدتهای تصوفی گراید، وگرنه خود هلاك شده و موجب هلاکت دیگران نیز خواهد شد، گمراه می‌گردد و گمراه می‌کند و در تاریکی‌های چاه هوا سرگردان ماند.

شیخ عالم، امین الاسلام، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق (ع) نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود[36]: «آنکه بدون داشتن علم به عمل پردازد فسادگریش از اصلاح بیشتر باشد».

و هم درین باب احادیث فراوانی وارد شده است از آن جمله از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود[37]: «خداوند ولیّی جاهل نگرفته است»، و

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 53

نیز فرمود[38]: «دو کس پشت مرا شکستند: عالم بی‌باك و بدتر از او نادان مقدس مآب».

و شاعر گوید:

عالم بی‌باك فسادی بزرگ است — و بزرگتر از او جاهل مقدس مآب است

این دو عالمیان را — برای آنکه در دین خود

---

[36] (5)- من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح.
[37] (6)-(ما اتّخذ الله ولیّا جاهلا.)
[38] (7)- قصم ظهری رجلان: عالم متهتك و اعظم منه جاهل متنسّك.

توضیح بیشتر

کسانی که درین زمانه خویشتن را به مقام مرشدیت و خلافت منصوب نموده اند، احمقهائی ناآشنا به روشهای معرفت و رستگاری و استکمال نفس و مستقیم داشتن آنند. بیشتر اینان بدین باورند که صور ادراکیه را باید نفی نمود و درهای معارف و علوم که مثالهای موجودات خارجیه اند بسته باید؛ بدین گمان که این کارها جوینده را از اینها دور ساخته و توجه او را بسوی مبدا فیّاض معطوف می‌دارد، و ندانسته اند که اصولا بازداشتن کامل وسائل ادارکی و قوای عقلی و وهمی و خیالی از کارها و آثارشان نشدنی است، و همچنین درنیافته اند که بازداشتن آنان از بدست آوردن کمالاتی که برایشان می‌تواند وجود داشته باشد، موجب توجه آنها بسوی صورتهای درهمی است که قوه‌ی خیال آنها را می‌سازد. و به راستی که این روش چیزی جز ظلم و وبال و گمراهی و گمراه‌سازی نیست، و با این‌همه این امور را مکاشفه می‌پندارند.

پنداری پوچ

گروهی از بیکارگان بی‌همّت مجاهدت و ریاضت و پرداختن به طلب علوم حقیقی و کسب معارف یقینی را سخت دیده و نفوسشان- بجهت قصوری که از درك حقائق و انحطاطی که از رسیدن به آنچه خواسته‌ی اصفیاء و علماست دارند- به آنان اجازه‌ی اعتراف به حق بودن علوم و برتری مرتبه‌ی علماء را نمی‌دهد، و بلکه در اثر خبث فطرت و ناپاکی گوهر خویش بدین گمانند که حقیقت هیچچیز بر کسی معلوم نتواند شد و علوم خود موانعی در راه وصولند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 54

اینها درنیافته اند که علم صفت سرور پیامبران و برترین عمل اوصیاست، و بدون شك بخش بزرگی از صفات مؤمنین را تشکیل می‌دهد، و میوه ایست که از مجاهدتهای تقواپیشگان به بار آمده است و نتیجه‌ی ریاضتهای

عبادتگران است. و جهل و گمراهی، زمانی که همراه عناد و اصرار و ریاستطلبی باشد، از زهرهای کشنده و خبائث دورکننده از قرب خداوند تعالی است که دارندهی خود را در سلك شیاطین کشد؛ و از درهائی است که به آتش فروزان خداوندی باز میشود، آتشی که در سینهها شعله زند؛ همچنانکه معارف و خویهای نیکو و آداب پسندیده درهائی بازشده به نعمتهای بهشت و جوار خدای رحمانند.

پس جهل و اصرار و برتریجوئی و استکبار و دیگر باورهای پست و فکرهای فاسد آتشهائیاند که در نفوس باوردارندگانشان شعله میکشند و در قلبهای آنان فروزانند و تا روز موعود دردزا و تا اجل مشخص عذابگر اویند و در آن روز نیز وی را به سرازیری دوزخ افکنند.

و خویهای ناپسند امراض نفوس و بیماریهای قلبهایند، چرا که چون بیماریی بر زندگی جاویدان عارض میشوند، و کجا توان چنین مرضی را با امراضی که جز زندگی بدن را از بین نمیبرد قابل مقایسه دانست. و وقتی لازم میبینیم برای تنظیم روشهای معالجه و حفظ تندرستی و دفع بیماریها توجه پزشکان بدنی شدت گیرد- درصورتیکه آنچه در نتیجهی این بیماری از دست میرود جز زندگی فانی نمیباشد- پس لازمتر است توجه طبیبان نفوس که انبیاء و اولیاء- علیهم السلام- اند برای ضبط روشهای علاج امراض نفوس شدت بیشتری پذیرد. و بزرگترین مرض نفوس نادانی است، خصوصا اگر جاگیر شده باشد که زندگی جاویدان را سخت به خطر افکند.

یادگیری و پیجوئی این روشها برای هر عاقلی واجب عینی است. و مبتلایان بدین بیماری نفس آزار و قلب افشار را بیشتر کسانی تشکیل میدهند که یاد خدا را واگذارده به غیر خدا سرگرم گشتهاند، و از شناخت خداوند و چگونگی صفات و افعال او و اینکه چگونه وجود را بر بهترین نظام و محکمترین

ترتیب استوار ساخته، روگردانند.

ذکر خدا- آن‌چنان‌که گروهی از موحدنمایان می‌پندارند- تنها به گفتن زبان و حروف و اصوات نیست، چرا که این توحید لفظی است و احدی را در عالم آخرت و صقع ربوبی فایده نبخشد، و حتی فایده‌ی آن از عالم گفته‌ها و شنیده‌ها فراتر نرود. و در علومی که تحقیق درباره‌ی علل و غایات نمایند، ثابت شده است که غایت هر چیزی هم‌جنس و مشابه آن تواند بود، پس غایت توحید شنیدنی همان مجرد شنیدن است که فقط کمال و زینتی برای گوشهاست، همچنان‌که خویشتن را موحد نمایش دادن نتیجه‌ای جز نمایشگری ظاهری ادعا، که توحیدنمائی است، ندارد و از حقیقت و روح معنی آن بدور باشد.

«سمعه» و «ریا» دو میوه‌اند که از توحید لفظی و صوری به بار آیند و دارنده‌ی آنها نفعی جز در حد دیگر امور محسوسه و جسمانی و اشیاء پست و حیوانی نبرد که این‌ها وسائل زندگی در دنیایند و انسان را به مطالب حسی و لذتهای فانی قوای بدنی رسانند.

توضیحی درباره‌ی ذکر

از کلماتی که چون دارای معانی متعددی هستند برای بسیاری موجب مغالطه شده است، لفظ «ذکر» و «تذکیر» است. خداوند تعالی می‌فرماید[39]: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ».

در مدح مجالس ذکر نیز اخبار زیادی وارد گشته است، از جمله روایت شده که حضرت رسول (ص) فرمودند: «خداوند را سوای ملائکه‌ی خلق ملائکه‌ای هستند که در هوا در گردشند و چون یکی از آنان مجالس ذکر را ببینند دیگران را صدا زند: بسوی آنچه در جستجویش هستید، بشتابید. پس نزد آنان روند و بر آنان حلقه زنند و گوش دارند؛ خدا را ذکر کنید و نفسهاتان را».

هدف از ذکر شناخت حق است و آگاهی بر حقیقت نفس و عیبهای آن و

[39] (8)- و یادآوری کن(و پند می‌ده) که یادآوری(و پند) مؤمنان را فایده بخشد.[سوره ذاریات 51/ 55]

آفتهای اعمال و آنچه که موجب فسادشان شود. و همچنین شناخت الهامات حق و چگونگی جلب آنهاست، و کیفیت کوتاهی بندگان در ستایش و رضا به قضا و قدرش؛ و شناخت پستی دنیا و عیبها و گذرانی و فنای آن و کوتاهی عمرش؛ و همچنین توجه به سنگینی امر آخرت و ترسهای آن و درجات نفوس بعد از مرگ و احوال آن، معنی ذکر حقیقی همین است

درین گفتار که از شناخت حق و صفاتش و علم نفس و علامات آن به «ذکر» تعبیر کردیم، رازی پنهانی است که عارفان به کمك ذوق خود توانند دانست و نادانان و عارفنمایان را بدان راهی نیست.

این است ذکری که در شرع مدح شده و عقل آن را ستوده و برهان کشفی بر آن دلالت دارد، و احادیثی در تحریص بر آن وارد گشته است. چنانکه در حدیث ابی ذر- رضی الله عنه- آمده است: «مجلس ذکری برتر از هزار رکعت نماز است، و حضور مجلس علم برتر از حاضر شدن بر هزار جنازه است. کسی پرسید: ای پیامبر خدا! از قرائت قرآن هم؟ فرمود: آیا قرائت قرآن بدون وجود علم نفعی دارد؟».

دغلبازان و بیکارگان اینگونه احادیث را عنوان نموده و حجتهائی برای تزکیه‌ی نفوس خود ذکر می‌کنند و کلمه‌ی «ذکر» را به خرابات خود منتقل کرده‌اند و از آنچه که بعنوان ذکر ستوده شده غافل مانده و فقط به سروصدا و الفاظ سرگرم گشته‌اند و قصه‌ها و حکایات و شطحیات و طاماتی که درین روزگار واعظنمایان و قصه‌گویان بدان پردازند.

آنچه عامه متصوفه و گویندگان بی‌مایه درین زمانه بدان خو گرفته‌اند سخنان ظاهرفریب شعری است که استفاده‌ی فراوان از آن در موعظه‌ها نکوهش شده است، خداوند تعالی فرماید[40]: «شعرا را گمراهان پیروی کنند، آیا نمی‌بینی آنان خود به هر وادی حیرت سرگشته‌اند»، و فرماید[41]: «او را شعر نیاموختیم».

---

[40] (9)-\i وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ* أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ.\E[سوره شعراء 26/ 224 و 225]

[41] (10)-\i وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ.\E[سوره یس 36/ 69]

نقل مجالس این گروه اشعار است، شعرهائی در توصیف زیبائی معشوقان و دلربائی محبوبان و لذت وصال و درد فراق آنان؛ درصورتی‌که بیشتر حضار این مجالس سفلگانی از عوام الناسند با قلبهائی آکنده از شهوات و درونهائی از لذتگیری و توجه به صورتهای زیبا جدا نشدنی. به همین سبب خواندن اشعاری چنین با آهنگهای مخصوص جز برانگیختن آن شهوتهای پنهان و بیماریهای مزمن، که در درون آنان ریشه دوانیده است، کاری نمی‌کند.

گفته شده نمایشگر سماع در نفوس جرقه و آتشگیر است. سماع در هرکسی آنچه را در درون او جا گرفته است به هیجان آرد، و در آن عامی بیچاره که نفسی مریض و همتی ناقص دارد آتشهای شهوات از زیر خاکستر بیرون آمده و شعله کشد، دریغجاست که اینان به وجد آیند و این را محبتی الهی و عبادتی دینی انگارند.

خداوند رویهاشان با آشکارسازی فضائحشان در دنیا و آخرت سیاه، و خبث باطن و نادرستی پنهانگاهشان در هر دو موقف ظاهر سازد.

فصل [2] بطلان شطحیات متصوفه و زیان آن برای مسلمین

شطح بدو گونه از سخنان که از این گروه شنیده می‌شود اطلاق می‌گردد:

یکی ادعاهای بلندپروازانه که درباره عشق با خدا و وصال او کنند، به‌طوری‌که گویا آنان را از پرداختن به اعمال ظاهری و عبادات بدنی بی‌نیاز کرده است، تا جائی که بعضی مدعی اتحاد و رفع حجابها شوند و اینکه او را حضورا می‌بینند و با او سخن می‌گویند.

می‌گویند «چنین دیدیم» و «به ما چنین گفته شد» و خود را به حسین حلاج مانسته کنند که برای گفتن چنین سخنانی «ازو گشت سردار بلند»؛ و به گفته‌ی او استناد کنند که «انا الحق» گفتی؛ و از ابو یزید بسطامی نقل کنند که گفته است: «سبحانی سبحانی ما اعظم شانی».

این‌گونه سخنان عوام را زیانبخشتر از زهرهای قتّاله است که تنها بدن را می‌میراند و کار به جائی کشیده است که حتی عده‌ای از کشاورزان کشاورزی را رها کرده و به اظهار چنین ادعاهائی پرداخته‌اند، چرا که چنین گفته‌ها طبع مردمان را خوش‌آیند است، چون درین میدان برای درك مقامات و احوال سخنی از تزکیه‌ی نفس در میان نیست، و حتی افراد کودن نیز چنین ادعاها توانند کرد و ازین سخنان ظاهر آراسته به هم توانند بافت.

و اگر کسی این سخنان بر آنها گیرد در جواب او در نمانند چون توانند گفت: «این انکار از علم جدل برمی‌خیزد، و از اینکه علمای ظاهر را توان درك ژرفای سخنان و اسرار گفته‌های ما نباشد، چون علم حجاب است و جدل عملی است نفسانی، و این گفته‌ها و امثال آن جز از باطن و به مکاشفه‌ی نور حق ظاهر نگردد، و جز اهل مکاشفه فهم آن نتوانند کرد».

این یکی از وسائل این قوم برای بغلط افکندن دیگران و راهی برای افساد عقاید مسلمانان و گمراه نمودن آنان است، که زیان آن در همه جا پراکنده و شر آن قلبهای بندگان را فراگرفته است، و کسی که چنین سخنان گوید اعدامش بخاطر دین خدا از زنده کردن ده کس برتر باشد.

اما سخنی که از ابو یزید بسطامی نقل کنند نه لفظا درست است و نه معنا؛ و اگر هم ثابت شود که چنین گفتاری از او شنیده شده است چه‌بسا سخنی بوده که از زبان خداوند متعال و او آن را بعنوان ذکر پیش خود می‌گفته است.

مثلا اگر از او شنیده شود «خدائی جز من نیست مرا عبادت کنید» این سخن را محملی جز نقل قول خداوندی نتواند بود.

دوم گونه از شطحیات اینان سخنانی بی‌مغز و معنی است با ظاهری فریبا و عباراتی مطنطن که در پس آنها چیزی نهفته نباشد، جز اینکه دلها را به تشویش افکنند و عقلها را به دهشت اندازند و ذهن‌ها را گیج سازند؛ و

یا تفسیرهائی برای آنها کنند که نه مقصود از آن سخنان بوده است و نه گوینده چنین اراده کرده است، مگر اینکه سخنان را تنها عقل و خیال درهم و پریشان او ساخته است.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 59

گاهی نیز از قبیل طامات است، یعنی برگرداندن الفاظ شرعی از مفاهیم ظاهری و اصلی خود بسوی امور باطنی که بذهنها خطور نکنند، مانند تاویلاتی که باطنیان کنند. این قسم نیز شرعا و عقلا حرام است.

اما از نظر عقلی چون عوالم برابر همند و نشأتها مقابل یکدیگر، و به همان‌سان که حشویه و کرّامیه[42] احکام را یك‌بعدی می‌نگرند و تنها به ظواهر بسنده می‌کنند و عالم اسرار و معدن انوار را انکار نمایند، باطنیان نیز چنین حالی دارند؛ لیکن در طرف مقابل اینان، چون گفته‌ها و آداب ظاهر را وامی‌گذارند و از عمل به شریعت حقّه سر باززنند و آن را بدور افکنند.

این هر دو گروه دجال‌وار در ادراك حقایق یك‌چشمی‌اند، جز اینکه گروهی را چشم راست نابیناست و آن دیگر را چشم چپ کور. و عارف محقق را دو چشم بیناست که به همه چیز درست می‌نگرد، نه چون حشویان و باطنیان یك چشم است، و نه چون اشعریان و معتزلیان مبتلا به ضعف بینائی. نه به بی‌چشمی جاهلان گرفتار و نه کوری عوامش دامنگیر و نه چون ماده‌پرستان به چشم‌درد مبتلا. او پاس هر دو جانب می‌دارد و هیچ نشأتی را وانمی‌گذارد و احکام هیچ عالمی را رها نمی‌کند.

اما وجه حرمت شرعی اگر بتوانیم الفاظ را بدون وجود دلیل نقلی و یا برهان عقلی از ظواهر و مدلولات معمول آنها برگردانیم، الفاظ اعتبار خود را از دست خواهند داد. و اگر برگرداندن الفاظ شرعیه از مفاهیم اولی آنها بدون داشتن دلیلی عقلی آزاد باشد، دیگر فایده‌ای در سخنان خدا و رسول نماند، چرا که اعتباری به آنچه ذهن ازین سخنان می‌فهمد، نخواهد بود و آنچه را هم بعنوان باطن این الفاظ ذکر کنند معیار و قاعده‌ای

[42] (11)- گروهی از اهل سنت از متابعان محمد بن کرام هستند که خدا را جسم می‌دانند.

ندارد، بلکه به خاطر هرکسی چیزی خطور کند و آن را بر وجوه گونه‌گون تفسیر توان کرد.

ضرر این مفسده نیز بسیار سنگین است و خود از بدعتهائی است که میان صوفی نمایان شیوع یافته و باطنیان نیز برای منهدم ساختن جمیع بناهای

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 60

شریعت ازین راه وارد گشته‌اند، یعنی ظواهر را طبق رأی خود تأویل و تنزیل می‌نمایند.

هشیار بودن در برابر این فریبکاریها واجب است، چه شرّ این‌ها از شرّ شیاطین برای دین بیشتر باشد، چون شیاطین هم به‌وسیله چنین کسان دین را از دل مسلمانان بیرون سازند.

پس ای مسکین! از همنشینی این‌چنین نادانان دور باش که خود را به رهروان و زاهدان مانند کرده‌اند درصورتی‌که از معرفت و یقین آنان بی‌بهره و از عقل و دین تهی می‌باشند.

فصل [3] چه کسی نظر در حقائق اشیاء تواند کرد و صوفی و حکیم کیست؟

دوستا! دانسته باش که چون خداوند آسمانها و زمین و ستارگان و خلایق را آفرید و افلاك را به چرخش افکنده نظام بخشید، کمال نعمت و تمامیّت احسان او مقتضی گشت تا گروهی از بندگان را برگزیند و آنان را پاکیزه نموده، قربشان بخشد؛ با آنان مناجات کند و نهفته‌های علم و اسرار غیب خود را بر آنان آشکار سازد. آنگاه آنان را بسوی بندگان خود فرستاد تا مردمان را بسوی او خوانند و از اسرار نهفته‌شان آگاه گردانند، مگر از خواب نادانی بیدار شوند و چرت غفلت از سرشان بپرد و به زندگی عالمانه جان گیرند و چون نیك‌بختان بزیند و در خانه‌ی جاودان به کمال وجود رسند.

و چنین بیداری از خواب غفلت و نادانی کسی را دست ندهد، تا نفس خود را به‌وسیله‌ی ریاضتهای شرعی و مجاهدتها ورزیده نساخته باشد- ریاضتهائی چون نماز و روزه و پرهیز و عبادتها و زهد حقیقی از لذتهای دنیوی

و مشتهیات دون‌پایه- تا آماده‌ی دریافت حقائق و فهم معارف گردد.

و بزرگترین علت حجاب از درك حقیقت، حب جاه و مقام داشتن نزد دیگران و میل به ریاست و شهرت و نفوذ داشتن در بلاد و برتری بر مردمان است.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 61

در زمانهای گذشته و در عهد حکمای بزرگ و دانشمندان سترگ حکمت را روال چنین بود که اگر کسی نفس حیوانی خود را تهذیب نکرده و حیوانیت طبیعی خود را به پاکسازی‌های گوناگون از ناپاکی‌های لذات نپرداخته بود شروع در یادگیری حکمت نمی‌کرد، که اگر چنین نکند خود گمراه شود و دیگران را گمراه سازد.

و بزرگان صوفیه و ارباب قلوب احدی را اجازه‌ی نظر و یا پرسش برای کشف این امور نمی‌دادند، مگر آنکه نفس خود را بدانسان که یاد شد پاکسازی کرده باشد، چه سنت خداوندی چنین مقرر داشته و در کتاب کریم فرماید[43]:

«موسی را سی شب وعده نمودیم، و آن را به ده تمامت بخشیدیم».

شرح آن چنین بود که موسی- علی نبیّنا و آله و علیه السلام- درین شبها به عبادت ایستادی و روزهایش روزه گرفتی تا جانش صفا گرفت و ذاتش ورزیده گشت، درین هنگام خداوند با او مناجات نمود و سخن گفت. و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «آنکه چهل روز خویشتن خود را برای خدا خالص سازد، چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبانش جاری گردد». و در روایت دیگر آمده است: «قلبش را بگشاید و زبانش را به حکمت باز کند- حتی اگر الکنی زبان گرفته باشد-».

ازین روست که حکماء و صوفیه را لازم آمده تا اگر خواستار فتح ابواب حکمت و معرفت بر دانش‌پژوهانند، سخت آنان را به انواع ورزشهای نفسی و بدنی ورزیده گردانند و عقولشان را به اقسام آداب شرعی و حکمی پاك

[43] (12)-\i وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ.\E[سوره اعراف 7/ 142]

سازند تا نفوسشان صافی پذیرد و عقولشان پاك و اخلاقشان پاکیزه گردد؛ چرا که حکمت عروسی را ماند که نشستگاهی خالی را خواستار است چون خود از گنجهای اخروی است.

و حکیم اگر ورزشهای لازم برای دانشجویان را نشناسد، آن دربان ملك

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 62

را ماند که گروهی را پیش از آموزش آداب حضور اجازت ورود نزد ملك دهد، چنین کسی را اگر عقوبت کنند سزاوار خواهد بود.

حال بنگر تا چگونه این رسمها از روی زمین برچیده شده و چگونه نامهای «صوفی» و «شیخ» و «فقیه» به کسانی گفته می‌شود که صفاتی درست مخالف آنچه را باید دارند، چه نام صوفی درین روزگار کسی را نهند که جماعتی به دور خود جمع کند و مجالس شکم‌چرانی و سماع و دست‌زنی و پای‌کوبی براه اندازد.

به همان‌سان که فقیه کسی را می‌نامند که با فتاوی باطل و حکمهای ظالمانه به حکام و سلاطین و ظالمان و دستیارانش تقرب جوید و به آراء خود موجب جرئت آنان در منهدم ساختن قوانین شرع و جسارتشان در ارتکاب محرمات و سلطه‌بخشی آنان بر مساکین و تصرف اموال آنان گردد؛ و همواره کوشش در ساختن کلاه شرعیها و جدلهای فقهی کند و موجب رخصت و جرئت در کارهائی شود که دین را سست نموده و متابعت روشن مؤمنین را از میان ببرد.

درصورتی‌که نام فقه در گذشته- یعنی در زمان پیامبر اکرم و ائمه‌ی طاهرین- صلوات الله علیهم اجمعین- بر شناخت حق اطلاق می‌گشت و دانش طریق آخرت و آفتهای نفس و احوال قلب و چگونگی تهذیب اخلاق و تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها- نه دانش قواعد مرابحه و طلاق و ظهار و تقسیم اموال موروثی و نظایر آن، و آشنا بودن به کلاههای شرعی و چگونگی خلاص شدن از دعاوی و حفظ پاره‌ای خلافیات که عمرها بسر آید و کسی را نیازی به آن مسائل پیدا نشود-

وانگهی یادگیری این دانشها واجب کفائی است که در هر زمانی افرادی که این‌ها را استنباط کنند، موجود باشند ولی قسم اول از دانشهائی است که یادگیری آنها واجب عینی است.

برین قیاس نام «حکیم» نیز درین دوران بر طبیب و شاعر و منجم اطلاق می‌گردد و حتی طاسگردان راه‌نشین را هم حکیم می‌نامند، درصورتی‌که خداوند درباره حکمت فرماید[44]: «کسی که حکمت به او داده شود خیر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 63

فراوان به او داده شده است». و از رسول اکرم (ص) روایت شده است: «سخنی از حکمت که کسی بیاموزد برای او بهتر از دنیاست». بنگر که حکمت چیست و به چه مفهومی برگشته است.

سخنی در تأیید آنچه گفته شد

شیخ فاضل و محقق کامل زین الفقهاء و المجتهدین زین الدین عاملی- رحمة الله علیه- در آدابی که برای دانشجویان جمع آورده است از گفتار یکی از محققین چنین نقل کند:

علما بر سه گونه اند:

عالمی خداشناس که در مورد احکام و دستورات او شناختی ندارد. این کس بنده ای است که معرفت خداوندی قلب او را فراگرفته و در مشاهده‌ی نور جلال و کبریا غرقه شده است، زمانی نمی‌آساید تا علم احکام را فراگیرد مگر آن مقدار که از دانستن آن چاره نیست.

و عالمی که دستورات خداوند را آشناست ولی خود او را نمی‌شناسد. او از حلال و حرام آگاهست و حکمت احکام و لطائف آن را می‌داند، اما از اسرار جلالت خداوندی بی‌خبر و جاهل است.

و عالمی خداشناس که شناخت احکام و دستورات او را نیز دارد، این کس در میانگاه عالم عقل و حس نشسته، زمانی

[44] (13)-\i وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً.\E[سوره بقره 2/ 269]

با خدا و حبّ اوست، و زمانی با خلق در دوستی و مهربانی است. آنگاه که از پروردگار سوی خلق برمی‌گردد چونان یکی از آنان است، مانا که پروردگارش را نمی‌شناسد؛ و چون با خدایش تنها شود و به ذکر و خدمت او پردازد، گوئی که با خلق آشنائی ندارد.

این مسیر پیامبران و صدیقان است و به همین اشارتست در فرمایش پیامبر (ص): «از علماء پرسش کن، و با حکماء آشنا باش، و با بزرگان همنشین شو».

غرض حضرتش از جمله‌ی «از علما پرسش کن» عالمان به امر خدا و ناآشنایان به خدایند، دستور داده‌اند که چون نیاز به فتوای آنان افتد از آنان سؤال

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 64

شود؛ و اما حکما همان عالمان به خدایند- که او امر خدا را نمی‌دانند- دستور داده‌اند که با آنان آشنا باشیم؛ و اما بزرگان کسانی‌اند که هر دو جنبه را دارا هستند، دستور به همنشینی با آنان داده شده است که در همنشینی ایشان خیر دنیا و آخرت است.

و هریك ازین سه گروه را سه نشانه است:

نشانه‌های عالم به دستورات خدا ذکر زبانی است نه قلبی، و ترس از خلق نه از پروردگار، و حیا از مردم است در ظاهر بدون اینکه در پنهان از خدا حیا کند.

و عالم خداشناس ذاکری با ترس و حیاست، ذکر او ذکر قلبی است نه زبانی، ترس او ترس امید است نه ترس معصیت، و حیای او حیا از چیزهائی است که بر قلب گذرند نه حیای ظاهری.

و اما عالم خداشناس و آشنا به دستوراتش را افزون بر این‌ها سه نشانه‌ی دیگرست: نشیمن او در میانگاه عالم غیب و شهادت، و آموزگاری مسلمانان، و نیاز دو گروه اول به او و بی‌نیازی او از آنان.

پس این سومین نفر چون آفتاب است که نه فزونی گیرد و نه کاستی پذیرد، و دومین چون ماه گاهی بدر و گاهی در

محاق است، و نخستین چون چراغی است که خود می‌سوزد و دیگران روشنائی گیرند.

آگاهی بیشتر

مورخین می‌نویسند: اول کسی که «حکیم» خوانده شد لقمان حکیم است و خداوند فرماید[45]: «هرآینه لقمان را حکمت دادیم». او در زمان داود (ع) در شام می‌زیست و انباذقلس حکیم بنا بر آنچه خود گفته نزد او می‌رفت و از او حکمت می‌آموخت، و یونانیان وی را بمناسبت همنشینی که با لقمان داشته است حکیم می‌نامیدند؛ و گروهی از باطنیان نیز خود را در حکمت به او منصوب کنند و او را برتر دانند. و گفته شده در کلمات او رموزی است که مقصود او را کمتر توان دریافت،

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 65

چه درباره‌ی خلقت عالم سخنانی می‌گفت که از ظواهر آن کلمات شبهه‌هائی در مورد معاد فهمیده می‌شود.

و دیگر از کسانی که حکیم نامیده شده‌اند فیثاغورث است. او زمانی از شام به مصر رفت و آنجا نزد اصحاب سلیمان- علیه السلام- می‌رفته است، و او پیشتر هندسه را از مصریان فراگرفته بود، از آن پس علوم طبیعی و الهی را از یاران سلیمان بیاموخت، و این هر سه علم- یعنی هندسه و طبیعی و علم دین- را با خود به یونان برد و مدعی گشت که این علوم را از مشکات نبوت گرفته است.

و از دیگر کسان که پس از او به حکمت موصوف و حکیمشان نامند، حکیم سقراط می‌باشد. او حکمت را از فیثاغورث فراگرفت و تنها به حکمت الهی بسنده کرد و از خوشی‌های دنیا بکلی روگردان شد و با یونانیان در دینشان مخالفت ورزید. عوام و ماجراجویان بر او شوریدند و از فرماندار خویش اعدامش را خواستار شدند، فرماندار او را به زندان افکند و زهر خورانید- که داستانش مشهور است-.

---

[45] (14)-\i وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ.\E[سوره لقمان 31/ 12].

و از دیگر کسانی که پس از او به حکمت موصوفند افلاطون است. او نسبی شریف و متشخص داشته است و همچون سقراط حکمت را از فیثاغورث آموخته بود، جز اینکه او فقط به الهیات بسنده نکرد، بلکه علوم طبیعی و ریاضی را نیز بر آن بیفزود و کتابهائی تألیف کرده که مشهورند، لیکن در نوشته‌هایش رمزهائی بکار برده که گروهی از شاگردانش به شرح آنها همت گماشتند.

در اواخر زندگی حوزه‌ی درسی خود را به شاگردان برجسته‌ی خویش واگذاشت و از مردم دوری گزیده به عبادت پروردگار خویش پرداخت.

در زمان او «وبا» در بلاد یونان همه‌گیر گشت، مردمان بسوی خدا زاریدند و از یکی از پیامبران بنی اسرائیل سبب آن را جویا گشتند، پس خداوند بر او وحی فرستاد که اگر اینان مذبح مکعب شکلی را که دارند مضاعف گردانند وبا از آنان برخیزد. پس مذبحی دیگر ساختند و بر آن پیشین افزودند و با بیش گشت.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 66

دوباره سوی پیامبر (ع) شدند و سبب از او جویا گشتند، خداوند به او وحی فرستاد که اینان مذبح را مضاعف ننموده‌اند، بلکه مذبحی دیگر بدان افزوده‌اند و این تضعیف مکعب نیست.

درینجا به افلاطون پناه بردند، او به آنان گفت: «شما از حکمت بیزارید و از هندسه دوری می‌جوئید. ازین‌رو خداوند شما را عقوبت فرمود، چرا که علوم حکمیه نزد خداوند ارزشی بسزا دارند». آنگاه به اصحاب خود گفت: «اگر توانید دو خط میان دو خط به نسبت واحده استخراج کنید به تضعیف مکعب دست یافته‌اید، و جز این راهی ندارید»[46].

آنان این استخراج را فراگرفتند و تضعیف مذبح را بجای آوردند وبا از آنان برخاست پس از بدگوئی نسبت به هندسه و دیگر علوم نظری دست برداشتند.

---

[46] (15)- حل این مسئله در کشکول شیخ بهائی(ج 2، ص 360) آمده است، چون ذکر آن در اینجا موجب خروج از موضوع کتاب و اطاله کلام بود، خودداری شد. مترجم.

یکی دیگر از کسانی که بعد از او به حکمت موصوف گشته است ارسطوست: او معلم اسکندر معروف به ذی القرنین است. وی بیست سال ملازم افلاطون بود تا حکمت از او فراگیرد، و در روزگار جوانی از غایت هوش روحانیش می‌نامیدند، و افلاطون او را عقل می‌خواند؛ او کسی است که بخشهای علوم طبیعی و الهی را ترتیب داد و برای هر بخشی کتابی جدا نگاشت، و در ایام او حکومت به ذی القرنین رسید و شرك بدست وی از بلاد یونان مرتفع گشت.

این پنج تن به حکمت موصوف گشتند، و پس از اینان دیگر کسی حکیم نامیده نشد، بلکه هرکسی بعنوان آشنا به فنی از فنون شهرت داشت، مانند بقراط طبیب، و اومیروس شاعر، و ارشمیدس مهندس، و یوذاسف منجم و ذیمقراطیس طبیعی[47].

و جالینوس در زمان خود پس از آنکه تألیفاتش بسیار گشت بر آن

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 67

شد که خود را به حکمت موصوف دارد، یعنی نام طبیب را که بر او بود به حکیم تبدیل کند، به سخره اش گرفته گفتند: «تو را باید که مرهم و مسهل سازی و به درمان زخمها و تبها پردازی، آنکه نمی‌داند عالم قدیم است یا حادث، و معاد حق است یا باطل، و نفس جوهر است یا عرض کم‌مرتبه‌تر از آنست که حکیم نامیده شود».

شگفتا که مردم زمانه چون کسی را بنگرند که کتاب اقلیدس را دیده و یا قواعد منطق را از بر کرده است حکیمش شناسند، وگرچه از علوم الهی تهی و از فن الهیات حکمت بی‌بهره باشد و معرفتی به مقامات نفس و احوال معاد نداشته باشد. و حتی اینان کسی را که اندك اطلاعی از طب دارد به حکمتش منسوب دارند و حکیمش خوانند.

و نقل شده که احمد بن سهل بلخی با همه‌ی تبحّری که در انواع معارف داشت و در ابواب ادبیات و فقه سرآمد بود اگر کسی او را حکیم می‌خواند، آزرده می‌گشت و می‌گفت:

[47] (16)- در اصل بجای دو نفر آخر چنین بود:« دیوجانس طبیب و ذیمقراطیس طبیب» که مطابق اسفار(ج 5، ص 207) تصحیح شد.

«اف بر زمانی که ناقصی چون من را به شرافت حکمتش منسوب سازند، گویا کلام خدا را نشنیده‌اند: کسی را که حکمت داده شد هرآینه خیر فراوان داده شده است و جز خردمندان متذکّر این معنی نباشند»[48].

و شیخ کامل و واصل مکاشف، پیشرو اشراقیان شهاب الدین سهروردی در منطق کتاب مطارحات بدنبال بحث مقولات گوید:

«بنگر که چسان حکمت از دقت نظر در امور روحانی و شناخت راههای مشاهدات در آن، و نردبان خلع و تجرید و علوم ژرف، که امم فاضله به درستی آن گواهی دهند و دوران حکمت و اعتماد حکماء برآنست، برداشته شده و بسوی آنچه پیروان مشائین رفته‌اند سوق داده شده است، و بر اموری چون «مقوله‌ی متی» و «جده»

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 68

بسنده گشته است،[49] تا جائی که دانشهائی که در حقیقت حکمتند و شهود انوار ملکوت بر آنهاست، بریده شده‌اند و حکیم نمایان این روزگار را شناختی از آنها نیست.

و ای برادرانم! من می‌دانم که چون منادی حق به ظهور حقائق ندا دهد این سخنان ناقص و سرگرم کن محو شود، و اگر هم بماند در مواقف جدلیات و ورزشهای مبتدیان خواهد ماند، و حکمت واقعی بازگردد، چرا که پروردگار بندگان چون اعلام خطر کند راست گوید، و چون وعده‌ای فرماید محقق سازد».

و باز همو در اول کتاب حکمة الاشراق گوید: «و بدترین قرنها قرنی است که راه اجتهاد در آن درهم پیچد و سیر افکار بریده گردد و باب مکاشفات و راه مشاهدات بسته شود».- پایان سخن شیخ اشراق-.

این سخنان را نقل کردیم تا هرکس دریابد که «عارف» یا «شیخ» و یا «حکیم» گشتن برتر از آنست که کسی بدان

---

[48] (17)-\i وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ.\E[سوره بقره 2/ 269]

[49] (18)- حکما مفاهیم کلی را که ذهن از خارج دریافت می‌کند دسته‌بندی کرده و هر دسته را یك مقوله خوانده‌اند. تعداد مقولات از قدیم مورد اختلاف بوده و اکثرا آن را ده دانسته‌اند.

مقوله« متی»:(کی)، بودن شیء در زمان خود است. مثل ایستادن زید درین ساعت و مقوله« جده» که« ملك» و« له» هم نامیده می‌شود: دارا بودن چیزی است.

توان رسید، بدون اینکه در تمامی طول زندگی خود بدان همت گمارد و تنها بدان پردازد و از تمامی امیال حسی و خواهشهای دنیائی دوری جوید، همراه با دارا بودن فطرتی صاف و ذهنی خالی از گفته‌های بدعتسازان و طبعی پاك و فهمی تیزبین و درکی لطیف.

و پس از این‌همه- بدانسان که یکی از حکما گوید- می‌باید در برابر رنجهای ناشی از آموزش خوددار و صابر باشد، و فطرتا دوستدار راستی و راستان و حکمت و حکیمان بود، و فردی عصیانگر و لجباز برای هوسهای خود نباشد؛ و همچنین در زمره پرخواران و پرنوشان و آنان که به سهولت جذب شهوات شوند نبود.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 69

روح او از آنچه مردمانش پستی شمارند امتناع ورزد، و ورع پیشه سازد، و در برابر نیکی و عدل پذیرا و گردنگذار بوده و در برابر شر و ظلم سرکش بود. بر رحیمان مهربان و بر جباران و متکبران خشمناك باشد، آن‌چنان‌که خداوند تعالی در توصیف چنین کسان فرماید: «بر کفار سخت و در میان خود رحیمند».[50] و نیز دیگر صفات و شرائطی را که افلاطون در کتاب سیاست خود برشمرده است دارا باشد.

و عارف و حکیم راستین کسی است که هر مقدار حالات و احوال گوناگون برو پدید آید، حقائق الهی و معالم ربوبی را به یقین و برهان بداند به‌طوری‌که شکی در آن راه نیابد؛ و دیگر اینکه به زهد حقیقی متّصف بود، و اخلاق و خوی‌های خویش پاك کرده باشد.

چنین کسی سزاوار سروری است، خواه مردمان از او فایده گیرند و یا در اثر گمنامی و دوری جستن او از اشرار و گوشه‌گیری بخاطر عبادت خداوندی و همگونی با نیکان و معصومین اطهار، کسی از او فایده نبرد. چرا که اگر با این که او به چنین مرتبه‌ای رسیده کسی از او فایده نمی‌برد، نه بخاطر کمبود اوست بلکه سبب کوتاهی دیگران است و کمبود کسانی که گوش بدو نمی‌دارند و در حالات او ژرف نمی‌اندیشند.

[50] (19)-\i أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ.\E[سوره فتح 48/ 29]

آشکار است که سیاستمدار و پیشوا و امام این مقام را بخاطر تخصص و فنی که دارد داراست، خواه دیگران ازو بپذیرند و سخن او فرا گوش دارند و یا نپذیرند. و طبیب در اثر تخصص و دانش خود و توانائی که در معالجه‌ی بیماران دارد طبیب است، حال بیماری باشد و یا نباشد و طبیب بودن او را نبودن بیمار از میان نبرد.

همچنین امامت امام و فلسفه‌ی فیلسوف و سروری سروران در اثر نبودن وسائلی که بدان خواستهای خود انجام توانند داد و یا نبودن افرادی که لازم است تا در راه تحقق اهدافشان بکار گیرند فساد نپذیرد و تباهی نگیرد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 71

گفتار دوم برترین هدف از عبادت بدنی و ریاضتهای نفسانی بدست آوردن معارف الهی است که نادانی آنها سوء عاقبت و هلاکت ابدی به بار آرد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 73

فصل [1] هدف حقیقی هستی انسان کدام دانش است

دوست من! برترین نتیجه‌ی کردار و حرکات انسانی- اعم از بدنی و نفسانی- و همچنین هدف تفکرات و دگرگونی‌های نفسانی از حالات و علوم شناخت هستی است، و برترین دانش- که همگی دانشها در خدمت او باشند و او باستخدام هیچ دانشی درنیاید، و بلکه دیگر دانشها بمانند شاخه‌های اویند- علم الهی است، که در حقیقت سرور همه‌ی علوم و معارف و مبدا آنهاست، و همچنین هدف همه‌ی حرفه‌ها و صنایع، و مدار همگی برآنست و دیگر علوم و فنون کارگران و بندگان اویند.

به همان‌سان که حکیم الهی و عارف ربانی سرور عالم است و بذات کامل خود که منور بنور حق است و فروغگیرنده از پرتوهای الهی است، سزاوار است تا نخستین مقصود خلقت باشد و فرمانروا بر همگی خلایق، و مخلوقات دیگر بطفیل وجود او موجود و فرمانبردار اوامر اویند.

این سزاواری سروری درو ودیعه‌ی خدائی است و فرقی نمی‌کند که دیگران او را بشناسند و فرمانش برند و یا نشناسند و منکرش باشند. و بسا پیش آید

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 74

که چنین کس در اثر ناخودنمائی میان مردمان حتی قوت روزانه‌ی خود را نداشته باشد، چنان‌که پیامبر ما (ص) بسیار پیش می‌آمد که غذای روزانه‌ی خانواده‌ی خویش را از شخصی یهودی به وام می‌گرفت. تا ملکی آمده و خزائن زمین برو عرضه داشت- بدون آنکه چیزی از درجات آخرت او کم شود- و روحانیت زمین در برابرش کوچکی نمود، و ملائکه‌ای که مأموریت او حفظ و پاسداری صورت نوعی است در برابر او کرنش نمود. و او بندگی و احتیاج را برگزیده بود و جنبه‌ی امکانی را بایثار مذلّت و انکسار صحت می‌بخشید.

فصل [2] در اینکه فایده تمامی صفات کمالیه همان استعدادهاییست که جهت سرشار شدن از منبع معارف [شخص را] منزه می‌گردانند.

منبع پیدایش هر مقامی از مقامات در دین، و هر ملکه‌ی نفسانی که از فضائل بشمار آید- مانند شجاعت و صبر و شکر و کرم و بردباری و صفات دیگر- سه چیز است: علوم، احوال، کردارها.

در سنجش این سه باهم ظاهربینان و کوته‌اندیشان و کسانی را که در اول قدم تفکر درمانده‌اند، چنین بنظر می‌آید که علوم مقدمه‌ی احوال، و احوال مقدمه‌ی کردارند، و بدین جهت کردار در نظر آنان برتری دارد، زیرا هدف آخرین است.

و اما آنان که بینشی ژرف و خمیره‌ای نورانی دارند، امر را بعکس این دانند. آنها حرکات و کردار را برای صفات و احوال خواهند، و این‌ها را برای علوم و معارف، پس هنگام سنجش علوم برترند، و پس از آن احوال، و آنگاه اعمال؛ چرا که آنچه برای بدست آمدن هدفی مورد نظر است مسلما خود کم‌مرتبه‌تر از آن

هدف خواهد بود، و آن هدف خود برتر و بالاترست، و علوم همیشه هدف اصلی هستند.

این سخن گواینکه نزد بسیاری از دانشجویان روشن نباشد ولی نزد اندیشمندان بسیار آشکار است، چرا که هر حرکت و توجه و کار- بدنی و یا نفسانی و یا عقلی- بخاطر رسیدن به چیزی محسوس و یا موهوم و یا معقول مورد خواهش نفس است، پس هدف آخرین از هر قصد و سیری درك حضوری صورت چیزی است.

و اما در سنجش بقیه افراد هرکدام باهم، چون یك‌یك اعمال نیکو با هم سنجیده شوند گاهی همسان و گاهی متفاوتند، و به همین روال احوال حسنه و اخلاق مرضیه گاهی بعضی برتر از بعضی و گاهی برابرند. انواع معارف نیز چنینند، و از همه برترشان علم نظری الهی است که شأن و مرتبه‌اش بالاتر از علوم عملی است.

علوم عملی را بمناسبت اینکه به معامله با حق و یا خلق مربوط می‌شوند «علوم معاملات» می‌نامند. همچنان‌که علوم دسته‌ی اول را «علوم مکاشفات» می‌نامند چون جز از راه الهام از حق و کشف قدسی حاصل نگردند و با نقل و شنیدن از دیگران طرفی بسته نشود.

و اما چرا این علوم را برتر از علوم عملی دانستیم، زیرا مرتبه‌ی علوم عملی که خود وسیله‌ای برای اصلاح اعمالند پائین‌تر از اعمال است، چه توضیح داده شد که هر مقدمه‌ای کم‌رتبه‌تر از نتیجه می‌باشد.

ممکن است درینجا سؤالی به بعضی اذهان خطور کند که طبق مشهور «عالم مجتهد در قواعد فقه برتر از عابدی است که تنها به عبادت پردازد» پس چگونه عبادت برتر از فقاهت تواند بود؟

جواب چنین است که برتری عالم مجتهد را بر آن‌کس که تنها به عبادت می‌پردازد زمانی خواهیم پذیرفت که

فایده‌ی علم او همه‌گیر باشد، و ازین‌رو در سنجش با عملی خاص مقامی بالاتر خواهد داشت، نه اینکه علم به عملی خاص برتر از خود آن عمل است.

فصل [3] در سنجش میان علوم مکاشفه ای معرفة الله برترین است

از آنچه گفتیم روشن شد که نتیجه‌ی اصلاح اعمالی مانند نماز و روزه و حج و غیره، اصلاح حال قلب است، تا امراض درونیش زائل گردد و از ناپاکی‌هائی که خود را در آنجا کرده اند، پاکسازی شود و زنگار صفات ناپسند از رویه‌ی آن زدوده گردد؛ پس حالش به بهبودی گراید و گوهرش استقامت گیرد و رویش نورانی شود. و نتیجه‌ی اصلاح قلب و تصفیه و نورانی کردن آن انکشاف حلال ذات و صفات و افعال خدائی در آن است.

در اصطلاح بزرگان حکمت و شریعت این انکشاف «معرفة الربوبیّة» نامیده می‌شود، و قدمای یونان آن را «اثولوجیا» می‌گفتند، و آنان که دارای چنین معرفتی هستند «حکمای الهی» و «علمای ربانی» خوانده می‌شوند، و در زبان شرع از اینان به «اولیاء» و «صدّیقین» تعبیر می‌گردد.

پس برترین بخش علوم مکاشفه ای و گرامی‌ترین آن معرفت خدای تعالی است که خود ذاتا هدف است و نه اینکه وسیله ای برای رسیدن به هدفی دیگر باشد، که سعادت حقیقی بدان میسر شود و بلکه خود عین سعادت حقیقی است؛ ولی تا زمانی که قلب در دنیاست این «عین سعادت بودن» را درك نتواند کرد و چنین درکی تنها در آخرت دست تواند داد.

پس این معرفت معرفتی است آزاد و ناوابسته به دیگر معرفتها، و دیگر معارف بهنگام سنجش چون بندگان و کارگزاران اویند؛ چه این معرفت خود مطلوب است و دیگران بخاطر مقدمه بودنشان فراگرفته می‌شوند، و این معرفت وسیله ای برای چیز دیگر نیست چون اساسا وسیله نیست.

علوم دیگر نیز چون وسائلی برای رسیدن به معرفتالله‌اند، هنگام سنجش میان خود آنها نیز ملاك شرافت و فضیلت اندازه‌ی کارآئی آنان در درك معرفت الله خواهد بود. چون بخشی از علوم خود مقدمه‌ای برای بدست آمدن بخشی دیگرند، و هرکدام آمادگی وصول به علمی را فراهم آرند تا در پایان آن غرض اصلی که معرفت الله است، بچنگ آید.

پس هر علمی به مقدار نزدیکتر بودنش به معرفت الله فضیلت بیشتری دارد، و ازین راه توان سنجید که علم منطق برتر از علم لغت و نحو است، و ازین دیدگاه شناخت نفس برتر از شناخت طبیعت است؛ گواینکه برای سنجش تفاضل علوم دیدگاه دیگری نیز وجود دارد و آن اندازه‌ی اطمینان به دلیل کار گرفته شده در آن علم، و یا برتری موضوع آن است.

و تمامی جهات برتری در معارف الهی متحقق است، چه برتری موضوع در آن خود آشکار است، و برتری دلیل در آن از اینکه براهین این علم براهینی هستند که اثبات امری ضروری و ازلی و مطلق می‌کنند که بستگی به زمان یا صفت خاصی ندارد، بخلاف دیگر علوم که مورد اثبات آنها به‌هرحال دارای قیدی است و لا اقل قید «وجود موضوع» را دارد. و اما برتری نتیجه، بالاتر از نتیجه‌ی این علم نتیجه‌ای نتواند بود که عبارت از خیر حقیقی و خیر خیرات است و سعادت سعادتها.

فصل [4] توضیح بیشتری در بیان این مطلب

بالاترین و تمام‌ترین لذتها شناخت حق و نظر به وجه کریم اوست، چون لذت تابع ادراك امر لذیذ است و با کم و زیادی آن بیش‌وکم می‌شود، همچنان که ادراك نیز با اختلاف مدرکات اختلاف پیدا می‌کند.

آشکار است که انسان دارای شماری قوا و وسائل ادراکی است که هرکدام به سوئی کشش دارند، و لذتشان در رسیدن به آن جهت وسوست که مقتضای طبع و فطرتشان است. چرا که چیزی در جهان هستی بیکاره نیست، و

خداوند چیزی را بیهوده نیافریده، بلکه هر قوه و غریزه‌ای را هدف و غایتی است که طبعا بسوی آن می‌رود و لاجرم لذتش در رسیدن به مقتضا و هدف خود است، و نرسیدن به آن برای او درد و ناراحتی است.

مثلا غریزه‌ی غضب بخاطر انتقام و خالی کردن دل خلق شده و دفع آنچه که با جسم محل این غریزه ضدیت دارد؛ و غریزه‌ی شهوت برای جلب آنچه که با بدن مناسبت دارد. و لذت هرکدام از غرایز قوای باطنی و ظاهری نیز در رسیدن به هدف و خواست و غرض از خلقت خود است و ناراحتی وی در ضد چنین حالت می‌باشد.

به همین روال انسان را غریزه‌ایست عقلی که بینش باطنی و لطیفه‌ی ربّانیش نامند، این غریزه خلق شده تا به‌وسیله‌ی آن حقائق امور و ماهیاتشان دانسته شود. پس مقتضای طبع این غریزه و هدف و لذت آن معرفت و علم است، همچنان‌که هدف و لذت هرکدام از دیگر غرائز رسیدن به مقتضای خود بود. ازاین‌روست که وقتی انسان را بخاطر دانشی ثنا گویند او را خوش آید، حتی اگر دانش مورد مدح چیزی کم‌ارزش چون بازی شطرنج و یا چیزهائی شبیه آن باشد، این خوش‌آمد بخاطر لذت علم است.

و روشن است که در فنون علمی نیز لذت علم بافندگی و خیاطی چون لذت علم سیاست ملك و تدبیر امور مردم نیست، و همچنین لذت دانستن قواعد زبان و شعر چون لذت علم به منطق و نجوم نباشد، بلکه لذت هر علمی بقدر شرافت معلوم اوست، و معلومات کلیّه‌ی باطنی و روحانی شریفتر از معلومات جزئی ظاهرند، پس علم به بواطن امور و اصول و حقائق آنها برتر و شریفتر از علم به ظواهر و شاخه‌ها و عوارض آنهاست.

حال اگر معلوم مورد توجه حقیقت حقائق بود و اصل موجودات است و کاملتر و شریفتر آنها، بدون شك علم به او لذیذترین علوم خواهد بود و شریفترین و پاکیزه‌ترینشان.

اکنون بنگریم که آیا در عالم هستی چیزی شریفتر و عظیم‌تر و برتر از

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة ؛ ص79

ذات معبود مبدا و مدبر عالم و متکفل و برگرداننده‌ی آن هست؟ و آیا می‌شود باور داشت که در ملك و ملکوت جمال و بهاء و جلالی برتر از حضرت ربوبیت وجود داشته باشد؟ جمال و جلالی که ستایشگران به مبادی جلال و درخشش نور آن احاطه نتوانند داشت.

اگر بر این باور باشیم، دیگر شکی نخواهد ماند که آگاهی بر اسرار ربوبی و شناخت چینش نظام هستی همان خوشی و آسایش واقعی است.

با این بیان، لذت علم روشن می‌گردد و اینکه لذیذترین علوم علم به خدا و صفات و افعال او و شناخت تدبیر او- جلّ و علا- در ملك خود می‌باشد ملکي که از فراز عرش تا اعماق زمین را فرامی‌گیرد.

و نیز روشن می‌گردد که لذت معرفت برتر از دیگر لذتهاست، یعني لذت و شهوت و خوردن و لذتی که از غضب در ریاست و انتقام دست می‌دهد و همچنین لذتهای حواس دیگر. چه نوع لذتها برحسب اختلاف مدرکات کم و زیاد می‌شود و لذت معرفت نیز گاهی کمتر و گاهی بیشتر است و برترین لذت دنیا لذت ریاست و سروری است، چرا که این لذت تا حدی جنبه‌ی غیر جسمانی دارد و لذت شهوتهای ظاهری به مرتبه‌ی آن نتوانند رسید؛ و اگر کسی را میان لذت غذائی دلچسب و مرغی فربه و بریان و باقلوا، و میان لذت ریاست و شکست آوردن بر دشمنان و تسلط بر آنان مخیّر سازیم، و او شخصی با همت بوده و فردی پست و یا کودك نباشد، دومی را برمی‌گزیند و شکیبائی بر گرسنگی و سختیها درین راه برو آسان می‌گردد؛ ولی اگر پست‌همت و دلمرده بوده و حیوانیتی شدید داشته باشد، خوراك و شیرینی را از لذت ریاست و سروری برتر می‌شمارد.

---

[51] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، 1جلد، الزهرا (س) - تهران، چاپ: سوم، 1371 ه.ش.

پس لذت معرفت خداوندی و نظر بر جمال حضرت ربوبی و اسرار امور الهی لذیذتر از ریاست است که فراترین لذتهاست، البته برای آن‌کس که از مرتبه‌ی حیوانی و کودکی گذشته است، و گویاترین عبارتی که بیانگر آن تواند بود این کلام الهی است که[52]: «هیچ کسی نمی‌داند (در فکرش نمی‌گنجد) چه

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 80

چیزهائی برای آنان ذخیره کرده شده- چشم‌نواز» و همچنین[53]: «برای آنان آماده شده آنچه نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده و نه بر قلب بشری گذشته است».

زیرا قدر این لذت را آن‌کس داند که هر دو لذت را چشیده باشد، که چنین کس لاجرم تنهائی و ذکر و فکر را برمی‌گزیند. و در دریای معرفت غوطه‌ور می‌گردد و ریاست را وامی‌گذارد و خلق را کوچك می‌شمارد.

و اما آن را که چون صوفی نمایان این روزگار خبری از معرفت و لذت آن نباشد همدمی با دیگران و همصحبتی آنان را می‌جوید و خوردن حرام در مجالسشان و رسیدن خدمت رؤسا به‌وسیله‌ی آنان را می‌خواهد، و این امور را بر خلوت و تنها به ذکر خدا مشغول بودن و پرداختن به کردارهائی که بدون اطلاع خلق بوده و او را به خدا نزدیك سازد برمی‌گزیند.

و سبب این همه اینکه دلهای اینان از معرفت خدا خالی است و با غیر او آرامش می‌گیرند، وگرنه عارف حق‌جوی از همصحبتی خلق گریزان باشد، همچنان‌که شخص زنده از هم اطاق بودن با مردگان در شب تاریك می‌هراسد. و حتی عارف ربانی از زندگی دنیوی، که او را مانع از ملاحظه‌ی تام ذات متعال است، هراسناك می‌باشد و همواره مرگ طبیعی را آرزو می‌کند تا به لقاء الله رسد و این آیه را تحقق بخشد که: «هرآن‌کس لقای خدا را می‌جوید هرآینه اجل خدائی در خواهد رسید».

آنکه بدنیا روی دارد و به همسخنی مردمان خو گرفته و از تنهائی- خواه به مردن و یا به دوری از خلق-

---

[52] (1)-\i فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.\E[سوره سجده 32/ 17]

[53] (2)- اعد لهم ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.(حديث قدسى)

گریزان است و با این‌همه ادعای معرفت و ولایت می‌کند، منافق و دروغزن است؛ و بنگر که خداوند در حق یهود و بارزسازی فضیحت آنان و دروغشماری ادعای محبت و ولایتشان فرماید: «ای آنان که یهودی شده اید- اگر برین باورید که شما اولیای خدائید آرزوی مرگ کنید- چنانچه راستگوئید».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 81

پس عارف بیقین و از راه کشف می‌داند که لذت معرفت و نظر بر صفات و افعال و نظام مملکت الهی- از اعلی علیّین تا اسفل سافلین- برتر از تمامی لذتهای دنیائی است که بالاترین آنها ریاست دوستی و مقام داشتن باشد. خلق به چشم عارف کوچك نماید و محدوده ریاست آنان تنگ باشد، چون داناست که این‌ها فانیند و ریاست بر اینان قاصر و آمیخته با بسیاری از منافیات و مزاحمتهاست، بخلاف ابتهاج به حضرت الهی که غیری در آنجا مزاحم نبوده و هیچش کرانه نیست.

عارف با غرفه بودن در نظاره‌ی دائمی آن در بهشتی است که هم‌پهنای آسمانها و زمین است. از گلزارهای آن تمتع گیرد و از میوه های آن بچیند و از فکر پایان گرفتن آن آسوده‌خاطر بود؛ چرا که نه میوه های این جنّت پایان‌پذیر است و نه او را از آنها بازدارند، وانگهی او خود نیز ابدی و سرمدی است؛ مرگی فرا نخواهد رسید، چرا که مرگ راهی به محل معرفت الله ندارد، چون محل معرفت الهی امری ربانی و آسمانی است که با رسیدن مرگ درخشش و قوت می‌گیرد و بذر مشاهده اش انکشاف می‌پذیرد.

همه‌ی پهنای آسمانها و زمین جولانگاه عارف است، هرجا که خواهد بنگرد، بدون اینکه نیاز به حرکت درآوردن جسم خود داشته باشد.

و هر عارفی در ملاحظه‌ی جمال ملکوت بهشتی چنین پهناور و بلکه پهناورتر ازین دارد، بدون اینکه یکی جای را بر دیگری تنگ کند، گواینکه پهناوری نزهتگاههاشان به نسبت درجات دیدها و معارف آنان باهم فرق می‌کند، و به نزد خداوند درجاتی گونه‌گون دارند.

این سخن آن‌کس را که ازین آبشخور نچشیده و ازین مقام بدور مانده گران آید، و چه‌بسا که لذت ریاست پیش او برتر از لذت معرفت باشد، به همان‌سان که کودکان و کودک‌منشان لذت خوردن و شهوت راندن را از لذت ریاست برتر شناسند. درینجاست که دیگر ما را با این کسان که انکار این مقام کنند زبان از سخن فروبستن بهتر، جزین که به آنان گوئیم حلوای تن‌تنانی ...

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 82

توضیح

هرگز مپندار لذت انشراح صدری که از حل شبهات و گشوده شدن معضلات به عارف دست می‌دهد، و انبساطی که روح او هنگام فتوح در باغها و بستانهای معرفت پیدا می‌کند کمتر از لذت کسی است که وارد بهشت شده و به لذت شکم و فرج می‌پردازد.

چگونه این دو همسان توانند بود درحالی‌که همین‌جا ما عارفانی را می‌بینیم که راحتی و لذت آنان- هنگام بازگشتن درهای معارف به‌طوری‌که او را توان نظر به ملکوت آسمانها و زمین پیدا شود و جلال خالق را ببیند- بیش از رغبتشان به خوراك و دیگر امور جنسی است.

و چرا آن لذت برتر ازین نباشد درحالی‌که عارف در فردوس اعلی همراه ملائکه است و می‌دانیم که ملائکه را لذت خوردن و آشامیدن و امور جنسی نیست، و توان گفت که حتی لذت‌گیری حیوانات از امور جنسی و خوردن و آشامیدن بیش از انسان است.

چه گمراه و دون همتی اگر می‌پنداری انباز بودن با حیوانات در لذاتشان برای انسان سزاوارتر از شریك شدن با ملاء اعلی در خوشی و سرورشان به مطالعه‌ی حضرت ربوبی است، آری «قدر هرکس بقدر همت اوست».

شگفتا! که بازی‌های شیطانت فراگرفته و به مرتبتی پست خوشحالت کرده و به متاعی اندك و مغشوش مشغولت داشته است، تا در برابر لذت نظر بر جلال و جمال حضرت ربوبی- با همه‌ی درخشش و بروزی که دارد- به لذتهای حیوانی بسنده کرده ای.

نور او آشکارتر از آنست که پی‌جوئی شود و بارزتر از آنکه پنهان ماند، و پس از تزکیه دلها چیزی جز شدت درخشش آن و ضعف دیدگان بینندگان جلودار غرقه شدن در نور این جمال نتواند بود.

و تو ای فرومایه مسکین بی‌سرمایه! که با فکر کوتاه و طبع دون پایه و کودک‌مآب خود بر بزرگمردان و عرفای کامل می‌خندی، و کسانی را که به

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 83

عبادت پرداخته و از اهل و دارائی و صاحبان مقامات دنیائی گریزانند و تنهائی و قناعت در خوردن و آشامیدن و پوشاك را جویانند «خیال‌زده» و «بختبرگشته» نامی، و پنداری که آثار دیوانگی بر آنان ظاهر گشته است، نمی‌دانی که او نیز به تو می‌خندد که به متاع کم‌بهای دنیائی قناعت ورزیده و با چهارپایان و درندگان در پرداختن به شهوتهای جنسی انباز گشته‌ای.

نمای حال تو و آن عارف همچون کفار و نادانان قوم نوح (ع) است، که نوح (ع) را به مسخره گرفته و برو می‌خندیدند که کشتی می‌سازد تا بر آن سوار گردد و خود و پیروانش را از غرقه شدن و مردن برهاند. اما نوح قضای الهی را می‌دانست.

عارف نیز مشغول آماده‌سازی کشتی نجات از غرقه شدن در دریای هیولا است، و پی رهاندن خود و دیگران از دریده شدن به‌وسیله تمساحهای هوای نفس؛ و زبان حال او سخنی است که خداوند متعال از عارفان حکایت نموده، فرماید[54]:

«اگر شما ما را مسخره می‌کنید ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد همین‌سان که شما مسخره می‌کنید و بزودی می‌فهمید».

و نگاه عارفان به افرادی که در پستگاه شهوتها جای گرفته‌اند چون نگاه عاقلانست بر کودکانی که سخت به لذتهای کودکانه چسبیده‌اند، و ازاین‌رو می‌بینیم اینان

[54] (3)-\i إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَما تَسْخَرُونَ* فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.\E[سوره هود 11/ 38- 39]

از خلق گریزانند و تنهائی و خلوت را برمی‌گزینند و از مال و مرتبه می‌گذرند، چون می‌دانند که آنان را از لذت مناجات بازمی‌دارد، ازاین‌رو از اهل و اولاد روی‌گردانند و اشتغال به خدا را برتر از اشتغال با آنان می‌دانند.

این‌ها چنین کسانیند و شما چنان.

فصل [5] سنجش احوال

غرض از احوال، اخلاق و ملکات فاضله‌ی نفس انسانی است که با

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 84

رسوخ خود در تصفیه‌ی روح (قلب حقیقی) اثر می‌گذارند و در پاکسازی آن از آلودگی‌های دنیائی به مقدار کم یا زیاد کارگرند، و چون قلب پاك شود و صفا پذیرد حقیقت قلب بر او واضح گردد.

مبدأ پیدایش احوال نیکو در انسان کارهای نیکوئی است که ازو سر می‌زنند، همچنان‌که سرچشمه‌ی صفات نکوهیده کارهای زشت اوست. آنچه از نیکی یا زشتی از انسان سرزند- اعم از گفتار یا کردار و یا اندیشه- در احوال قلب او اثر می‌گذارد و به همین سخن اشاره شده است در آیه‌ی کریمه‌ی سوره‌ی زلزال[55]: «آنکه مثقال ذره‌ای نیکی کند آن را ببیند، و آنکه مثقال ذره‌ای بدی کند آن را خواهد دید».

و فیثاغورث حکیم گوید: «تو با کردار و گفتار و اندیشه‌های خود روبرو خواهی گشت، و از هر حرکتی- اعم از فکر یا سخن و یا عملی- که از تو سرزند صورتی روحانی و یا جسمانی بر تو ظاهر گردد، پس اگر حرکتی از روی غضب و یا شهوت بوده به شیطانی بدل گردد که در دوران زندگی تو را خواهد آزرد و پس از مرگ نیز جلوی ملاقات تو را با روشنائی خواهد گرفت، و اگر حرکتی عقلی بوده ملکی شود که با همصحبتی او در دنیا لذتگیری و به نور او در آخرت بسوی جوار خداوند و کرامت او ره یابی».

---

[55] (4)-\i فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.\E

خلاصه اینکه رفتار انسان ملکات اخلاقی را بجای می‌نهند، چرا که وقتی گفته‌ها همراه نیتهای صادق تکرار شوند ملکات از آنها پدیدار شوند، و از ادامه‌ی تکرار آنها کیفیتهائی در نفس رسوب کند و روح گوینده را صفا دهد.

صدور فضائل و خیرات ازو بسبب همین نیتهای خالص و کیفیتهای نوری آسان گردد، چون صدور این خیرات افاضات حق است که در اثر پیدا شدن آن ملکات خودبخود صورت می‌گیرد، و این معنی در جای خود بیان شده است.

پس مقدار برتری هر عملی بر عمل دیگر به اندازه‌ی تأثیر آن در اصلاح نفس و تصفیه و نور بخشیش بر قلب است و اثری که در آماده‌سازی آن برای افاضه‌ی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 85

علوم کشفی و معارف حق دارد. و همچنان‌که پاکسازی آینه نیاز به مقدمات قبلی دارد و بخشی ازین مقدمات به پاك‌سازی کامل که غرض اصلی است نزدیکتر از دیگر بخش است، کارهای مؤثر در صفادهی قلب و پاکسازی آن نیز چنین وضعی دارند، و هر حالتی که به صفای کامل قلب نزدیکتر باشد از حالت سابق برتر خواهد بود، چرا که به مقصد اصلی و مطلب حقیقی نزدیك‌تر است.

فصل [6] توضیح بیشتری پیرو فصل پیش

همچنان‌که از گفتار گذشته ملاك برتری بعضی از حالات و ملکات قلبی روشن شد، ملاك برتری اعمال و کردار نفسانی و بدنی در سنجش باهم نیز از همین گفتار آشکار می‌گردد؛ چرا که اثربخشی آنها در صفای قلب نیز چون نسبت به یکدیگر سنجیده شوند شدت و ضعف دارد.

هر عملی یکی از دو اثر را خواهد داشت: یا حالتی برای قلب پیش می‌آورد که مانع از مکاشفه بوده و موجب ظلمت قلب می‌گردد و آن را بسوی نقش و نگارهای دنیوی و شهوتهای آن می‌کشد و موجب حجاب برای نفس و دوری آن از رحمت الهی و محروم گشتنش از نعمتهای اخروی می‌گردد؛ و یا قلب را حالت آمادگی برای مکاشفات حقه می‌بخشد و موجب صفای نفس و تجرد آن از بستگی‌های شهوی و غضبی می‌گردد، و مقتضی روگردانیش از مرض‌های حیوانی و رسوخ

در زمین جسمانی و دیدگاههای حسی، و موجب انگیزش وی برای رسیدن به وجه الله و دوری از ما سوای او می‌گردد.

اعمال بخش اول را «گناه» و بخش دوم را «طاعت» می‌نامیم. و همچنان‌که اثر گناهان در ظلمت قلب و قساوت آن مختلف باشد- که بعضی بزرگتر و برخی کوچکتر و دارای درجات متفاوتند- طاعتها نیز در روشنی‌بخشی قلب و پاك‌سازی آن اثرات گونه‌گون دارند و درجه‌ی فضیلت و برتری هر طاعتی به اندازه‌ی اثربخشی آن در روشن‌سازی قلب می‌باشد.

و آخرین هدف و برترین مقصود- همچنان‌که بارها گفته شد-

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 86

مکاشفه‌ی وجه حق و شناخت خداست، و رسیدن به این مقصود باختلاف اوقات و احوال و اشخاص مختلف باشد. مثلا ممکن است شبخیزی برای یك نفر اثری بیش از صدقه دادن داشته باشد، درحالی‌که برای شخص دیگر صدقه برتر باشد، همچنان‌که گاهی انتخاب شصت روز روزه- برای شخصی که کفاره روزه بر او واجب گشته است- برتر از آزاد نمودن بنده ای باشد، همچنان‌که افراد متمول و دنیاداران چنینند.

پنداری پوچ و رفع آن

در شریعت حقه ترغیب زیادی نسبت به اعمال شده، و از کتاب الهی تأکید فراوانی به دادن زکات و صدقات استفاده می‌شود، خداوند می‌فرماید[56]: «کیست که به خدا قرض‌الحسنه دهد» و همچنین فرماید[57]: «صدقات را او می‌گیرد».

ممکن است این معنی عده‌ای را رهزن گردد و سؤال کنند: چگونه ممکن است با این‌همه تأکیدات در مورد اعمال، بپذیریم که احوال برتر از آنها باشند؟

---

[56] (5)-\i مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً.\E[سوره بقره 2/ 245].
[57] (6)-\i وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ.\E[سوره توبه 9/ 104]

و اعمال را مرتبه‌ای فروتر از احوال باشد؟ و روشن است که نظیر همین سؤال در فضیلت داشتن علوم حقیقی بر اعمال نیز پیش می‌آید.

برای حل این سؤال باید متوجه این نکته بود که دستورات شرعی عبارت از بایدها و نبایدهائی است که به امور اختیاری تعلق می‌گیرد. اموری که انسان توان انجام و یا ترك آنها را دارد، و اختیار ایجاد و یا اعدامشان بدست اوست.

لیکن ملکات نفسانی و احوال قلبی اموری طبیعی و فائض از مبدا اعلی هستند و اختیار بندگان را در آن مدخلیتی مستقیم نباشد. ازین‌رو در حصول و یا از بین بردن اضداد آنها نیازی به ترغیب و تشویق نیست. کار نیکوست که سبب وصول به خلق نیکو می‌شود، و عمل ناپسند است که خلق ناپسند را بدنبال می‌آرد، خواه ترغیب و یا منعی صورت گیرد و یا نگیرد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 87

برای توضیح بیشتر مثالی ذکر می‌شود: طبیبی را در نظر می‌گیریم که در کار مداوای بیماری است. این طبیب مصرف دواهائی را برای مریض توصیه می‌کند و آنها را می‌ستاید- نه بخاطر اینکه آن دوا خود مورد نظر است و چیزی پسندیده می‌باشد و در نظر او برتر از شفا و صحت است- بلکه جهت اینکه طبیب به مدح و ثنای دوا بسنده می‌کند و تعریفی از صحت و شفا نمی‌نماید این است که مصرف دوا خود شفاآور است. و مریض را نمی‌باید تا باوجود مصرف دوا از طرف او حتما شفاجوی نیز باشد؛ چرا که پس از صرف دارو و آماده‌سازی مریض برای پذیرش صحت دیگر وجود آن به چیزی جز افاضه‌ی آن از مبدا فیاض بستگی ندارد.

اعمال و دستورات شرعی نیز علاجگر بیماری‌های دلهایند- که بیشتر مردمان از آنها غفلت دارند- و کمتر کسی را دست دهد که وجه مناسبت و ربط میان دستورات شرعی و میان تخلّق به اخلاق فاضله را دریابد.

طائفه‌ای فریب همین معنی را خورده و به بی‌بندوباری گرائیده‌اند، می‌گویند: خداوند بی‌نیاز از عبادتهای ماست، او را از نماز و حج ما چه فائده‌ای عائد گردد؟ و چه نیازی دارد که تا از ما وام گیرد؟ و معنی این آیه چیست که می‌فرماید: «کیست که خدای را قرض‌الحسنه دهد» و اگر او می‌خواست مساکین را اطعام کند، خود می‌کرد و نیازی نیست تا ما دارائی‌های خود را صرف آنها کنیم.

همین شبهه را خداوند در قرآن کریم از زبان کفار بازگو می‌فرماید[58]:

«وقتی به آنان گفته شود از آنچه خداوند شما را روزی فرموده است انفاق کنید آنان که کفر ورزیده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند گویند: آیا ما کسانی را اطعام کنیم که اگر خداوند می‌خواست خود اطعامشان می‌فرمود؟!»، و باز خداوند تعالی از زبان آنان نقل می‌کند[59]: «اگر خداوند می‌خواست، نه ما، و نه پدرانمان

شرك نمی‌ورزیدیم».

گوا اینکه سخن اینان از دیدگاهی درست است، ولی شگفتا که با گفتن همین سخن درست، به هلاکت ابدی و زیان همیشگی دچار شده‌اند.

و چنین است داستان بیشتر فیلسوف نمایان و معاندان که با تشنگی جهل و زیانکاری فریب درخشش و آبنمائی سراب را خورده‌اند- منزه است پروردگاری که چون خواهد به‌وسیله صدق گمراه سازد، و چون اراده کند در اثر جهل سعادت بخشد-: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً».

خلاصه‌ی سخن

اعمال نیکو در صفا و روشنی قلب مؤثرند، و قلب در اثر پاکیزگی و جلای خود از زنگارها و ناپاکی‌ها آماده‌ی

---

[58] (7)-\i وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ.\E[سوره یس 36/ 47]

[59] (8)-\i لَوْ شاءَ اللَّهُ ما أَشْرَكْنا وَ لا آباؤُنا.\E[سوره انعام 6/ 148]

گرفتن نور معرفت و هدایت شود، آخرین هدف و غرض از هر کرداری نیز همین است.

این یك قانون کلی است که سخن اصلی ما نیز می‌باشد: وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.*

فصل [7] [غرض از خلقت]

درین فصل توضیح داده می‌شود که غرض اصلی از خلقت عالم ربانی است، و مخلوقات دیگر یا وسائلی برای آماده‌سازی وجود اویند، و شرائطی که تا او به عرصه‌ی وجود آید، و یا زیاده‌هائی از خمیره‌ای که خداوند منّان بدست قدرت خویش چهل روز آن را خمیر نمود و بطفیل او موجودند؛ و یا چون ترشحاتی از دریای هستی که از مبدا حق تعالی بر ظروف قابلیات افاضه می‌شوند، و ازین راه گروههائی از مخلوقات به انوار قدرت خداوندی روشن می‌گردند؛ انواری که از کانال انسان کامل به آنان می‌رسد.

تحقیق کامل درین سخن با نوشیدن قدحی از ژرف دریای مکاشفات ذوقی میسور شود، که به لمعاتی از آن بطور پراکنده در کتاب بزرگ اسفار اربعه اشاره شده است، و قدر و ژرفای آن را آشنایان به منطق طیر دانند و ناتوانان از سیر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 89

و سلوك انکارش کنند. و درینجا به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

خداوند متعال را در مقام جلال و کبریای خود صفتی است که نور رحمت و بخشش خود را در تکوین و اختراع به‌وسیله‌ی آن بر خلق افاضه فرماید، ازین صفت به لفظ «قدرت» تعبیر می‌شود، این صفت سهمگین‌تر از آنست که مبادی پرتوافکنی آن ازین نام فهمیده شود.

قدری به خود جرئت داده‌ایم تا از پستگاه عالم الفاظ برای ملاحظه‌ی قله‌ی جلال و عظمت این صفت جمله‌ای بسازیم که اندکی از مبادي حقائق آن را بوهم انسان آرد، ازین‌رو گفته‌ایم: «خداوند دارای صفتی است که خلق کردن (اختراع) از آن صادر گردد».

چون فصول و مبادی انقسام متنوع است، خلق خود عقلا اقسامی می‌پذیرد. ضرورت مکالمه ایجاب کرده است تا برای تعبیر از مبدا این تخصیصات و اقسام، کلمه «مشیّت» را به وام گیریم.

افعالی که از قدرت صادر می‌شوند و از مشیت سرچشمه می‌گیرند و از حکمت- که همان علم خداوند به نظام اتم است و عین ذات اوست- ناشی می‌شوند به دو بخش تقسیم می‌گردند: بخشی که به فراترین مرتبه و آخرین هدف از خلقت خود می‌رسند؛ و بخشی دیگر که در مرتبه‌ی پائین‌تر متوقف می‌شوند.

برای اشاره به بخش اول کلمه‌ی «محبوب» را به وام گرفته‌ایم و بکار می‌بریم، و برای تعبیر از قسم دوم عبارت «مغضوب علیه» را.

این هر دو قسم تحت سیطره‌ی مشیّت و اراده‌اند، جزین که هرکدام را نیازی دیگر است که دو کلمه‌ی «محبت» و «کراهت» را به نزد لغویین بوهم می‌آورند، چه لغتنویسان در پی شکار مجملی از حقائق اشیاء بوسیله دام الفاظند.

تا اینجا دانسته شد که مقتضای ذاتی هر قسمی نیازی ویژه است، که این ایجاب می‌کند لباسی مخصوص او از طرف سلطان ازلی و مشیت سابقه بر اندامش پوشیده شود. پس بندگان به دو بخش تقسیم می‌شوند:

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 90

الف- آنکه در مشیت سابقه چنین گذشته است که در راه حکمت لباس توقف بر آنان پوشانده شود، و به آخر مسیر نرسند، و در تاختگاه راه هدایت از راه بمانند- که این خود قهری در حق آنان است-.

ب- آنان که در مشیت سابقه پوشش لباس معرفت و تقوی بر آنان گذشته است، تا حکمت آنان را به نهایت هدف رساند- و این خود لطفی در حق این گروه است-.

نامی که برای تعبیر از اتمام حکمت به وام گرفته‌ایم «رضاست» و در برابر آن از کلمه‌ی «سخط» استفاده می‌کنیم.

از موجودی که غضب رحمانی بتقدیر ازلی برو حمل گشته کاری سر می‌زند که حکمت را از رسیدن به هدف آخرین خود بازمی‌دارد. برای تعبیر از آن کلمه‌ی «کفران» را به وام می‌گیریم، و این بدنبال خود نقمت و لعن و مذمت را یدك می‌کشد.

و از موجودی که در قضای سابق «رضا» برو حمل شده کاری سرمی‌زند که حکمت به‌وسیله‌ی آن به نهایت هدف خود می‌رسد، برای نشان دادن آن کلمه‌ی «شکر» را عاریت می‌کنیم، این خود نعمت ثنا را که زیادتی در قبول و رضاست بدنبال می‌آورد، و ایجاد و وجود بدین‌وسیله کامل می‌گردد، و دائره‌ی فیض وجود اینجا بهم می‌رسد.

تلویح عرشی

آنچه که حضرت حق- جلّ و علا- به مشیت ذاتی خود افاده فرموده و خواست مستقیم او بوده، جمال است که خود آن را ستوده است، و اما زشتی‌ها بالتبع ایجاد شده‌اند، و آنها را زشت خوانده و از آنها منع نموده است.

پس در همه حال او زیباآفرین و ستایشگر است، و اگر نیك بنگریم باعتبار صورت و ظاهر است که ستایش رو به بندگان دارد، و در معنی خداوند کسی جز خود را نمی‌ستاید.

احکام الهی برین‌سان انتظام یافته است و پرتوهای صفات و اسماء جلالی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 91

و جمالی بدین ترتیب منعکس گشته و کارها در ازل برین روال نظام پذیرفته و اسباب از مبدا فعال سرچشمه گرفته‌اند و حکم و اندازه‌ی هر امری معین شده است.

هیچیك ازین امور نه آن‌چنان‌که پیروان دموکریتوس می‌پندارند از روی اتفاق و بی‌سبب بوده است، و نه چونان که اشاعره معتقدند به اراده‌ای گزاف و بی‌حکمت و

مصلحت ایجاد شده اند. عامل ایجاد علم کلی حق است که همان قضای سابق اوست و همچنین علمی تفصیلی که از آن به «قدر» تعبیر می‌کنیم.

از اینجاست که دریاهای مقادیر به حکم قضای اولین و طبق آنچه مقدر شده افاضه گشته است.

یادآوری

آنکه دارای بینشی راسخ در درك حقائق بوده و قدمی استوار در رهائی از تنگناهای وابستگی‌ها داشته باشد به چشم تیزبین بصیرت خود حقیقت هر چیز را ببیند و به کمك بالهای همت و شوق و بی‌نیاز از یاری دیگران بدان‌سوی پرواز کند. و آن‌کس را که بینشی نیست می‌توان تا حدی رهبری نمود، لیکن آنجا که هدف بسیار دور است و فرصت اندك و راه در تنگی باریك‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر می‌شود، آنان را که قدرت پرواز است توان پرکشیدن بسوی آن خواهد بود، و آنکه شناگری ماهر است خود تواند گذشت، ولی هیچیك را قدرت آن نیست که درین راه، کوران را رهبری کنند، و یا زمینگیران را با خود برند.

شگفتا! از آنان که در راه سیر و سلوك خود زمینگیر و در مقام تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نابینایند، و باوجود کوری باطن و قلب، مدعی رهنمائی دیگرانند، چگونه جرئت می‌کنند در جائی که پای خودشان از منازل رهروان می‌لغزد و عقلهای کودکانه‌شان از رسیدن به درجات کاملان و بالغان کوتاه است، رهنمائی و ریاست خلق را عهده‌دار شوند و با همه‌ی کم‌عقلی خود استادان و رهنمایان راه و سروران قوم باشند؟!

چنین ادعائی چقدر بی‌مورد و بی‌معنی و بدنبال چنین کسان رفتن چقدر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 92

کم‌عقلی است؟! و چه حماقت شگرفی است پیروی کسانی که تنها قصد ریاست و برتری و فرماندهی دارند، و چه نادان آنکه دامن چنین کسان گیرد و به گمراهی و ضلالت آنان از راه گم گردد!

اگر کمی چرت غفلت از سرشان بپرد و از خواب جهالت برخیزند، با اندك فکری توانند دریافت هرآن‌کس که بی‌اینکه صاحب وحی و کتاب مبین باشد ادعای اهلیت منصبی و الا کند و خویشتن را از کوتاهی‌ها و کمبودها مبرّا داند، و بدون اینکه چیزی از طرف خدا به او رسیده باشد خود را از جانب خداوند منصوب به مقام ارشاد شناسد، بر خود ظلم کرده و از حدود خداوند تعدی نموده و خود را در معرض خشم او قرار داده است.

پروردگار متعال برو خشم گیرد و لعنتش کند و عذابی دردناك برای او آماده سازد. و همه‌ی این بدبختی‌ها دستاورد قلب اوست و خداوند را بر بندگان ظلمی نیست، این افراد به خودشان ظلم می‌کنند. این‌ها افرادی مردودند و از طرف خداوند بر آنان آن رسد که به فکرشان خطور نکرده است.

رفع غفلت

شکی نیست که هرکسی خواه بتقلید و خواه از روی فکر و اندیشه در مورد خدا و صفات و افعال و کتابها و پیامبران او و روز قیامت اعتقادی نادرست داشته باشد، در معرض بدعاقبتی است و هنگام سکرات مرگ، آنگاه که طوفان وحشت وزیدن گیرد و ملك موکل خود را ببیند آماده‌ی انکار و شك خواهد بود. و برای رفع این خطر زهد و صلاح کاری از پیش نبرند- چه رسد که کسی به دریای شهوات غوطه‌ور و با نقش و نگارهای دنیوی سرگرم باشد.

تنها چیزی که ازین مهلکه نجات تواند داد اعتقاد حق و پابرجا و قول ثابتی است که خداوند بندگان را بدان ثبات بخشد.

ساده‌لوحان ازین خطر به دورند و همچنین کسانی که به خدا و روز قیامت ایمانی ساده و اعتقادی مجمل ولی پابرجا دارند- همچون بادیه‌نشینان و عوام مردم که درین مباحث وارد نگشته و ادعای عرفان هم ندارند، و خود را از عرفا و

کاملان در علم و ایمان نمی‌شمارند-.

خطیر خطر داشتن استبداد رأی در حق خدا و صفات و آیات او سهمگین و پیامدهای آن مشکل است و عقول عموم مردم از درك جلال خداوندی قاصر و قلبهاشان در اثر فراگرفتگی شهوات از نور معرفت او محجوب است.

و آنچه متفکرین و استدلالیان با اعتماد به سرمایه عقلهای کم‌بهای خود گفته‌اند ناموزون و استدلالاتشان متعارض است.

طبع انسان بر آنچه که در اوان جوانی فرامی‌گیرد انس‌گیر است، و تعصبات موجود میان هر طائفه‌ای چون میخهائی است که عقائد موروثی و آنچه را که در بدو آموزش و در اثر حسن ظن از آموزگاران فراگرفته محکم می‌سازند.

شهوات دنیا نیز خودنمائی می‌کنند و لذت ریاستها و برتری‌جوئی‌ها در دسترس است، و آنچه موجب ترویج باطل است و حق را محو می‌کند- چون برتری حال نادانان و افراد پست- دائما جریان دارد و زبان هر نادانی بر ادعای کمال و احاطه به کنه مقامات و احوال گویاست.

چقدر اسفناك است در دست نبودن بزرگان دین، و چه مصیبتبار است بسته بودن راههای معرفت و یقین.

فصل [8] سبب بدعاقبتی چیست

عاقبت به شر شدن گاهی در اثر اعتقاد است و گاهی بسبب اعمال. و آن که هر شیء را همان‌طور که هست درك کند، و به نادانی و کوری مبتلا نبوده و تمامی عمر خود را در طاعت خداوند گذرانده و معصیت ننماید، از بدعاقبتی و خسران در امان خواهد بود، و این بالاترین درجه عارفان باشد.

چون هر مؤمن آخرت‌جوئی را که مقارنت حق می‌جوید، مشکل و یا نشدنی است که چنین باشد به ناچار او در خوف و خشیت بسر می‌برد، گریه‌ی او دائمی و حسرت و حزن و نوحه‌گریش به درازاست، همچنان‌که در شرح احوال اصفیا مذکور است.

و اما آنکه نفسش را حبّ ریاست و تعصّبات نفسانی پوشانیده و جحود و استکبار او را فراگرفته و در طلب ریاست و به‌دست آوردن نفوذ در بلاد و تسلط بر مردمان باشد، چنین کسی هنگام ظهور ملك‌الموت در معرض بدعاقبتی است، چرا که انسان به دو سبب عاقبت به شر می‌شود:

نخستین- که سهمگینتر نیز هست- فراگیری اعتقاداتی تعصّبی است قلب را. اعتقاداتی که نه از راه کشف و یا برهان یقینی بلکه از روی تقلید پیدا شده‌اند. چرا که هرکس به عقاید مجادله‌گرانی که به عقلهای کم‌بهای خود متکی‌اند بگرود- نه به خداجویانی که از راه کشف به مطالب می‌رسند- او را دینی فاسد خواهد بود، خالی از طریق کشف و یقین. و به ناچار هنگام ظهور ملك‌الموت و سکرات مرگ، یا به شك گرفتار شود، و یا جحود و انکارش پیش آید. افرادی هم که در بحثهای نظری محض فرومی‌روند، و از حدود بحثهای عقلی خارج نشده و بسوی انوار مکاشفه- که بر عالم ولایت و نبوت پرتو افکند- نرفته‌اند نیز چنین حالتی دارند.

و دومین سبب فراگیری دنیادوستی است و مقام‌جوئی و مرتبت داشتن نزد دیگران.

و البته کمتر کسی در دنیا ازین دو خالی تواند بود، و لیکن تسلط این دو مرضی سهمگین است که ضعف ایمان را بدنبال آرد. و چون ایمان و اعتقاد به خدا و صفات و افعال و کتب و رسل او و روز آخرت ضعف گیرد حبّ خدا نیز در انسان کاستی پذیرد.

چون محبت یا همان معرفت است و یا چیزی همتراز آن، به همین جهت قدرت محبت از قوت معرفت و یقین جدائی ندارد و ضعف آن با ضعف این همراه باشد. و چون دنیادوستی قدرت گیرد به جائی رسد که قلب را فراگیرد و دیگر در آنجائی برای حبّ خدا نگذارد. و از آن جز نام و یا خاطره‌ای- که اثری در روشنگری قلب و کشف حجب ندارد- نماند.

و این بدنبال خود غوطه‌وری در پیروی شهوات را آرد، و بی‌باکی در

نزدیك شدن به سیّئات، تا قلب ظلمت و سیاهی و قساوت پذیرد و تاریکی گناهان انباشته گردد، و آن نور ضعیف ایمان هم که وجود داشت رو به خاموشی رود، تا جائی که کدورت شهوت‌پرستی‌ها جاگیر شود و چون مهری بر قلب گردد.

اینجاست که چون سکرات مرگ دررسد محبت به خدا سستی بیشتری پذیرد، چرا که چنین کس فراق دنیا را لمس می‌کند و آن را از طرف خداوند مقدّر می‌بیند، در نهانگاه او ناخوشنودی ازین معنی جولان می‌کند، می‌ترسد تا در باطن او بغض خدا بجای حبّش ظهور پیدا کند؛ چون می‌نگرد آنچه میان او و دلخواسته‌هایش جدائی می‌افکند مرگ است که از جانب خدا می‌رسد، ساختار قلب انسانها نیز چنین است که با آنچه آنان را از خواسته‌هاشان بازدارد، کینه‌توزند.

پس سرمنشأ همه خطاها دنیادوستی است، و باعث آن کمی معرفت به خدا و ملکوت اوست، چرا که او را جز آنان که بشناسندش دوست ندارند و جز آنان که بدنیا بی‌رغبت باشند و از خوشی‌ها و دوست‌داشتنی‌های آن دوری گزینند، او را نشناسند.

پس نشانه‌ی خدادوستی دوری گزیدن قلبی و باطنی از دنیا و مافیهاست، گواینکه چنین کس به حسب وظیفه‌ی دینی دارای اهل‌وعیال و فرزند و مال در حد لزوم باشد، لیکن خاطر او به این‌ها وابسته نیست.

حال، شگفتی از کسانی است که با غوطه‌وری در دنیا و شهوات آن و غرقه بودن در لذتهایش مدعی خدا دوستی‌اند؛ و شگفت‌آورتر نادانان و احمقانی چند از عوامند که چنین ادعاها را از اینان پذیرا می‌گردند، درصورتی‌که خداوند آن مقدار عقل که اینان را از حیوانات امتیاز بخشد به ایشان عطا فرموده، و این مقدار فهم که میان دوستان و دشمنان خدا فرق گزارند به ایشان ارزانی داشته است. حال یا با هوش و فراست خود به این مرتبه از درك رسیده باشند و یا از شنیدن نشانه‌های دوستان خدا و دشمنانش درك این معنی کنند، و به کمك عقل و نقل امتیاز میان آنانی که به دروغ و تزویر ادعای

دوستی خدا می‌کنند و میان آنان که به راستی این صفت را دارایند، توانند گذاشت. چون ادعا را هرکسی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 96

دارد و لیکن ادعا چقدر آسان و واقعیت چه کمیاب است.

پس انسان هنگام ادعای محبت نباید به فریب‌های شیطان گوش دهد و فریبکاری نفس را پذیرا گردد، تا آن را نیازموده و دلیل و گواه ازو مطالبه ننموده باشد. چرا که چون محبت در قلب جا گیرد، آثار آن بر ظواهر و اعضا آشکارا شود، همچون دود که نشانه‌ی آتش باشد و میوه‌ها که ما را بر وجود درخت رهنما گردند.

این نشانه‌ها بسیارند، ولی ما چندی از آنان را برشماریم تا افراد بتوانند به‌وسیله‌ی آنها درستی ادعای محبت را از فریبکاریها و حیله‌گری‌ها تشخیص دهند.

فصل [9] نشانه‌های دوستداران خداوند

از جمله نشانه‌ها دوست داشتن مرگ است، چرا که راه وصول به لقای حبیب می‌باشد، و وقتی محب بداند که مشاهده و لقاء جز با رفتن به منزلگاه دائمی امکان ندارد و آن هم تنها از راه مرگ میسور است، به ناچار شوق به مرگ درو پیدا می‌شود و سفر ازین منزلگاه به سرای محبوب برو سنگین نباشد.

و مرگ کلید رستگاری و دری است که از آن به منزل محبوب جانها وارد توان گشت و خداوند دوست داشتن و آرزو نمودنش را نشانه‌ی محبت و ولایت خود قرار داده و شرط درستی ادعای محبت خوانده است. و می‌فرماید[60]: «ای آنان که به یهودیت گرویدید، اگر برین باورید که شما دوستان خدائید نه دیگر مردمان، مرگ را آرزو کنید- اگر راستگوئید».

و همچنین تحمل درد کشته شدن در راهش را شرط درستی ادعای آمادگی شهادت دانسته و در برابر مدعیانی که می‌گفتند «ما خدا را دوست داریم»

[60] (9)-\i يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.\E[سوره جمعه 62/ 6].

می‌فرماید[61]: «خداوند دوست می‌دارد آنان را که پیکار می‌کنند به صف در راه خدا»، و می‌فرماید[62]: «می‌رزمند در راه خدا، پس می‌کشند و کشته می‌شوند».

و نشانه‌ی مرگ دوستی در انسان دوری گزیدن از وسائل دنیوی و روگردانی از انس گرفتن با مردمان و نفرت از شهوتها و بی‌اعتنائی به رسمهائی چون انس با اهل زمانه و رفتن به پیش حکام و سلاطین است و همچنین هم‌عنان نشدن با کم‌سالان و جوانان و در پی همنشینی آنان و دیگر افراد خوشگذران و بیکاره نبودن، و دوری از کسانی که دلهاشان کشتگاه دنیادوستی و لذتجوئی در دنیاست. چرا که همعنانی چنین کسان ماندگار شدن در دنیا را پیش انسان شیرین نماید و نسبت به مرگ ایجاد کینه کند.

و دیگر از نشانه‌ها تنهائی‌جوئی است و انس‌گیری با مناجات خدا و کتاب او و توجه به تهجّد و غنیمت شمردن شب و صفائی که در آن با بریده شدن انسان از مشاغل دست می‌دهد. و کمترین مرتبه‌ی محبت لذت بردن از تنهائی با حبیب و عشق به مناجات با اوست، و اما آنکه خواب و یا همصحبتی با اغیار را از مناجات حبیب لذیذتر می‌بیند چگونه ادعای محبتش را باور توان داشت.

و در داستان «برخ»- همان برده‌ی سیاهی که موسی (ع) به‌وسیله‌ی او باران طلبید- آمده است که خداوند تعالی به موسی (ع) فرمود: «برخ مرا بنده‌ی خوبی است، جز اینکه عیبی دارد». موسی (ع) عرض کرد: «پروردگار من! عیب او چیست؟». فرمود: «نسیم درختان او را جالب می‌نماید، و بدان آرامش می‌گیرد و کسی که مرا دوست می‌دارد به چیزی آرامش نگیرد».

پس نشانه‌ی محبت این است که تمامی عقل و فهم در لذت مناجات حبیب مستغرق گردد و با او انس گیرد، به‌طوری‌که با تنهائی و مناجات و اندیشه در بزرگی و جلال او همه‌ی غمها به فراموشی سپرده شود، و بلکه انس و دوستی

---

[61] (10)-\i إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا.\E[سوره صف 61/ 4]
[62] (11)-\i يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ.\E[سوره توبه 9/ 111]

قلب را آن‌چنان فراگیرد که متوجه امور دنیا نگردد، تا مگر چند بار بگوش او فروخوانند؛ همچون عاشق بیخودی که بزبان با مردم سخن گوید ولی در نهانگاه جان خویش با معشوق محشور است.

از برون در میان بازارم — وز درون خلوتیست با یارم

و دیگر از نشانه‌ها دائما در راه دوست بودن و به‌وسیله‌ی نوافل تقرب به او جستن است، و پی‌جوئی آنچه که درجه‌ی او را نزد محبوب بالا برد، و همچنین مقدم داشتن خواستهای او بر خواهشهای خود.

چنین کس دانش و پاکی را جوید و از پیروی هوا دوری کند و لشکریان شیطان را که شهوت‌پرستان و دنیاجویانند دور کند، که دنیا کشور شیطان است.

پس آنکه خدای را دوست دارد معصیت او نکند همچنان‌که ابن مبارك گوید:

خدا را عصیانگری و اظهار دوستی او می‌کنی. بجانم قسم که این کاری شگفت است.

اگر دوستیت راست بودی فرمانش می‌بردی، که دوست فرمان‌بر دوست خود باشد.

درینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا گناه به اصل محبت ضرری می‌رساند؟ در جواب باید گفت: که به اصل آن ضرری نمی‌رساند ولی با کامل شدن آن منافات دارد، چه بسیار دیده می‌شود بیمارانی که سلامتی خود را دوست می‌دارند ولی چیزهائی که به حالشان مضر است، می‌خورند؛ پس بمحض ارتکاب گناهی محبت خدائی از بین نمی‌رود، البته گناه، او را از کمال گرفتن محبت وامی‌دارد. گواینکه گناه فراوان اصل محبت را از بین می‌برد، همچون نادانی فراوان که با اصل علم منافات دارد؛ و غرقه گشتن در شهوات، به‌طوری‌که بصورت مهر و زنگاری بر قلب گردد،

مانع آن خواهد شد که صورت حق در آن مشاهده شود، که بعضی از اهل دل گفته‌اند: ایمان اگر در رویه‌ی قلب باشد

محبت شخص به خداوند متوسط خواهد بود، ولی اگر در ژرفنای قلب جای گیرد محبتی فراوان پیدا شود و معاصی ترك گردد.

دیگر از نشانه‌ها دوست داشتن علم و علماست، چه اگر کسی را دوست داریم، دوستدار آنان که توان احوال دوست از آنان پرسید و صفات و کارهای او را استفسار کرد نیز خواهیم بود.

و از نشانه‌ها، دوست داشتن علوم سماوی است، و دریافتن اینکه سیر نزولی سلسله‌ی اسباب به چه‌سان است، و عظائم امور الهیه مانند عقول و نفوس کلیه چگونه‌اند.

و همچنین علم نفس آدمی، که گفته‌اند آنکه نفس را شناسد حق را بشناسد، و همچنین کیفیت تشریح اعضای بدن و قوای نفس انسانی، و اینکه چگونه انسان از اسفل سافلین به اعلی علیین تواند رسید.

و تا زمانی که این دانشها که نردبانهای ترقی بسوی حقّند انسان را حاصل نشود چگونه به معرفت تواند رسید و بدون داشتن معرفت کی محبت حاصل آید.

ازاین‌رو باوجود جهل به این معارف، ادعای محبت کامل داشتن نزد افراد دارای بینش دلیل واضحی بر دروغپردازی است.

دیگر از نشانه‌ها مهربان بودن با خلق خدا و بندگان اوست، و دشمنی با دشمنان خدا که کفار و ظالمان و گناهکاران و بدکارانند. با چنین کسان به سختی گراید، همچنان‌که خداوند در وصف مؤمنین فرماید[63]: «سختگیران بر کفار و مهربانان میان خودند».

[63] (12)-i\- أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ.\E[سوره فتح 48/ 29]

چرا که چون انسان کسی را دوست داشت خانه و خدمتکاران و کارهای او را نیز دوست خواهد داشت. و کسی که دانشمندی را دوست دارد تألیفات او

را هم دوست خواهد داشت، و همه‌ی عالم تصنیف خدایند، و اجزای عالم و صور کائنات از حیوان و نبات نوشته‌های الهی‌اند که بر صفحات و اوراق قابلیات بقلم الهی نوشته شده و دیدگان از دیدن حرکت و سر قلم ناتوانند.

پس اگر کسی خدای را دوست بدارد، می‌باید همه چیز او را دوست داشته باشد، چرا که همه چیز ساخته‌ی اوست و عشق به علت از عشق به لوازم و آثار او جدا نتواند بود، بلکه دوست داشتن آثار با توجه به اینکه اینها آثار اویند همان دوست داشتن مؤثر است.

از همین‌جاست که محبت شخص به آثار و خلائق کم و یا بیش می‌شود، چرا که مقدار دوستیشان به نزدیك بودن و دور بودنشان از خدا مربوط خواهد بود.

و کسی که اهل ایمان را دوست می‌دارد در حقیقت ایمان آنان را دوست می‌دارد، و برین ملاك محبت به مؤمنین به اندازه‌ی درجات ایمان آنان خواهد بود. آن را که ایمان و شناختش به خدا بیشتر و محکم‌تر است بیشتر دوست می‌باید داشت، و اگر جز این دیده شد دلالت خواهد کرد که سبب این محبت نه ایمان که چیز دیگری است.

گفتیم که محبت داشتن به اثر چیزی با توجه به اینکه این اثر آن مؤثر است همان محبت‌ورزی به مؤثر است. بر این معنی درین آیه اشاره رفته است که می‌فرماید[64]: «اگر خدا را دوست می‌دارید مرا متابعت کنید که خدا دوستتان بدارد»، و همچنین پیامبر اکرم (ص) فرماید: آنکه مرا اطاعت کند خدای را اطاعت کرده است، و کسی که مرا دشمن بدارد خدای را دشمن داشته است».

راهنمائی

[64] (13)-\i إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.\E[سوره آل عمران 3/ 31]

آنکه محبتش نسبت به خدا کامل و دوستیش خالص گردد، دیگر حرکات و عبادات او با اغراض نفسانی آمیختگی نخواهد داشت؛ و این معنی جز با بدست

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 101

آوردن معارف ربانی و حقائق الهی صورت نپذیرد، و این جمله نیز جز با از بین بردن موانع بچنگ نیاید.

غرض همان روگردانی از جلب توجه خلق و دوری گزیدن تام از رسوم زمانه است. چنین توفیقی تا حدی متوقف بر چشیدن عرفان است، چون آنکه طعم شیرین معارف الهی را نچشیده، نمی‌تواند نیات خود را خالص کند و شهوت دوستی از قلب او بیرون نرود. حتی عبادتگر با تقوائی که در کمال عمل کوشاست و به ریاضات بدنی مشغول، اگر دارای معارف یقینی نبوده و کوشش او همراه با علوم الهی که به چگونگی عمل مربوط نمی‌شود، نباشد هنگام پرداختن به وظائف شرعی او را خلوص نیت میسر نگردد، درصورتی‌که مقصود اصلی و غرض طبیعی از خلقت انسان خلوص نیت است. و ابن سینا در یکی از رسائلش گوید: «کاش می‌دانستم چگونه اینان شوق به خانه‌ی آخرت و خالق نخستین را دارند درصورتی‌که او را جز به وهم نشناخته‌اند».

پس لازم است کسی که می‌خواهد نوشابه‌ی محبتش از تیرگی‌ها پاك باشد و نیتش خالص گردد، از پی‌جوئی معارف یقینی روی نگرداند وگرنه از درآمیختگی اطاعت نفس و خدمت هوا و شرك خفی خالی نتواند بود؛ و کسی که حبّ غیر خدا را با حب خدا درآمیزد، تنعم او در آخرت به اندازه‌ی حبش به خدا خواهد بود؛ چرا که نوشابه‌ی او را با مقداری از نوشابه‌ی مقربین بیامیزند، آن‌سان که خداوند در حق نیکان (ابرار) فرماید[65]: «ابرار در میان نعمتهایند»، پس از آن فرماید: «سیراب گردند از نوشابه‌ی ناب سر به مهر* مهر آن مشك است، و درین (و برای بدست آوردن این نعمت شایسته است تا) کوشندگان نهایت کوشش را بجای آرند* و آمیزه‌ی آن از تسنیم است، چشمه‌ای که مقربین بدان نوشند».

[65] (14)-\i إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ\E\i يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ\E\i خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ\E\i وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ\E\i عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.\E[سوره مطففین 83/ 22 و 25- 28].

پس خوشبو ساز نوشابه‌ی ابرار آمیزه ای از نوشابه‌ی خالصی است که

مقربین نوشند، و نوشابه کنایه از نعمتهای بهشت است.

پس هر مقدار محبت بنده به خدا خالص‌تر باشد و بندگی و احتیاج او بیشتر و فنای وجه هستیش در وجه هستی حق قوی‌تر، نوشابه‌ی نعمتش در آخرت صافتر خواهد بود؛ و آنکه خداوند را بخاطر امید به نعمتهای بهشتی و حوریان و کاخها دوست می‌دارد، در بهشتش جای دهند تا هرگونه که خواهد از حور و غلمان تمتع گیرد؛ و آنکه مقصدش رب العالمین است در نشستگاه صدق نزد ملیك مقتدر فرود آورده شود.

پس نیکان در بساتین به نزهت پردازند و در باغها با حور و غلمان متنعم باشند.

و مقربین که خانه- و نه صاحبخانه- را می‌جویند ملازم حضرت ربوبی گردند؛ دیدگان خود را سوی او دوخته و نعمتهای بهشتی را در برابر خالق بهشت و رضوان کوچك شمارند.

و ماده‌گرایان که وابستگان بدنهای خویشند، خواه فرمانبر باشند و یا عصیانگر، از شهود جمال و جلال حق دور خواهند بود و در دنیا و آخرت در اثر نادانی و کودنی که دارند به شهوات شکم و فرج پردازند.

و علمای بالله که از ناپاکیهای بشریت پاك شده اند در عشق جلال ازلی غوطه‌ورند، و در شمار ملائکه‌ی عقلیین و مهیمنین رقم خورده اند؛ ازین‌روست که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بیشترین اهل بهشت بله هستند و (مرتبه‌ی) علیون صاحبان عقل راست»

و دیگر از نشانه‌های محبت خداست که محب را هیبت الهی فراگیرد، و این پندار که دوستی با ترس نمی‌سازد خطاست زیرا میان ترس از خشم و عقاب، و ترس از شدت عظمت و جلال فرق بسیار است؛ خوفی که عقلها را به زیر سلطه‌ی خود گیرد و بینشهای قلبها و چشمها را به دهشت افکند، آن‌چنان‌که چشم خفّاشان از دیدن نور آفتاب خیره شود.

وانگهی محبین را ترسهائی ویژه است که دیگران را نباشد و این ترسها را نیز اگر نسبت بهم بسنجیم بعضی از برخی دیگر ترسناك‌ترند. وحشتزاترینشان ترس از دوری است، پس از آن ترس از حجاب، و از آن پس ترس از روگردانی است، آنگاه ترس از عتاب.

ترس از دوری، کسی را تواند بود که قلب او با قرب الفت گرفته و آن را چشیده و بدان متنعم گشته است، و ازین‌رو گفته‌اند آیه‌ای که در سوره‌ی هود سبب پیر شدن پیامبر اکرم (ص) گشت این آیه است[66]: «آگاه باشید دور باد ثمود»، «آگاه باشید دور باد مدین همچنان‌که دور شد ثمود».

سخن از دوری درینجا گواینکه درباره‌ی دورشدگان و مطرودان آمده است، لیکن ترس شنیدن آن مقربین را پیر می‌کند؛ ولی آنکه بر سر سفره قرب نشستن نتوانسته، هرگز از ترس دوری نگرید.

پس از همه‌ی این ترسها، ترس از ایستائی و حرمان از بیشگیری است، آن‌چنان‌که اهل ظاهر را دامنگیر گشته است. و چون درجات قرب پایان‌ناپذیرند، سالك کوشا را نمی‌سزد که در جائی بایستد و قرب بیشتر نجوید، مثلا چنین اندیشد: «که من از علوم کشفی آن مقدار که قلبم را روشن کند دریافته‌ام، و از اخلاق نیکو بدان حد که عقل مرا پاك سازد کسب کرده‌ام، حال نفس مرا نیز حقی است». چنانچه کسی چنین فریبی خورد هرگز رستگاری نیابد، و به همین جهت است که حضرت پیامبر (ص) فرمود: «آنکه دو روزش همسان باشد زیانکار است. و آنکه امروزش بدتر از دیروزش باشد ملعون است».

و عقوبتی که نتیجه‌ی این ایستائی است در مورد عموم اهل ایمان و متوسطین از علماء سلب لذت مناجات از قلبهای ایشان در اثر شهوات دنیوی است؛ و در حدیث قدسی نیز وارد شده است: «در مورد عالمی که شهوات دنیا را

---

[66] (15)-\i أَلا بُعْداً لِثَمُودَ\i\E أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ.\E[سوره هود 11/ 68 و 95]

بر طاعت من مقدم دارد کمتر کاری که انجام دهم سلب لذت مناجات من است».

و این عقوبت در مورد خاصان و اهل مکاشفه بگونه‌ای دیگر است، وقتی که این ادعا از آنان شیوع یابد و در آنان آثار اعتماد بر مبادی لطف پیدا شود، دیگر بر حالاتشان چیزی افزون نگردد، و این مکری پنهانی است که تنها آنان که قدمهائی استوار دارند از آن در امان باشند.

و پس از آن ترس از بی‌او آرامش گرفتن است. چون محبی که مدام پی یافتن است، می‌باید تا از زیادتخواهی دست برندارد و جز به لطف جدید تسلی نپذیرد، چون تسلی پذیرفتن سبب ایستائی و یا عقب گرد او خواهد بود. و آرامش بگونه‌ای در انسان نفوذ کند که خود متوجه نشود، همچنان‌که گاهی ناآرامی در او راه یابد و این ناآرامی را عللی پنهان و آسمانی است که بشر قدرت اطلاع بر آنها را ندارد، مگر آنان که خداشان مؤید داشته است. و چون خداوند کسی را غافل خواهد، آرامشی را که برو وارد شده است ازو پنهان دارد، در نتیجه او امیدوار بوده و ایستا بماند و بدین حسن ظن و یا فراگیری غفلت و هوا و فراموشی فریب خورد.

این‌ها همه لشگریان شیطانند که گاهی بر سپاه ملائکه که عبارت از علم و عقل و ذکر و بیان باشند، پیروز گردند.

یکی از فضلا گوید: همچنان‌که خداوند را صفتی است که ظهورش هیجان‌آفرین است و این صفت از اوصاف لطف و رحمت و حکمت او بشمار می‌رود، همچنین او را صفتی است که چون تجلّی کند آرامش ایجاد کند، مانند صفات قهر و عزت و استغنا، و چه‌بسا که این از مقدمات مکر و شقاوت و حرمان گردد.

و دیگر از نشانه‌ها پنهان داشتن محبت و اجتناب از ادّعا و تبرّی از اظهار وجود محبت است، بخاطر بزرگشماری محبوب و بزرگداری او و هیبت از او و غیرت

بر سرّ او. چرا که محبّت سرّی از اسرار خداست در قلوب بندگانش؛

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 105

بندگانی که در پرده های کتمان از دیدگان دورماندگان از خدا پنهانند، همچنان‌که در حدیثی در حق اینان آمده است: «اولیای من در زیر قبّه‌ی منند، جز من آنان را نشناسد».

و یکی از عارفان گفته است: «دورترین مردم از او کسی است که ازو بیشتر می‌گوید، گوئی که در هر چیزی به او کنایه می‌زند، و او را نزد همه کس بطور مصنوعی ذکر می‌کند؛ چنین کس مورد نفرت دوستداران و عالمان به خداوند تعالی است، درصورتی‌که بیشتر کسانی که درین روزگار به تصوف و عرفان تظاهر می‌نمایند و به زحمت خود را عارف می‌نمایانند، چنین‌اند».

پنداری، و رفع آن

اگر این شبهه پیش آید که محبت فراترین سخن است، و آشکارسازی آن خوبی را آشکار کردن است، چرا آن را زشت شماریم؟

جواب چنین است که محبت خود ستوده است و آشکار شدن آن نیز ستوده خواهد بود، و آنچه زشت می‌نماید تظاهر به آن است؛ زیرا درین تظاهر است که ادعا و برتری‌جوئی جا می‌گیرد و محبّ را می‌سزد که احوال و اسرار او دوستی پنهان او را جاسوس‌وار بنمایانند، نه سخنان و کارهای او. و محبّ در پی آنست که فقط محبوب او دوستی او را بداند و اینکه بخواهد دیگران را نیز باخبر سازد، شرك در محبت خواهد بود و در آن خلل وارد سازد.

پس گفتار و کردار برای آشکار ساختن هرچه که باشد ناپسند است، مگر آنجا که هستی محبت چیره شود و زبان به سخن آید و اعضاء لرزش گیرند که چنین کس را درین حال ملامتی نیست.

یکی از محبین مکاشفه‌گر گوید:

«خدای را سی سال با اعمال قلبی و بدنی عبادت کردم، و از آنچه که در توان داشتم دریغ نکردم، تا چنین باورم شد که نزد خدا مقامی دارم».

آنگاه مطالبی از مکاشفات آیات سماوی در داستانی دراز گفته و در

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 106

پایان آن می‌گوید:

«به صفی از ملائکه رسیدم که شمار آنها به تعداد همگی آفریده های خداوند بود. از آنان پرسیدم: شما کیانید؟ گفتند: ما دوستداران خدائیم که خدای را درینجا سیصد هزار سال است عبادت می‌کنیم، و هرگز چیزی جز او بر قلب ما نگذشته است و کسی جز او را یاد نکرده ایم».

گوید:

«از کارهای خود خجل گشتم و آن عبادات را به کسی که وعده‌ی عذاب الهی حال او را فراگرفته است بخشودم، تا مگر موجب سبك شدن عذاب او در جهنم گردد».

پس هرکه خویشتن خود را که بنده و ذلیل است بشناسد و به پروردگار خود بدانسان که اوست، معرفت یابد، از او آن‌چنان‌که سزاست حیا کند و زبانش از ادعا لال باشد.

آری، حرکات و سکنات و قدمها و رفت و آمدهای او بر محبتش گواه باشند، آن‌چنان‌که غزالی صاحب احیاء علوم الدین از جنید نقل کند که گفته است:

استاد ما «سری»- رحمه الله- مریض شد، نه دوائی بر درد او شناختیم و نه علت آن را یافتیم. طبیب حاذقی را بما معرفی کردند و ما بول او را در شیشه‌ای به آن طبیب نشان دادیم. چون آن را دید با تأمل در آن می‌نگریست، آنگاه مرا گفت: «چنین می‌فهمم که بول عاشقی است».

جنید گوید: گوئی مرا برقی زد، بی‌هوش شدم و شیشه از دستم بیفتاد، پس از آن نزد سری بازگشتم و داستان را

به او گفتم. تبسمی کرده گفت: «خدایش بکشد، چه بینشی دارد!».

گفتم: «ای استاد! آیا محبت از بول آشکار شود؟» گفت: «بله».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 107

و یکبار نیز سری گفت: «اگر خواهم گویم چیزی جز دوستی او پوست روی استخوانم نخشکانده و بدن مرا آب نکرده است» آنگاه بی‌هوش گشت. و این بیهوشی نشانگر آنست که اظهار این سخن هنگام غلبه‌ی وجد بوده است.

دیگر از نشانه‌های پرارج آنان، شناخت فرق میان «خواطر» و «وسوسه‌های شیطان» است، چرا که این شناخت بس پیچیده و باریک است و بطور کامل جز اهل ولایت و حکمت را میسر نباشد، که خداوند متعال فرماید[67]:

«تقواپیشگان را چون طیفی از شیطان مسّ کند متذکر گردند و در لحظه بینش یابند (و شیاطین) برادرانشان را به گمراهی می‌کشند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند».

چرا که محبّ دشمن را بشناسد و نقشه‌های او را بداند، و شیطان حیله‌ها و کیدهای پنهانی دارد که شناخت آن مخصوص علمائی است که حقائق اشیاء و مراتب وجود و درجات دوری و نزدیکی از حق معبود را بشناسند، و چگونگی فرارفتن بسوی عالم ملکوت و رهائی از منزل ناسوتی را بدانند.

و شیطان در گمراه‌سازی کارهائی شگرف دارد، و هرکس را آن‌چنان‌که مناسب حال اوست بسوی گمراهی می‌کشاند. ولی برای هرکدام از علما و زهاد راهی ویژه دارد:

در مورد عالم، هرگاه که خواهد به علم خویش عمل کند و به ریاضت نفس کوشد، آمده و گوید: آیا همه‌ی دانشها را فراگرفته‌ای که به عمل می‌پردازی، چرا باین سخن پیامبر گوش نمی‌داری که فرموده است «هرآینه یک فقیه بر شیطان سنگین‌تر از هزار عابد است» و در گوش او این آیه را

[67] (16)-\i إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ* وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الغَيِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ.\E[سوره اعراف 7/ 201- 202]

فرومی‌خواند[68]: «آنان را که علم داده شده درجاتی است» و آیه‌ی دیگر را[69]: «و بگو پروردگارا علم مرا افزونتر گردان». نفس نیز با او هماهنگی کند، و صاحب

خود را به اندیشه «که در آینده چنین کنم» اندازد گوید: «روزها و سالها در پیش است، و تو در پایان عمر به عمل پردازی» تا ناگهان مرگش فرارسد.

بزرگی گوید:

من در راه خدا مجاهدت کردم، شیطان فرا من آمد تا تنهائی و مجاهدتم را برهم زند، و گفت: «تو مردی عالم و پیرو آثار رسول اللهی (ص) و اگر در طلب آثار از مشایخ و حافظان احادیث پیامبر باشی برای تو بهتر ازین است، و اگر برین مجاهدت مداومت کنی سندهای عالی حدیث بدست نیاری».

نزدیك بود فریب وسوسه‌ی او را بخورم که هاتفی مرا ندا داد: «آن را که خبرها را بی‌واسطه می‌شنود، حرام است با واسطه شنود»، و سخن شیخ محمد بن حسین سلمی به خاطرم آمد که در آخر عمر خود گفت: «از خداوند تعالی بخاطر دانشهای خود و از زخارف دنیا بخشش خواهم».

دانستم که آنچه به خاطرم رسیده بود وسوسه بوده است، آن را دور کردم، و آگاهی یافتم؛ پس به وسوسه‌ای دیگر گرائید: «که چه نیکوحیلتها و وسوسه‌ها را می‌شناسی، اگر این‌ها را در نوشتاری فراهم آری و نامش «آنچه مرید را فرا می‌گیرد» نهی، از ذخائر آخرت تو خواهد بود، تا خداجویان بدان چنگ یازند و به‌وسیله‌ی آن از کیدهای شیطان رها گردند».

مدتی برین همت گماشتم، و بجمع این‌ها پرداختم، استادم مرا آگاه ساخت که این‌ها از کیدهای شیطان است تا وقت و ذکر و گرمی قلب را از تو بازگیرد، پس بیدار گشتم و رها کردم.

---

[68] (17)-\i وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ.\E[سوره مجادله 58/ 11]

[69] (18)-\i وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً.\E[سوره طه 20/ 114]

حاصل اینکه شخص جهادگر را خواطر چون سیلی بنیان کن فراز آیند و در ابتدای کار او را لازم است که پرهیز کند، و در آخر کار خواطر را از هم باز

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 109

شناسد، که این خواطر پنج گروهند:

اول خاطر (از طرف) حق سبحانه، که خاطر اولین است، و آن خاطری است که پیش از خود علتی نداشته است و بدون سابقه در قلب خطور کند، و «خاطر حقش» گوئیم، که خود بر دو نوع است: نوعی خواطر که در بیداری به دل وارد می‌شوند ولی آن را مضطرب نمی‌کنند و به لرزه نمی‌افکنند و از جا نمی‌جنبانند، و از میان نمی‌برند، بلکه همیشه در قلب ثابت می‌مانند؛ و نوع دومی که آن را الهام می‌نامند، که خود برحق است و خاطری از (طرف) حق، خداوند فرماید[70]: «قسم به نفس، و آنچه که آن را تعادل بخشید، پس فجور و تقوایش را بوی الهام کرد» و حقیقت الهام علمی است که خداوند در قلب افاضه فرماید.

گروه دوم از خواطر، خاطر قلب است. آنگاه خطور کند که قلب از زیر سلطه‌ی شیاطین و هوای نفس رها شود، و به مشاهده‌ی ملکوت و حقائق معارف تهذیب گردد، و از خصال ناپسند و پست و گناهانی که بر قلبهای کافران و گنهکاران زنگار ایجاد می‌کند، خالص شود.

خداوند تعالی فرماید[71]: «هرگز، بلکه زنگار گشته بر دلهاشان آنچه کسب می‌کردند». و در توصیف قلبهای مؤمنان فرماید[72]: «آنان که آنچه را انجام دهند در حالی عمل می‌کنند که قلبهاشان ترسان است که آنان بسوی پروردگار خود بازمی‌گردند»؛ و فرماید[73]: «روزی که مال و فرزندان فایده نبخشد، مگر آنکه قلبی پاك پیش خدا آورده است».

---

[70] (19)-\i وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها* فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها.\E[سوره شمس 91/ 7- 8]
[71] (20)-\i كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.\E[سوره مطففین 83/ 14]
[72] (21)-\i وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ.\E[سوره مؤمنون 23/ 60]
[73] (22)-\i يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.\E[سوره شعراء 26/ 88- 89]

و همین خاطر است که رسول اکرم (ص) در حدیثی که روایت کرده‌اند بدان اشارت فرموده است: «از قلب خود نظر خواه و گرچه فتوادهندگانت فتوا

دهند»، و فرموده‌اند: «واگذار آنچه تو را به شك افکند در برابر آنچه در آن تردیدی نداری».

پس نشانه‌ی خاطر قلبی آنست که ضد آن بر قلب و یا بر اعضاء ظاهر نشود و هیچچیزی در مقابل آن نتواند ایستاد، و به همین جهت از بستگی‌های شك و شبهه رها بود.

سومین خاطر، خاطر ملکی است که همراه آن آرامش در قلبهای مؤمنان نازل گردد تا ایمانی بیشتر بر ایمانی که دارند، افزون کنند و این خاطر و خاطر قلب خیلی بهم نزدیکند، جز اینکه میانشان فرق باشد، و بهمین فرق اشارت رفته است در روایت که: «پیامبر (ص) بخشنده بود، و بیشترین بخشندگی را در ماه رمضان داشت، و آنگاه که جبرئیل، برو نازل می‌گشت تا قرآن را بر ایشان عرض نماید بخشش و گشاددستی او در نیکی‌ها از باد هوا رهاتر می‌نمود».

چهارمین خاطر، خاطر شیطانی است که بسوی گمراهی می‌خواند و چون بسوی گناهی کشد از آن بسوی گناهی دیگر خواند، و او را درین راه هنرهای ظریفی است که به بعضی اشارت رفت.

پنجمین خاطر خاطر نفس است که دیوانه‌ای بی‌عقل را ماند و بلکه چون کودکی است که عقل و بینش ندارد و هرچه را هوس کند می‌طلبد و جز با بدست آوردن آن آرام نگیرد. همچون کودکی که پی گردوبازی با دیگر کودکان است، و اگر عارف آنچه را مورد خواهش اوست بدهد جز به همان گردوبازی رضا نشود.

و این خاطر مریدان را از همه سختتر است، چرا که نفس چون سلطانی در داخل مملکت انسانی است که لشگریان قوای طبیعی و حیوانیش در لشگرگاه روح بخاری او جمعند، که جایگاه طبیعت و شهوت و غضب است؛ و او

به‌خودی‌خود نابینائی است که پرتگاه را نمی‌بیند، و درست را از نادرست نمی‌شناسد، مگر اینکه پروردگارش به نور بینش روشنی بخشد و به لطف و حکمت و رحمت گسترده‌ی خود بینایش سازد، تا دشمنان را تواند دید.

آنگاه می‌بیند که ساختمان آدمی پر است از خوکهای حرص و دشمنی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 111

سگ و پلنگ غضب و شهوت خران و گرسنگی گاوان و حیلتهای شیطان و حقد و تلخی بخل. دراینجاست که «نفس لوّامه» می‌گردد و خویشتن را بخاطر پایداری برین آرامش و در آمن پنداشتن خود ازین دشمنان ملامت می‌کند. پس در بیرون راندن از اندرون خویش طرحها می‌افکند، و چون ازین تخلیه فارغ شود و خانه را از ناپاکی‌ها پاك سازد، به شعبه‌های ایمان- که شمارشان بنا بر آنچه در روایت آمده است شصت و اندی است- زینت نماید.

چنین نفسی «نفس مطمئنه» می‌گردد و مصداق فرموده‌ی خداوند می‌شود[74]: «ای نفس مطمئنّه راضی و مورد رضایت بسوی پروردگار خود بازگرد، پس در میان بندگان من درآی، و وارد بهشت من شو».

و این نفس همان روح عقلی و قلب معنوی است، جز اینکه حالات گوناگونی برای آن متصور است:

در حالت اول «نفس اماره‌ی بالسوء» (نفسی که بسوی زشتی می‌خواند) می‌باشد. و در حالت دوم همچنان‌که بیان شد «نفس لوّامه است». و در حالت سوم «نفس مطمئنّه» اش نامیم. درین حالت استقامت یافته و استوار می‌گردد، وقتی که آفتاب یقین برمی‌آید. و درین مرتبه «قلب» نامیده می‌شود که بعد از آن مرتبه‌ی «روح» است، همان مرتبه‌ی دیدن حقائق عقلی و مشاهده‌ی معارف الهی، و درین حال او را «نفس ملهمه» گویند.

این‌ها شماری از نشانه‌های محبّین خدای تعالی است که بطور خلاصه از کتابهای عرفا نقل کردیم، تا چون میزانی

[74] (23)-\i يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبادِي* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي.\E[سوره فجر 89/ 27- 30]

باشد آنان را که خواهند عارفان و ابدال و مقربین را از کسانی که خود را به آنان مانند می‌کنند، بازشناسند. کسانی که رهرو راه شهوتهایند و بسته‌ی زنجیرهای وابستگی‌ها و اسیر دست لشگریان شیطان؛ و از جوار انوار خداوندی و ملکوتیان مقدس او دور گشته و به فرمانبری ظلمات قوائی که به اسفل سافلین فروانداند، گرویده اند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 112

چقدر فرق است میان آنکه در تاریکی‌ها سرگردان گشته و ابرهای قوای حسی و تحریکی میان او و آفتاب لاهوت حائل شده اند، و میان آن و الهی که انوار عزّتش به دهشت افکنده اند. آنجا که ردای کبریا و جبروت گسترده است، دوستی را جز آن‌کس که به میدانش اندر است نشناسد و عشق را جز آنکه لمسش می‌کند، درنیابد.

و حقیقت‌جویان را معلوم باد که این جهان عالم مغالطه و اشتباه است، همچنان‌که عالم انعکاس و سر به پائینی است. و درین عالم صدّیق و زندیق به هم مشتبه شوند، و عالم نابغه و نادان شریر بهم مانند باشند؛ و برین‌سان میان دوستداران خداوند که در انوار عظمت و جبروت او غرقه اند و میان دشمنانش که در جستجوی شهوات ناسوت جان می‌بازند، اشتباه افتد، و آن‌کس را امکان شناخت این اضداد و فرق نهادن میان آنان حاصل گردد که در بدست آوردن علوم حقیقی و معارف یقینی قدمی استوار داشته باشد، و نفس خود را- پس از تصفیه‌ی آن با ریاضات شرعی- بدینها کامل کرده و با مجاهدات عقلیش جلا بخشیده باشد، که انکشاف حقائق از هر طرف رو سوی او آرد و حال هر حاضر و غائبی برو آشکار گردد.

و بپرهیز از اینکه ملاك خود را در تصدیق خیر و شر و فایده و ضرر و زیبائی و زشتی و سعادت و شقاوت مشاعر ظاهر قرار دهی. که درین صورت خری دو پا خواهی بود که تنها دمی کم دارد و فرق میان تو و او پیشانی پهن و ناخنهای عریض تو خواهد بود، چرا که حیوانات نیز این حسهای پنجگانه را دارایند، و آنچه میان تو و آنها فرق ایجاد می‌کند سرّی خدائی و امانتی است که در ایام زندگی در تو به ودیعت نهاده اند، همان امانتی که به

آسمانها و زمین و کوهها عرضه گشت ولی آنان بار آن نتوانستند کشید و از پذیرفتن آن هراسیدند.

پس درك آنچه که از عالم حس بیرون است درین عالم امکان نپذیرد، بلکه در عالمی دیگر باشد که جای این سرّ است، و تو با داشتن آن از خران و دیگر حیوانات فرق پیدا کرده ای.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 113

کسی که ازین معنی غافل ماند و او را بیکاره گذارد و به مرتبه‌ی حیوانات قناعت ورزد و از مرز محسوسات نگذرد، اوست که در اثر عاطل گذاشتن نفس خود را به هلاکت افکنده است و در اثر إعراض از آن فراموشش کرده است.

پس همانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده اند، در نتیجه او هم آنان را (از یاد) نفسشان به فراموشی افکنده است.

و آنکه جز محسوسات حسی را نشناسد خدا را فراموش کرده است، چرا که واجب تعالی را به حس در نتوان یافت، برین ملاك آنکه خدا را فراموش کند، خدا نیز لاجرم نفس او را فراموش او ساخته است. و آنکه به درجه‌ی حیوانات فرود آید، فرارفتن بر افق ملأ اعلی را واگذارد و در امانتی که خداوند در او به ودیعت نهاده و برو انعام داشته است، خیانت ورزیده و خود را در معرض خشم وی قرار داده است؛ و حال او بدتر از حیوانات خواهد بود، چرا که حیوانات به مرگ خلاصی یابند و اما نزد این شخص امانتی است که به ناچار باید به سپارنده‌ی آن بازگردانده شود، چرا که بازگشتگاه امانت سوی اوست.

این امانت چون خورشید درخشانی است که بدین قالب فانی فروافتاده و از او غروب کرده است، و به ناچار آنگاه که این قالب خراب گردد از غروبگاه خود برآید و بسوی آفریننده اش بازگردد- بصورتی تاریك و گرفته، و یا بگونه ای درخشان و پرتوافکن-.

آنکه درخشان و پرتوافکن بود از حضرت ربوبی محجوب نباشد و آنکه تاریك گشته نیز بسوی حضرتش بازگردد،

چرا که بازگشت همه سوی اوست، جزین که چنین کس سرش از طرف اعلی علیین بطرف اسفل سافلین برگشته است؛ همچنان‌که درین آیه فرماید[75]: «و اگر می‌دیدی آنگاه که مجرمین نزد پروردگار خود سر به پایین‌اند» روشن می‌گردد که آنان نزد پروردگار خویش‌اند لیکن سر به پائین و نحوست گرفته، روی‌ها به پشت برگشته و سرها از فراز ارواح

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 114

بطرف فرود اشباح پائین رفته است. و این است فرقان خداوند درباره آن‌کس که از توفیقش محروم سازد و به راه خویشش رهنمون نشود.

به خدا پناه می‌بریم از گمراهی و گمسازی و فرو افتادن در مزبله‌های نادانی.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 115

گفتار سوم صفات نیکان و اهل عمل که کم‌مرتبه‌تر از مقربینند

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 117

فصل [1] چگونه به این منازل توان رسید

گواینکه تصفیه را راههای مختلفی است ولی همگی منحصر در بر پا داشتن وظائف عبادت، و دوام بر رسوم عدالت، و نابود کردن وسوسه‌هایند.

پایه‌ی اولین، بر تهذیب اخلاق و استحکام ملکه‌هاست، و بنای دومین بر رسوم بندگی و ادای شکر نعمتهای ربوبی و عطایای خداوندی، و بنای سومین بر ترك چیزهائی است که با آن انس گرفته‌ایم و دور افکندن لذتخوائی‌ها.

و هیچیك ازین سه‌راه به تنهائی به آخر نرسد، و ره‌پیمائی در هرکدام جز با سلوك در دو راه دیگر امکان

[75] (24)-i\و لَوْ تَرى إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ.\E[سوره سجده 32/ 12].

نپذیرد، همچنان‌که هیچیك جز با اشتیاق به معبود حقیقی و خیر محض استقامت نگیرد، و شوق به او نیز پیش از شناختش ممکن نگردد.

بعلاوه اینکه هدف از سلوك و حرکت نیز جز شناخت او نیست، پس معرفت و شناخت نقطه‌ی آغاز و پایان و محرك و نتیجه است؛ معرفت است که از نظر علم و ایمان در آغاز قرار گرفته، و از نظر شهود و عیان در پایان.

و هر اندازه معرفت از نظر جلا و آشکاری شدت گیرد، شوق نیز تندی و

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 118

قوت پذیرد و حرکت و کوشش بیش شود، و هر مقدار شوق قوت گیرد و حرکت افزون شود معرفت کشف و آشکاری بیشتری پذیرد، تا آنجا که پایان حرکت برین دایره به نقطه‌ی آغازین آن رسد، و در میان چیزی از عارف و معرفت باقی نماند، و تنها همان معروف ماند. و مشتاق و شوقی نباشد و فقط مشتاق الیه بماند، و سالك و سلوکی در میان نباشد و مقصود ماند و بس.

اول عین آخر شود، و نهان عین آشکار، و وجود در موجود و معبود انحصار گیرد، و شهود بر واقعیت هستی مطابق گردد، تا وسوسه‌های وهم گمراه‌ساز و خیال خود گمراه نابود شود، وسوسه‌هائی که موجب اثبات کثرت و دوئیت در واجب حق متعال می‌گردند.

فصل [2] عشق و شوق چگونه اند

گو اینکه گرفتاران غرقاب عالم اجسام، و چراکنان در چراگاه چهارپایان صفت والای عشق‌بازی را منکرند همچون گروهی که خود را به علم کلام منتسب دانند، لیکن انبیاء و اولیاء- که درود خداوند بر آنان باد- و همچنین دانشمندانی که از مزبله‌های نادانان فرارفته‌اند آن را کعبه‌ی آرزوها و قبله‌ی خواستها و غرض از جمیع کرده‌های خود قرار داده‌اند.

ازین‌روست که در آیات و احادیث فراوانی ذکر محبت و عشق رفته است، و کلمات دانشمندان و فضلای مورد

اعتماد، و افراد صاحب بینش پر از توصیف عشّاق الهی است، کسانی که از خود بیخود گشته و مشتاق جمال رب‌العالمینند.

و حکمای متأله- قدس الله انوارهم- گفته‌اند که محبت خدا در همه‌ی موجودات- حتی جمادات و نباتات- ساری است، و همچنین نظر داده‌اند که

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 119

مبدا همه‌ی حرکتها و سکونها در اجسام عالی و سافل، آسمانی و زمینی، همان عشق واحد احد است، و شوق به معبود صمد.

اما آنان که در پرتگاههای نادانی سقوط کرده و در بیابانهای غفلت سرگردان و به فرا چنگ آوردن متاع عالم ماده مشغولند، از فرط جهالت و بلاهت، هدف خود را در عبادت و دیگر حرکاتشان لذتها و شهوتهای آخرت قرار دهند؛ چرا که آنها را همیشگی و لذیذتر از عالم دنیا دانند؛ چنین کسانی را نسزد که به عشق مولی واصل گردند و در شمار بندگان او بشمار آیند- کسانی که منبع عشق معبودشان را که چشمه‌ی تسنیم از رشحات نعیم آن می‌جوشد به امید بهشت و ترس از دوزخ آلوده نسازند- اینان در وادیی دیگر و آنان به وادیی دگرند:

طفلان ره نشسته به امید جوی شیر
عارف به جستجوی می لاله‌گون رود

و چنین وارد شده که «اکثر اهل الجنة البله».

توضیح این معنی متناسب با فهم اکثریت چنین است: هدف از بوجود آمدن کائنات و نتیجه‌ی وجود ممکنات جز شناخت حق تعالی نیست که عقل و نقل برین معنی گواهند. و هر موجودی چون نسبت بدین مقصد سنجیده شود، درجه‌ای از درجات قوت و ضعف را نسبت به آن داراست؛ زیرا که این شناخت در طبع همه‌جاگیر است، گو اینکه بسیاری از خلائق متوجه آن نباشند، و یا حتی برخی آن را منکر گردند.

خداوند فرماید[76]: «چیزی نیست مگر آنکه تسبیح او گوید، ولی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید». پس حضرت واجب حق به حکمت کامله‌ی خود برحسب آنچه در طبع آنان جای دارد بر آنان مسلط است، نظر به عشق و شوقی که اینان به خیر حقیقی و لذت برتر دارند و به مقداری که ظرف وجودشان قابلیت گرفتن از چشمه‌ی کمال وجود را دارا باشد.

و سبب اینکه چنین چیزی در طبیعت همه جا داده شده این است که

طلب و حرکت وی را بسوی مقصود تأمین کند تا دنیای هستی انتظام گیرد و کوشش و طلب حق معبود دوام پذیرد.

و هر چیزی- خواه کامل و یا ناقص- با اراده و یا بی‌اراده دارای عشقی جبلی و شوقی غریزی و حرکتی ذاتی به طلب حق است، و آسمانها و زمین برین عشق در حرکت و سکونند. و غایت و مقصد ازین سیر و ثبات جز آفریننده‌ی آسمان و زمین و بسوی او نزدیك گشتن نیست، که به آنان فرموده[77]: «بیائید بفرمان و یا به اکراه. گفتند: بفرمان آمدیم».

پس روشن شد که هر چیزی را بگونه‌ای عبادتی ذاتی و بندگیی مخصوص است. و در راه تبدیل صفت نقص خود به کمال می‌باشد. لیکن ازین میان انسان را داستانی دیگر است و خصوصیتی که از میان همه تنها او آن را داراست، زیرا او را داعیه‌های خیال و وهم همراه، و با عقل و ذات او درگیرند.

مزاحمانی از قوای شهوت و غضب نیز سر راه سلوك جبلی او را گرفته‌اند تا او را از عهد ازلی خود بازش گردانند، ازین‌روست که نیاز به رهبری دیگری دارد و کمکهائی که از بیرون ذات او باید رسد؛ و برای رفع این نیازست که خداوند برو تفضّلی بزرگ فرموده و پیامبر منذری بسوی او فرستاده است و کتابی بیانگر برو نازل فرموده است، تا چون دیگر حیوانات اسیر دست

---

[76] (1)-\i وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ.\E[سوره اسراء 17/ 44]

[77] (2)-\i ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعِينَ.\E[سوره فصلت 41/ 11]

شهوتها نباشد و در آن زمان که قوا و آلات باهم درگیر می‌شوند عاجز و مضطر نماند، و به‌وسیله‌ی این هدایت و تعلیم آن عهد قدیم را که به فراموشی سپرده یاد آرد و به عشق معبود حکیم علیم گراید.

فصل [3] مبدا اعمال صالحه عشق به باری تعالی و شوق لقای اوست

محبت باری سبحانه و شوق لقای او گواینکه در همه‌ی موجودات ساری است، حتی جمادات و نباتات نیز از آن خالی نیستند، لیکن این طلب لقاء در هر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 121

موجودی ایجاب می‌کند که خود را به موجود برتر نزدیك سازد. این نظم و ترتیب میان عالی و سافل و شریف و خسیس وجود دارد و بعضی ازین موجودات خود هدف برای دیگری هستند تا به آخرین هدف و برترین مقصود منتهی شود.

مثلا جماد گواینکه طالب حقتعالی است، لکن درین راه بسوی روئیدن حرکت می‌کند و روئیدنیها بسوی حیوان گشتن و حیوان بسوی انسان و انسان ناقص بدنبال انسان کامل شدن و این کاملتر بسوی کاملتر از خود و شریف پی شریفتر تا به هدف اعلی برسند.

این درجه‌بندی و تجدد در طلب مبدا متعال در تمامی کائنات دیده می‌شود، چرا که می‌بینیم بخشی خوراك بخشی دیگرند و آماده تا وسیله‌ای در طلب کمال قرار گیرند و در مراتب عمل و عکس‌العمل‌ها بکار گرفته شوند. پس هرکدام از کائنات مسخّر عشق چیزی است که بسوی آنست و وابسته‌ی شوق مقصودی خاص باشد، مگر آخرین مرتبه‌ی انسانی که خواسته‌ی او چیزی کم‌مرتبه نیست و مورد رغبت او محبوبی پست نمی‌باشد.

پس اوست نتیجه‌ی عالم هستی میان زنجیره‌ی موجودات که رو بسوی معادند؛ او نتیجه‌ی ایجادست و به ناچار طلب حق و نزدیك شدن به حق از آن او خواهد بود و نه دیگری. پس حرکات و عبادات او منحصر در کیفیت توجه بسوی حق و نزدیك شدن به او می‌باشد.

و عمل صالح آنست که مقصود بدان و در آن حق سبحانه باشد- و نه چیز دیگری چون درجه ای از درجات دنیا و یا آخرت- و این معنی جز از طرف کسی که خدا را به راستی دوست می‌دارد، متصور نیست. ازین‌رو حق تعالی جزای عمل و هدف کوشش او خواهد بود. این‌چنین کس را چاره ای نیست که شهوت خود را از غیر حق- هرکه باشد- ببرد، و رغبت خود را از ما سوای خدا- هر ماسوائی باشد- باطل گرداند، حتی اگر خویشتن خودش باشد. مانا که این سالك نفس خود را در راه خدا اعدام نموده است، و آن‌چنان‌که سزاست در راه خدا جهاد کرده است، پس غرض او از خویشتن خود و خونبهای قتلی که انجام داده است حق

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 122

تعالی خواهد بود. و بهمین معنی نیز در حدیث قدسی اشارت رفته است.[78]

پس دانسته شد هر حرکت و هر عبادتی که عشق باری تعالی و شوق به او برانگیزاننده‌ی آن نباشد، ناقص است و به هدف نهائی نمی‌رسد، بلکه هدف از آن یا چیزی است و همی و یا خیالی و یا ظنّی که هیچیك انسان را به هیچ مقدار از حق بی‌نیاز نتوانند ساخت، همچنان‌که فرموده‌ی خداوند برین معنی گواه است که[79]: «بیشترین آنان جز پندار را پیرو نیستند، و پندار چیزی را از حق بی‌نیاز نگرداند».

فصل [4] تنها عارف است که خداوند را عبادت می‌کند

غیر عارف بندگان این و آن و جویندگان هوا و دلخواه های خودند، ازین‌رو عبادت و زهد آنان چیزی جز دادوستد نیست که متاعی کم‌بها را با چیزی کم ارزش عوض می‌کنند، و اندکی را در برابر ناچیزی می‌دهند، و یا فانیی را در برابر فانیی دیگر.

چرا که هر مطلوبی در عالم ممکنات- بحکم ممکن بودنش- از حیث امکان ذاتی خود باطل است، و نه از حیث وجه الله

---

[78] (3)- ... و من قتلته فأنا ديته.

[79] (4)-\i وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً.\E[سوره یونس 10/ 36]

بودنش،[80] و عارف با حرکات و سکنات خود جز وجه الله را نمی‌جوید، و غیر از رضای او نمی‌خواهد. هر کاری

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 123

که انجام می‌دهد و یا از انجامش خودداری می‌کند و در همه‌ی عبادتها و حرکتها و سکونها و خلوتها و جلوتها و تنهائی‌ها و با مردم بودنها و مشغول بودن و مشغول نبودنهایش در جستجوی نزدیك گشتن به اوست، و عاشق و شوقمند اوست و ماسوایش نزد عارف حکیم هیچ و باطل است، و توجه و قصد او جز به راهی که او را به پروردگار حق نزدیك گرداند، معطوف نگردد.

عارف اگر پیامبران- درود خداوند بر همه‌ی آنان باد- را دوست می‌دارد تنها ازین جهت است که آنان پیام‌آوران اویند و فرستادگان محبوب حقیقی. و اگر کسی پیام‌آوری را بخاطر آنکه پیام‌آور کسی است دوست بدارد، در واقع محبوب راستین او کسی جز پیام‌دهنده نیست، و محبت به شخص پیام‌آور طفیلی همین محبت است؛ و بدین معنی اشارتست کلام معجز نظام نبوی (ص):

«کسی که مرا فرمان برد خدای را فرمان برده است».

دوست داشتن اولیاء و علماء و مؤمنان نیز همین حکم را داراست، چرا که تمامی این‌ها از آن جهت محبوب عارفند که ارتباط و انتسابی به معرفت حق دارند، و نه از حیث ذوات خودشان که بطور مستقل از ذات احدی منظور شوند. بنابراین محبت عارف به هر چیزی و هرکسی برگشت به محبت او به خدا می‌نماید:

به جهان خرم از آنم — عاشقم بر همه عالم که
که جهان خرم از اوست — همه عالم از اوست

---

[80] (5)- حکما مفاهیم را هنگام سنجش باوجود به سه بخش تقسیم می‌کنند: 1- قسمی که اقتضای ذات وی هستی است و واجب نامیده می‌شود. 2- قسمی که اقتضای ذات او نیستی است که ممتنع نامیدند 30- قسمی که ذات آن نسبت به وجود و عدم اقتضائی ندارد و چنانچه از طرف علتی ایجاب گردد، وجود می‌یابد؛ این قسم را ممکن می‌نامند و همچنان‌که از تعریف آن پیداست چون ذات او اقتضای وجود ندارد پس با توجه به ذات خودش فانی است و چون نسبت به علت موجبه‌اش سنجیده شود وجود می‌یابد. این وجود وجهی از وجوه علت اوست و جلوه‌ای از نورش و همین است که باقی است:\i وَ یَبْقَی وَجْهُ رَبِّكَ.\E مترجم

لیکن چنین تصوری در حق غیر عارف معنی ندارد، چرا که چون او را نشناسد شوق و قصد تقربی هم بسوی او نخواهد داشت، و چون محبت به خداوند در حق او تصور ندارد، محبت داشتن به شخص دیگری بخاطر خدا نیز درباره‌ی او تصور نخواهد داشت.

اگر او ادعای محبت به هم‌کیشان خود را دارد نه بخاطر محبتش به خداست، بلکه امر دیگری مانند انس‌جوئی و الفت گرفتن به چیزهائی است که از کودکی از اطرافیان و آموزگارانش فراگرفته است. و محبت خالص و بدون شرك جز درباره‌ی خداوند تعالی متصور نیست، و به چنین کسان اشارت شده

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 124

است در آیه‌ی کریمه[81]: «بزودی خداوند گروهی را بیاورد که آنان را دوست باشد، و آنان او را دوست بدارند»:

فتادگان سر کوی دوست بسیارند — و لیکن از سر کویش چو من فتاده نخاست

پس دیگران- چه آنان که پی شهوات دنیوی هستند و چه آنان که لذتهای آخرت را جویانند- چون با عارف سنجیده شوند مانند حشرات و حیواناتی هستند که آنان را با بشر بسنجیم، چرا که همت آنان مصروف در شکم و غرائز جنسیشان می‌باشد و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «آنکه از شر فرج و شکم و زبان خود در امان ماند از تمامی شر در امن است».

ازین کلام حکمت نظام روشن گشت که کسی جز عارف را ذات مجرد نشده است، و کاملا از شرور شهوتها و آفات مادی خلاصی نیافته است.

فصل [5] عبادات جاذب سودهای روحانی و چاره‌گر امراض نفسانیند

[81] (6)-\i فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ.\E[سوره مائده 5/ 54]

همچنان‌که اشاره شد پروردگار علیم قدیر ساختار انسان را از دو بخش قرار داده است: جسم و روح، تاریکی و روشنی، گرفتگی و صفا، ظاهر و باطن. و افراد تیزبین و هشیار که دارای عقل و درایتی باشند می‌توانند از ظاهر انسان به باطن او پی‌برند و با دیدن صورت او از ضمیرش آگاه گردند و بسیاری از صفات و خویهای وی را دریابند.

می‌بینیم بدن انسان دارای حالتی ترکیبی است که چون از اعتدال خارج نگردد و از راستی به کژی نگراید، تندرستیش بر جای ماند و قوا و اعضای وی به امر پروردگار به کارهای خود مشغول باشند، و چون از اعتدال بیرون شود به مرض و فساد و استیصال کشیده شود.

روح انسانی نیز دارای چنین وضعی است، یعنی اگر در صفات باطنی و

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 125

اخلاق نفسانی از میانه‌روی در اخلاق و صفات شهوی و فکری خارج شود و به افراط یا تفریط گراید در معرض امراض باطنی و زشتی‌ها و گناهان قرار گیرد، که چون باطن انسانی را فراگیرند قوام روح او را فاسد گردانند و موجب هلاك اخروی و عذاب همیشگی گردند. به خداوند بزرگ از چنین وضعی پناه می‌بریم.

به‌طوری‌که می‌دانیم خوردنیها و نوشیدنیها و دواهائی که انسان برای ادامه‌ی زندگی بدنی خود آنها را مصرف می‌کند پنج بخشند: یعنی یا مفیدند و مصلح؛ و یا زیان‌آور و فسادگر. و هرکدام ازین دو بخش خود دو نوعند: آنکه مفید است یا خوردن آن کاملا ضروری است، و نخوردن آن موجب زیانها و مفاسد و امراضی است که علاج نپذیرند؛ و یا چیزهائی هستند که صرف آنها موجب تقویت و نفع بدن و ملائم مزاج انسانی است، ولی عدم استفاده از آنها ضرری را ایجاد نمی‌کند.

همچنین بخش مضر نیز دو نوع است: یا دوری از آن لازم است و مصرف آن موجب هلاکت و مرگ و امراض لاعلاج است؛ و

یا آنکه ترك آن واجب نیست- گو اینکه صرف آن بی‌ضرر نخواهد بود.

تا اینجا چهار قسم ذکر شد، قسم پنجمی نیز وجود دارد که در صرف آنها نه فایده و نه زیان هیچکدام وجود ندارد، و استفاده از آنها نسبت به نفع و ضرر یکسان است.

کارهای انسان نیز در سنجش تأثیر آنها نسبت به فطرت اصلی وی- که در زبان شریعت فطرت اصلی روح انسانی نامیده می‌شود- چنین نسبتهائی را دارند.

یعنی روح انسان در اصل خود حالتی دارد که آن سخنگوی که گفتار وی نشان «لا ینطق عن الهوی» داشت از آن حالت چنین تعبیر فرموده است: «هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود»؛ پس تا زمانی که این لطیفه‌ی قدسی بر صفای نخستین و حالت اصلی خود پای دارد، منزلگاه تابشهای انوار هدایت روحانی و در معرض وزش نسیم سعادتهای قدسی است و همواره گرایش و توجه وی با کمك

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 126

الهامات ربانی و خواطر اخروی بسوی بهشت برین و عوالم ملکوتی است و همت خود را تنها بر تکمیل ذات خویش و به‌دست آوردن ملکات گمارد تا ازین راه به سعادت برترین و همسایگی صومعه‌نشینان قدسی رسد.

و اگر- العیاذ بالله- از فطرت اصلی و سلامت اولی خود انحراف گیرد و به جهت نادرستی عقیده و یا فراگیری امراض نفسانی و یا ارتکاب اعمال زشت فساد پذیرد، و بشهوتها و لذتهای باطل و دنیای پست و بسوی زمین گراید، تا منزلت پست و ریاست این جهان بدست آرد، و بر همگنان خود درین زندان سرای برتری یابد، بی‌توجه به اینکه این خانه زندان نیکان است و زندانی را باید تا در پی خلاصی از زندان باشد نه پی فرماندهی زندانیان و سربه‌سر گذاشتن با آنان، درینجاست که چنین کسی غرفه‌ی دریاهای نادانی می‌شود؛ امواج خواهشهای نفسانی او را فروکوبند و لشگریان وسوسه‌های شیطانی برو تك آورند. در بیابانهای حیرت و گمراهی این‌سو و آن‌سو شود و در صحرای نفهمی و فریب مضطرب ماند.

به خدا پناه بریم از خذلانی که غفرانی آن را تدارك ننماید.

فصل [6] توضیح بیشتر در کیفیت تناسب ظاهر و باطن و غذاهای جسمانی و روحانی

شاید از آنچه تاکنون گفته شد روشن شده باشد همچنان‌که خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها نسبت به سلامتی و طبیعت مزاج انسانی پنج طبقه‌اند و پنج حالت دارند، کارهای نفس انسان و افکار او که در پنهان یا آشکار ازو بظهور می‌رسند در سنجش با فطرت اصلی وی، بحکم اوضاع شرایع و قوانین الهی یا بحسب ذات و صفات عقلی او- آن‌چنان‌که بعضی گفته‌اند- دارای پنج وجه می‌باشند.

تحقیق این سخن و شناخت خواص هر کاری و اطلاع کامل بر آن از دقت در گفتار و کردار پاکان از انبیاء و اولیاء روشن گردد، چه اینان دانش خود را از عالم وحی و الهام فرامی‌گیرند و به امت می‌رسانند تا آنان را آگاهی بخشند،

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 127

چرا که عقل و فکر آنان از شناخت خاصیت هر فکر و کار و سخن و نیت عاجز است.

پس علت اینکه در شریعت «قوانین» مقرر گشته‌اند واقعیت نفس الامری آنهاست، نه اینکه- چنانچه عده‌ای پندارند- تنها جنبه‌ی قراردادی داشته باشند.

و این اسرار را تنها افراد کامل درك توانند کرد و کسی را جز آنان چنین توانی نیست؛ و آن احکامی که در هیچ زمان و حالی نسخ در آنان راه نیافته است خصوصیّت بیشتری درین جنبه دارند.

پس بخشی از کردار و گفتار بگونه‌ای است که بجا آوردن آن در کسب سعادت آخرت مفید و نتیجه‌بخش در نجات جاودانی است. آن‌کس که خلقت باطنی او را انحرافی نیست و به حد سلوك معنوی و سیر اخروی رسیده است و او را عاقل بالغ می‌نامند و مکلف گویند، او را سزد که چنین کارهائی را آن‌چنان‌که باید بجای آرد و هرگز بدون

داشتن عذری شرعی اقدام به ترک آنها نکند چنین اعمالی «واجب» نامیده می‌شوند.

و بخشی دیگر از کارها چنانند که پرداختن به آنها در پی خود تقرب بسوی خداوند متعال را آرند و جایگاه بنده را پیش خداوند متعال بالا برند و او را ستوده گردانند؛ و لیکن با این‌همه ترک آنها ملامت را نسزد و ضرری بدنبال نیارد، چنین کردارهائی را «مستحب» نامند.

و بخشی ازین اعمال گوهر نفس را کدر کنند و مستلزم کدورت باطن شوند و مکلف را هرگز نمی‌شاید که به گرد آنها گردد و در پرداختن به آنها جرئت ورزد، چنین کارهائی را «حرام» گویند.

پاره‌ای دیگر از کردارها اگر انجام داده شوند مکلّف را مذمت و عتابی لازم نیاید، ولی روگردانی از آنها موجب ستودگی و شکرگزاری گردد، چنین کارها را «مکروه» گوئیم.

گروهی دیگر می‌مانند که انجام و یا ترک آنها زیان و یا سودی نرساند، و هیچکدام ازین دو طرف را عقل و یا شرع نستوده‌اند، و عامل را ستایش و یا

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 128

نکوهشی لازم نیاید، چنین اعمالی را «مباح» گویند.

این احکام که به حسب تقسیم عقلی و شرعی به پنج قسم منحصر شد هم در کردار ظاهر صدق کنند و هم در اعمال باطنی.

آنچه را که به کردار ظاهری مربوط می‌گردد فقهاء- شکر الله سعیهم- جمع آورده و علمی را بنام «فقه» تدوین نموده‌اند. و بخش مربوط به اعمال باطنی و تحصیل معارف یقینی و بدست آوردن علوم کشفی الهی را علمای باطن متصدی شده و بر درجات آن صعود نموده‌اند و مقداری از آنها را آشکارا ساخته و مقداری را پنهان داشته‌اند.

و توان گفت که این احکام پنجگانه در هر امری، حتی در تجارت و یا بدست آوردن چیزی و یا رها گشتن از چیزی-

دینی و یا دنیائی، ظاهری و یا باطنی، کوچك و یا بزرگ- جریان دارند.

پس مقصود شریعت ظاهری پاکسازی ظاهر از ناپاکی‌های جسمانی و واداشتن انسان به کارها و عباداتی است که اعضایش را به خضوع وادارد و او را به ترك لذتها ملزم گرداند و وادار به دادن صدقات به فقرا و مساکین کند، و شمار اهل ایمان را در اثر زناشوئی‌ها بیش، و شمار کافران و منافقان و مفسدان را با تشریع جهاد کم کند، و حدود را جاری سازد، و ظالمان و گناهکاران را به‌وسیله‌ی دیه‌ها و تعزیرها اصلاح کند- تا نظام حفظ شود و مردمان چون چهارپایان رها و یله نباشند-.

و مقصود شریعت عملی باطنی، پاکسازی باطن است از زشتی‌ها و تاریکی‌های باطنی و تصفیه نمودن آن از صفات حیوانی شهوی و غضبی همچون تحصیل خواستهای شهوانی و برتری‌جوئیها بر دیگران، و همچنین پاکسازی از وسوسه‌های شیطانی، چون مکر و حقه‌بازی و طرح‌ریزی برای بدست آوردن چیزهای فانی.

و غرض شریعت علمی باطنی پاکسازی جهت والای نفس و قوه‌ی عقلی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 129

از باورداشتهای فاسد و نادانی است و خالی نمودن آن از احکام دروغین وهمی و جلا دادن آن به‌وسیله‌ی عقیده‌های حق و یقینی دائمی و ضروری. و یا به‌وسیله‌ی نصیحتگوئی‌های خطابی برای کسانی که کمال علمی را دارا نیستند. و حتی گاهی چنین مطالب به‌وسیله‌ی مقدماتی مشهور و مورد قبول عامه بدست آیند.

اولین را «شریعت» نامند و دومین را «طریقت» و سومین را «حقیقت».

و غرض اصلی از همه سوق خلق است به جوار خدای متعال و قرار دادن آنان در شمار مقربان او. و اشاره شد که هر پنج قسم از احکام در تمامی این سه بخش روا باشند؛ کیفیت جریان در دو قسم اول (شریعت و طریقت) آشکار است، و در قسم سوم برهان در مقابل واجب آید و سفسطه

در برابر حرام و خطابه همچون مستحب است و شعر برابر مکروه و جدل در مقابل مباح خواهد بود.

تکمیل سخن

مقصود اصلی از وضع قوانین الهی به‌طوری‌که گفتیم سوق دادن آفریدگان به جوار الله تعالی است و رساندن آنان به معرفت ذات او، و رهاسازی ایشان از صفات نکوهیده و خوی‌های ناپسند که موجب وابستگی ذات آنان به امور پست و ایستائیشان در مراتب دوری و حرمان و خذلان می‌گردد.

بنابراین لازم است اختلافی در اصول شرایع حقّه و ادیان الهیه وجود نداشته باشد و کلیات احکام و معظمات اوامر و نواهی را نسخ و تغییری روی ندهد، همچنان‌که در این آیه فرماید[82]: « (خداوند) آئینی را برای شما مقرر فرمود آنچه که نوح را بدان سفارش نمود، و آنچه که بر تو وحی کردیم و آنچه که سفارش کردیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی را که دین خدا را بر پا دارید و هرگز در آن پراکنده نگردید». و همچنین در نقل سخنان مؤمنین درباره ملائکه و کتابها و پیامبرانش فرماید[83]: «میان هیچکدام از فرستادگانش جدائی نمی افکنیم».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 130

84

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة ؛ ص130

پس اختلافاتی که در علم کلام و فقه در کلیات امور و احکام وجود داشته باشد- نه در فروع جزئی که امکان تغییر و نسخ در آنها موجود است- در اثر کوتاهی کوشش پژوهشگران در جستجوی حقائق و عدم ورودشان در هر کاری

---

[82] (7)-\i شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ.\E(سوره شوری 42/ 13]

[83] (8)-\i لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ.\E[سوره بقره 2/ 290]

[84] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، 1جلد، الزهرا (س) - تهران، چاپ: سوم، 1371 ه.ش.

از راه و جهت مخصوص آن است. چرا که راه بدست آوردن یقین در کشف حقائق دینی و رموز نبوی بحثهای کلامی و مجادله نیست، بلکه راه تحصیل علوم باطنی و کشفی است، و همچنین ترك آنچه که انس بدان مردمان را دلخواه است و رها کردن ملائمات دنیوی و دل کندن از جلبتوجه خلق و شهرتیابی نزد فرمانروایان است.

و خلاصه‌ی سخن متحقق گشتن به زهد حقیقی از دنیا و دنیاداران و مال و مقام آن و فتنه‌ی مقام بزرگتر از مال است، و فسادی که در اثر دوست داشتن جای‌گیری در قلبها با بکارگیری علم و صلاح حاصل می‌شود بیش از حب فرمانروائی بر ابدان با واسطه قرار دادن زور و قدرت است؛ چرا که بیشتر مجادلات و مباحثات کلامی ازین مسیر برخیزند و سرچشمه‌ی معارضات و منازعات فقهی همین است، چون منشأ آنها شهرتجوئی و نفوذیابی در بلاد است و آقائی و تسلط داشتن بر بندگان، و آرزوهای دوردراز و در آرزوی ماندگار گشتن و بدین زندگی راضی شدن و از رضوان خداوند متعال در روز معاد درگذشتن است.

توضیح بیشتر

روش مذکور را بیشتر متکلمین پیش گرفته‌اند، چه که مردم‌پسند است و موجب توجه عوام بطرف آنان گردد. عوام الناسی که بیشتر و بلکه جملگی‌شان فاقد قدرت فراروی به عالم بالایند و به زندگی دنیائی رضا گشته و چون چهارپایان با آن آرامش پذیرفته‌اند:

دد و دام را ره به معراج نیست — سر خوك شایسته‌ی تاج نیست

سلوك چنین روشی هرگز کسی را به هدف اخروی نرساند، گواینکه عمرها در آن بگذارند. و می‌بینیم که این‌چنین رهروان روزها و شبهای خود را

بدون نتیجه‌گیری در آن صرف کرده‌اند، نه باطلی را منهدم و نه حقی را پایه گذاشتند و نه سیّئه‌ای را به

حسنه ای تبدیل نموده و نه ظاهری را بخاطر تهذیب باطنی رها کرده اند، بلکه هرچه بیشتر درین روش فرورفته و مهارت افزون‌تری در تحصیل آن بدست آورده اند وحشتی بر وحشتها و نفاقی بر نفاقشان افزون گشته و نوشته های آنان را جدلها و گفتگوها فراگرفته و میدانهائی برای فخرفروشی و کوشش بخاطر اسکات دیگران گشته اند، به‌طوری‌که خواننده را از جنگها و درگیری‌های لفظی و زدوخوردها و ناسزاگوئی‌های آنان جز دنیاطلبی و حرص بر شهوتهای آن و آزاداندیشی در مناهی و جرأت بر شبهات و محظورات نیافزاید، و پس از ژرف روی در آنها قلب او معدن وسوسه ها گشته و از فطرت اصلی که او را به سلوك به راه رشاد می‌خواند، منحرف گردد.

این نشانه ها بعیان در اذهان دانشجویان این زمانه مشهود است و علت آن خارهای فراوان بیابانهای شك است که به‌پای افکار آنان فرورفته اند، و نیش مارهای خلاف‌ها و ریاها و جدلها که دستهای انظار آنان را گزیده اند و غولهای گمراه و گمراه‌کننده که عقول آنان را از راه بدر برده اند؛ ازین‌رو پژوهنده ای را که در پی سلوك طریق حق است امکان خلاصی ازین گرداب ناممکن می‌گردد.

بنظر او چنین آمده و یا از معلم و بزرگتر خود شنیده که دانش عبارت از تسلط داشتن به فتواهائی است که برای قضاوت و حکومت در فیصله‌ی دعاوی بدانها نیاز است، و یا فراگیری فن جدل است که امکان غلبه و مباهات را برای کسی فراهم آورد، و مصداق آنچه فرموده اند «علماء ورثه‌ی پیامبرانند» این افرادی هستند که خود را به مذهب منتسب دارند و ایناننند که طریقه‌ی سید المرسلین- علیه و آله اجزل صلوات المصلین- را شناسند.

درینجاست که عقل او حیران و ذهنش مشوش گردد و دهشت و اضطراب او را فراگیرد، مگر آنکه او از کسانی باشد که خداوندش، به ازل در شمار سعداء رقم زده، پس به توفیقی خاص رهش نماید و راه رستگاریش الهام کند.

ولی اگر از اشقیائی بود که خداوند از منزلهای مقربینش دور ساخته به حسب همان پستی گوهر خود در درجات دوری و گمراهی غرقه شود و به برتری و غلبه بر اماثل و اقران خود و قیل و قال فراوان دلخوش دارد و از علم آخرت محروم ماند. علمی که علمای آخرت و مردان مقرب و ابدال و الهیّون به تحصیل آن همّت گمارند، و خداوند متعال در کتاب کریمش آن را فقه و حکمت و علم و روشنائی و نور نامیده است.

فصل [7] هدف از اعمال انسانی و عبادات شرعی

انواع موجودات مختلف گوا اینکه در بسیاری احوال و طاعات و صفات باهم اشتراك دارند، لیکن هرکدام دارای خاصیتی است که او را از دیگران جدا می‌کند، افزون بر اینکه آن خاصیّت مقتضی کمال و تمامیت ذات اوست.

زیرا تنها وجود یافتن امری عام و مشترك میان چند نوع نمی‌تواند وجود نوعی خاص را ایجاب کند مگر فصلی که او را از دیگران ممتاز می‌گرداند به او منضمّ شود و مقوم ذات و وجود او گردد، و این امر عام و مورد اشتراك را در بخشی از افراد خود تحصّل بخشد. و بدون شك مبدا چنین فصلی وجود او خواهد بود که مظهر آثار مخصوص است و هر موجودی آنگاه به کمال رسد که تمامی آثار مخصوص به او ظاهر گردد.[85]

انسان نیز از میان تمامی اقسام کائنات دارای خصوصیت و مبدا فصلی

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 133

است که او را از دیگر حیوانات و نباتات و جمادات امتیاز می‌بخشد، و آن قوه‌ی نطق است. و آثاری که به او اختصاص دارد و بر آن مترتب می‌باشد همان ادراك معقولات است و تصرف به مقتضای فکر و درایت در صنایع و شناختن خیر از شر و پسندیده از ناپسند است.

---

[85] (9)- انواع مختلف را وقتی کنار هم گذاریم و بسنجیم، می‌بینیم که در قسمتی از مقومات ذاتی خود باهم اشتراك دارند. مثلا انسان و اسب و گاو و ماهی که چهار نوع مختلفند در حیوانیت که جنس همه است باهم مشترکند. اما تنها وجود یافتن حیوانیت سبب وجود انسان یا ماهی نمی‌شود و می‌بایست امتیاز ذاتی خاصی که انسان و یا ماهی را از دیگران جدا می‌کند و در اصطلاح منطق« فصل» نامیده می‌شود بدین حیوانیت« جنس» منضمّ شود تا نوع خاص بوجود آید. مترجم.

کارهای او نیز از نظر تأثیری که در عاقبت او دارند به نیك و زشت تقسیم می‌شوند که بدان مستحق ثواب و عقاب می‌گردد و لوح حقیقت او یا نقش سعادت دائم و یا شقاوت جاودان می‌گیرد.

و آن‌کس که این قوه در او تمام‌تر باشد ظهور کمالات از او ظاهرتر و آشکارتر خواهد بود، و هرآن‌کس در بکارگیری مقدمات فکری، به حسب عقل نظری خود، در راه شناخت خلق قوی‌تر باشد و همچنین در بکار گرفتن آلات بدنی به حسب عقل عملی در راه رهائی از وابستگی‌های دنیائی زورمندتر بوده و در بدست آوردن فضائل عملی و علمی میل و رغبتی بیشتر داشته باشد، بالا رفتن او از نردبانهای کمال و دارا گشتن او فضائل و احوالی را که موجب کارهای نیکویند بیشتر خواهد بود و خاصیت انسانیت در او فراوان‌تر. گوهر ذات او کامل‌تر و او در واقع از دیگر افراد بنی نوع خود باهوش‌تر و عاقل‌تر است. و تفاوت میان افراد انسانها نیز از تفاوت آنان در دارا بودن این خاصیت و کمال و نقص آن در آنان آشکارا می‌گردد.

شروع آشکاری این خاصیت انسانی در افرادی تحقق یابد که علوم و فضائل را از راه آموزش فراگیرند و صنعتهای سودآور را در اثر لطیف بودن اوهام و قدرت طبایع خود دریابند.

برتر از اینان گروهی هستند که در جستجوی فضائل عقلی می‌کوشند و در معارف یقینی غوطه می‌خورند و دارای عقلی کامل‌تر و تفکر و تأملی نیرومندترند.

و برتر از همه مردمی الهی هستند و مردانی ربّانی که دانشهای کشفی خود را از راه وحی و الهام از عقل فعّال می‌گیرند، یعنی آن ملکی که حقائق را القاء می‌کند و اخبار و احکام را بدون واسطه گشتن این اجسام وحی می‌نماید.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 134

پس عاقل راستین و شخص هشیار نزد صاحبان بینش کسی است که هدف او از کارهائی که خداوند وسائل انجام آنها را در اختیار او نهاده است بچنگ آوردن وسائلی باشد که

او از میان همه‌ی کائنات بدان مخصوص است، و پی تحقق بخشیدن کمال ویژه‌ای بود که بدان از حیوانات جدائی یافته است، و از سعادت آخرت و همسایگی ملائکه و مجاورت رحمان بسبب نیرنگ‌های شهوت و سحر طبیعت و وساوس شیطانی محروم نگردد.

و ارباب بصیرت عاقل آن را نشمارند که در امور دنیائی هشیار بوده و تمامی توان خود را در راه بدست آوردن آن ارزانی دارد و در تنظیم امور مربوط به بدن کمال بیداری و احتیاط را دارا باشد. سختی‌های فراوان و سفرهای دراز را تحمل کند و انواع ناخوشایندی‌ها را به خود روا دارد و به هر امر ترس‌داری چون گذشتن از بیابانهای هولناك و دریاهای ژرفناك و سوار شدن کشتی‌های در معرض غرق تن در دهد؛ با همه‌ی جنگها که با حسودانش پیش آید و دشمنی‌ها که با اضدادش پیدا شود و تشویش خاطر که در اثر درگیری با اهل عنادش دست دهد و از اهل و اولاد و زمانه دور ماند، این همه بخاطر جستجوی چیزی پست و مادی که سرابی را ماند که تشنه‌اش در بیابان از دور آب پندارد.

افزون بر اینکه باوجود تحمل این همه سختی‌ها و مصائب بسی پیش آید که در بدست آوردن همان چیزها که احمقانش سود می‌نامند نیز ناموفق باشد و زیانکار گردد، و اگر هم چیزی بدست آرد که آن را خواسته‌ی خود می‌پندارد فساد و پایانش بزودی فرارسد و امکان جاودانگی بر آن وجود نتواند داشت که دنیا منزلگاه جدائی و نابودی است.

چنین کسی و افراد همانند او گرچه پیش کم‌عقلان و نادانان و سفلگان و دیگر عوام کالانعام در شمار عقلاء و هوشمندان رقم خورند، لیکن نزد آنان که بینشی باطنی و عقلی مستقیم دارند در عداد سفها، و حمقاء و سفلگان بشمارند.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند: «هشیار آنست که مخالفت نفس خود نماید، و برای بعد از مرگش کار کند؛ و احمق کسی است

که پیروی نفس خود کند و از خدا امید برآمدن آرزوها را داشته باشد».

و در اصطلاح پیشینیان و صحابه و کسانی که به عهد آنان نزدیك بوده و پیش از پیدا شدن این بدعتها و هواها بوده اند «عالم» به کسی گفته می‌شد که همت خویش در بدست آوردن معارف الهی به کار گیرد و به دقت در چگونگی خلقت و ایجاد فرحناك باشد و با اطلاع به معرفت مبدا و معاد ذوق‌زده شود و برترین خوشی‌ها و نهایت سعادت‌های او شناخت حق بود و ملاحظه‌ی دقائق ربوبی و مطالعه‌ی حضرت الهی.

چه سعادت هرکس در درك نمودن چیزهائی است که با ذات او همگونی دارند و همسان طبع اویند، و همگون و ملائم هر چیزی همان چیزی است که مقتضای خاص اوست و کمال او در آنست؛ ازین روست که لذت بینائی در درك صورتهای زیباست و کمال او بدان حاصل آید و لذت شنوائی در شنیدن صداهاست و لذت [قوت] شهوت در جستجوی لذائذ حسی است و لذت قوت غضبیه در دور ساختن محسوسات ناخوشایند است به‌وسیله حس انتقام و لذت قوت عقل نظری در درك حقائق موجودات و رسیدن به دقائق معقولات است و متّصل شدن به عالم مفارقات، چرا که ازین راه مقتضای خاصیت او بدست آید و کمال و تمامیّت او تحقّق پذیرد.

و تردیدی نیست که برترین معقولات و شریفترین ذات همان ذات حق است، پس همو لذیذترین اشیاء نزد عقل خواهد بود؛ چرا که هرچه ذات مطلوب کامل‌تر و تحقق آن آشکارتر باشد، درکش لذیذتر بود.

ازین‌رو نزد عارفان و حکمای الهی، ادراك حق و دیدار جلال و جمال او برترین کمالات و لذیذترین سعادتهاست، و سبب این معنی صفای نفوس آنان و پاك بودن ذات ایشان از ناپاکی‌های جسمانی و خالص شدن ذائقه‌ی عقلی آنان از زنگارهای طبیعی است. و لیکن همین لذیذترین چیز، چندش‌آورترین خواهد بود، پیش آنان که از نظر علم و عمل ناقصند و در پرتگاه اجسام فروافتاده و در جستجوی لذتهای حسّی غرقه گشته و در فروگاه‌های شهوات حیوانی فرود

آمده اند؛ چرا که ذائقه های آنان تخدیر شده و قلبهاشان مریض است و ذاتشان از سوی درك صحیح حقائق منحرف شده است؛ چون مستی عالم طبیعت و سحر عالم اجسام و وسوسه های شیطان بر آنان چیره شده و قوای وهم و خیال بر آنان سوار گشته اند و اشیاء را برخلاف آنچه که تحقّق دارند به آنان می‌نمایانند.

اینان تاریکی را روشنائی و وحشت را انس، و باطل را حق، و ناهمگون را همگون، و شر را خیر، و ناخوشایند را لذیذ، انگارند؛ و در تمامی امور باطل دنیوی برین‌سان باشند، همچنان‌که در امور اخروی عکس این معانی بر آنان صادق باشد؛ تا آنجا که حق تعالی- که پیش اهل سلامت و نیکان از انبیاء و اولیاء و عرفاء و حکماء زیباترین چیزها و برترین آنهاست- نزد این ناقصان و فاجران منافق، ناهماهنگترین بشمار آید. و این کسان را زبان حال در قیامت چنین باشد:

ای نوش لبان چو زهر نابی بر من — وی راحت دیگران عذابی بر من

نتیجه:

پس انسان هشیار از آنچه گفته شد بیقین داند دانشی که بدان حقیقت انسانی به کمال رسد و خاصیّت مخصوص او- که با داشتن آن بر دیگر همگنان برتری یافته است- تحقّق پذیرد، دانشی است که مربوط به امور الهی و معارف ربانی و توحید و مبدا و معاد است، و چگونگی خلقت و علم به نبوات، و فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی و ملاقات با ملك حامل وحی و چگونگی وحی و الهام و علم به حوادث جزئی و غیبها و آشنائی به راه آخرت و احوال قیامت و حشر جسمانی که نعمتهای سعداء و عذاب اشقیاء در این دو است.

علومی که نفس انسانی بدانها کمال یابد اینها هستند، البته این کمال بحسب بخش نظری نفس است که همراه او جاودانه می‌ماند نه بحسب بخش عملی که بهنگام رحیل از دنیا زائل شود؛ و دیگر دانشهائی که به چگونگی نفس ارتباط دارند این درجه را دارا نیستند، بلکه نیاز به

آنها صرفا از نظر اصلاح امر زندگی دنیاست، به‌طوری‌که مزاحم هدفهای اخروی نباشد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 137

و دانشهائی هستند که انگیزه‌ی دارا بودن آنها رسیدن به خواستهای نفسانی و هدفهای دنیوی است و وسیله قرار دادن آنها برای به چنگ آوردن منافع حسی و لذتهای بدنی و قدرتیابی و فخرفروشی بر دیگران، و رسیدن به منزلت و ریاست بر همگنان و فرمانروائی؛ و آشکار است که امروزه بیشتر سفلگان پی این دانشهایند. دانشهائی که ضررشان بیش از سود و در دست نبودنشان بهتر از بدست آوردن آنهاست.

آنچه نوشته آمد شرح مختصری از مطالبی است که در نوشته‌های قوم یافته‌ایم و از عقاید و آراء آنها دیده‌ایم.

فصل [8] چرا کردار زشت موجب شقاوت اخروی است

دانسته باید که تکرار کارهای شهوانی و غضبی و اقدام زیاد به اعمال قبیح جسمانی، که موجب وابستگی نفس به امور پست مادی می‌گردد، و همچنین انس نفس به تاریکی‌هائی که او را فرامی‌گیرند، جلوی بینش عقل را از ادراك حقائق علمی و دقائق عملی می‌گیرد؛ درصورتی‌که سعادت آخرت بدان بستگی دارد و وارستگی از شقاوت جاویدان بدان حاصل آید.

ازاین‌رو خداوند تعالی در اشاره به کسانی که در تحصیل لذتهای مادی غرق و از ادراك حقائق علمی عاجز گشته‌اند می‌فرماید[86]: «خداوند بر دلها و شنوائی آنان مهر زده و بر بینائی آنان پرده‌ایست، و آنان را عذابی عظیم است».

زیرا که پرداختن و همتگماری نفس و بکارگیری قوای خویش درین کارهای مختلف دنیوی و مصروف داشتن آنها درین لذائذ ناقص، موجب صرفنظر کردنش از عالم قدس و محل رحمت و کرامت و منبع افاضه‌ی خیرات

[86] (10)-i\ خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ.\E[سوره بقره 2/ 7]

می‌گردد، و سبب چسبندگی او به عالم پائین و چشمه‌سار وحشت و جدائی و آفتها می‌شود.

و در جای خود ثابت کرده و برهانی قوی اقامه نموده‌ایم که نفس انسانی با وحدت و تجردی که دارد خود سر منشأ تمامی افعال و تحریکات بدنی و حیوانی و طبیعی است، و حتی جذب و دفعهای طبیعی ازو صادر می‌گردند، همچنان‌که تمامی کارهای عقلی ازو صادر می‌شوند و قوا و آلات در تأثیرات نفس اثری جز زمینه‌سازی ندارند. و این نفس است که پائین آمده و در مرتبه‌ی قوه منشأ اثری می‌گردد و نوعی اتحاد با آلات خود پیدا می‌کند؛ پس او بحسب هر گفتار و کرداری به مرتبه‌ی آلت و وسیله‌ی آن گفتار و کردار درمی‌آید. به هنگام دیدن قوه‌ی بینائی می‌شود و هنگام شنیدن قوه‌ی شنوائی و هنگام تحریك قوه‌ای محرکه و زمان شهوت حیوان و هنگام غضب درنده می‌گردد و زمان ادراك معقولات ملکی عقلانی و هنگام تحریك قوه‌ی عملی در کارهای نیك ملکی عملی می‌گردد.

وقتی در یکی از کارها تمرین فراوان نماید خاصیت این عمل درو رسوخ پیدا می‌کند، به‌طوری‌که دیگر مشکل تواند از آن حالت به در آمده و حالتی دیگر گیرد، درصورتی‌که پیشتر این سختی وجود نداشت، و حکم اخروی او نیز همان حالتی خواهد بود که زندگی او بدان پایان گرفته است.

از اینجا روشن شد که توجه فراوان نفس به لذتهای حیوانی و زندگی جسمانی باعث بوجود آمدن کششی درو به جانب بدن و پائین آمدن او به مرتبه دنیا و درجه‌ای پست می‌گردد، و هر اندازه عشق و شوق او به امری فناپذیر فراوان‌تر شود، ناراحتی و حسرتش در جدائی از آن بیشتر خواهد بود و قطع تعلّق برو گرانتر آید و ناراحتی او در آخرت جاویدان‌تر باشد؛ چرا که اگر کسی چیزی را مورد توجه و نظر خود قرار داد و حواس خود را دائما بدان‌سو گرفت، آن چیز در لوح خاطر او جان می‌گیرد و در آینه‌ی ادراکش به زیباترین صورت تجلی می‌نماید، و گرچه در هستی خود در نهایت زشتی و پستی باشد. و به همین قیاس آنچه ضد و مخالف

این شيء است به زشتترین صورت و لباس به تصور او درمی‌آید، و گرچه در واقع و نزد کسی دیگر در نهایت شرف و کمال باشد.

اکنون که این مطالب واضح گشت، دانسته باش این مرضی که بدان اشارت رفت، که گوهر ذات انسان را از سلامت فطری برمی‌گرداند به‌طوری‌که اشیاء را برخلاف آنچه که هستند، می‌بینند، درین دوران شیوع یافته و همه‌گیر گشته است و گروهی را گونه‌ای به هلاکت افکنده که قابل درمان نیستند و گروه دیگری را مشرف به هلاکت ساخته است؛ و آنان که درمان‌پذیر باشند بسیار کمند. ازین‌رو پهنای زمین بیمارستانی گشته که جز مریض و یا هلاك شده در آن دیده نمی‌شود.

بیماری دل از بیماری بدن بیشتر است، و سبب آن‌چنان‌که یکی از علماء گوید سه چیز است:

اول اینکه بیمار نمی‌داند بیمار است.

دوم اینکه پایان کار او درین عالم دیده نمی‌شود، بخلاف بیماری‌های بدنی که عاقبت آنها- یعنی مرگ- آشکار است و مردمان از آن گریزانند، ولی وقایع پس از مرگ به چشم نمی‌آید، ازین‌رو نفرت از خواسته‌های نفسانی کمتر پیدا می‌شود گواینکه شخص عامل آنها را نیز بشناسد.

ازین روست که درین مورد به فضل خدا تکیه می‌کنند، لیکن در مورد امراض بدنی به معالجه می‌پردازند و هرگز به فضل خدا بسنده نمی‌نمایند.

سومین که درد بی‌درمان‌تری است نبودن طبیب است. چون طبیبان این بیماری علماء هستند که درین زمانه خود بیمار شده و از معالجه‌ی بیماری خود درمانده‌اند. همه‌گیر بودن بیماری نیز، به آنان آرامش بخشیده است، تا آنجا که کمبودشان آشکار نمی‌شود، پس به فریب دادن خلق می‌پردازند و آنان را به کارهائی وامی‌دارند که بیماریشان را شدیدتر می‌کند؛ چرا که درد کشنده همان دنیادوستی است که خود طبیبان را فراگرفته و دیگر توان وادار ساختن مردم به

دوری از آن را ندارند، چون خودشان مورد پرسش خواهند بود «که چرا به دیگران چنین دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟!».

ازین‌رو درد همه‌گیر شده و بیماری بالا گرفته، و دوا پی‌بریده است، و نه تنها نبود طبیب موجب هلاکت شده که طبیبان خود به فریبکاری پرداخته‌اند.

فصل [9] چرا نیکان از بدان و خردمندان از نادانان شناخته نمی‌شوند

بیشتر مردمان چون به مرتبه‌ی کمال نرسیده‌اند و احوال مردان نشناسند بس باشد که رذائل نزد آنان فضائل نماید و سفسطه را حکمت پندارند و بی‌باکی را شجاعت و بی‌لیاقتی را تواضع انگارند. چرا که سفسطه‌گران و فریبکاران سخنان حکیمانه را بر زبان رانند و گاهی حتی گفته‌های آنان را طوطی‌وار از برسازند، بدون اینکه از معانیشان خبری داشته باشند و یا از نتایج و آثارشان بهره‌مند توانند شد، بلکه هدف آنان تنها خواسته‌های نفسانی است، همچون شهوت و ریا و برتری‌جوئی و بدست آوردن مقامی بی‌ارزش و مرتبه‌ای نزد عوام و ناقصان.

این‌ها در نشستها ازین بافته‌ها بر زبان رانند و آنچه را چون پوسته‌هائی از ته‌مانده‌های گذشتگان است بصورت سکه‌های رایج به کوران و گمراهان نمایانند؛ به کسانی که خبری از متاع حکماء و فضلاء ندارند و نشانهای مردانگی را از زیورآلات زنان بازنشناسند؛ ازین‌رو دروغپردازی‌های خیالی و اوهام شیطانی را برترین مقصد عرفانی پندارند و نقطه‌ی اوج مطالب کشفی انگارند.

درصورتی‌که در هیچ بخشی از مقاصد دینی آنان را علمی یقینی بدست نیامده و جانهاشان آرامشی علمی نیافته است، و مرتبه‌ای از عرفان در حقائق ایمان از علم به خدا و احوال مبدا و معاد را نچشیده‌اند و خبری از علم نفس که نردبان شناخت حق و دیگر دانشهای یقینی و معارف حقه است، ندارند؛ و بلکه آنان را به هیچیك از

اشیاء کلی و عظائم امور الهی اطمینانی نیست و به یقینیات جاودانه

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 141

که علم به آنها جز از راه برهان نباشد هیچ اعتمادی ندارند. و چون دیدگاه اینان از عالم خیال فراتر نرفته و به عالم عقول نرسیده است، قدرت پرواز ازین فرودگاه تاریك به فراگاه انوار عقلی را ندارند؛ بدین سبب از آنچه بر قلبهای رهروان وارد شود، آگاه نیستند.

سفسطه‌گری و تقلید حرکات بزرگان و کاملان که درین افراد دیده می‌شود نمایای کردار حیوانی چون میمون و طوطی است که تقلید انسان کنند، و چون کودکان و نابخردان که شکلك بزرگان درآورند.

و اما میزان درست و محك راستین درین موارد ناروشن همان حکیم عارف است که احوال هر فرقه از ناس و نسناس را بازشناسد و میان فرمانروا و کنّاس فرق گزارد.

و همان گونه که در کمالات نظری چنین مغالطه‌ها و اشتباهات که موجب عدم شناخت فلسفه از سفسطه است پیش آید، و اسلام و زندقه بر افراد مشتبه گردد، در کمالات علمی و راههای تصفیه و فنون فضائل نفسانی نیز اشتباهها و همسان‌نمائی‌ها پیش آید. مکاران و حیله‌گران خود را اهل الله و صاحبان صفا نمایند، و چه‌بسا هست که درین دوران خود آرایش‌کردگانی با وجود دید کوتاه و باطن ناپویا که دارند خود را در شمار صوفیان و اهل باطن و مکاشفه‌گران رقم زنند:

فغان ز ابلهی این خران بی‌دم و گوش — که جمله شیخ‌تراش آمدند و شیخ‌فروش

شوند هر دو سه روزی مرید نادانی — تهی ز دین خود و خالی از بصیرت و هوش

و عاقل هشیار و هرآن‌کس که بر اوضاع زمانه و اهل آن به دیده اعتبار نگرد بیقین دریابد که اهل الله و ارباب تصوف و حال و کمال هرگز آشکارا نباشند و پنهان مانند، نه به این معنی که کسی آنان را نبیند، بلکه حالات آنان از خلق پوشیده باشد و مرتبه‌ی آنان را بازنشناسند. و خلاصه صوفیگری صوفی از عقول مستور باشد، گرچه رفت و آمد و ظاهر اندام او را همه توانند دید.

پس هرآن‌کس که خود را به مقام تصوف و ارشاد منصوب داشته و به اهل کمال و حال مانند می‌کند و با این‌همه با مردمان در جوشش است و در لذتها و

شهوات آنان شرکت می‌جوید و آنان را در غفلتها و نادانی‌هاشان کمك می‌نماید، خود منافقی ملعون است و دشمنی مر خدا و رسول و امامان- علیهم السلام- را و ضد هر سالك و خداشناس؛ چرا که روش او خلاف روش آنان است و ازین جهت پیش آنان زشت نماید؛ و هرگز التفاتی برو ندارند و فکر خویش را از توجه به چنین شخصی پاك می‌سازند و دیدگان و گوشهای خود را از دیدن روی و شنیدن احوال او بازمی‌دارند.

و بیشتر کسانی که در صومعه نشینند تا انگشت‌نما شوند و در خانقاهها مانند تا نامشان به زهد و کرامات منتشر گردد، احمق و ناقص و ملعونند و به زنجیر شهوتها بسته و محبوس.

خوشا آن متقی جهادگر را که از انگشت‌نمائی رهیده است، و خاکش بر سر که در صومعه‌ها نشسته تا ازین راه برای نیازهای خود وسائلی فرا چنگ آرد.

خزانه‌های پیامبران پنهان و گنجهاشان مهر خورده است و خداوند اهل عرفان و بندگان خاص خود و دوستانش را از شناخت اهل دنیا و بردگان شهوت برتر داشته است و رتبه‌ی آنان فراتر از آنست که فکر نادانان و طبایع سفلگانش توانند دریافت.

اینان به حجاب عزت اندرند و در کاخ کبریائی از شناخت اهل فساد پنهانند، تنها به عبادت پروردگارشان و تقرب بسوی او می‌پردازند و دیگر مردمان چون بقیه‌ی حیوانات و جمله‌ی کائنات به خدمت اینان ایستاده‌اند؛ چرا که اینان هدف هستی و ثمره‌ی ایجادند و دیگران زمینه‌ساز وجودشان و خادمان و کمک‌کارانی که تا این افراد به معرفت خدا و مقام شهود نائل آیند.

همچنان‌که درضمن آثار نبوی و اخبار الهی آمده است که آن صاحب فضیلت ربانی که کلام خداوندش نشان «وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنَّا فَضْلًا» زده، و تاج خلافتش در پهنه‌ی «إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» بسر نهاده و ردای حکمت و فصل‌الخطابش در مملکت «وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ» بتن کرده، چون خاشعانه از حضرت رب العالمین از سبب خلقت می‌پرسد از پشت

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 143

سرادقات عزتش خطاب می‌رسد که: «من گنجی نهفته بودم و دوست داشتم شناخته شوم، خلق را آفریدم تا شناخته گردم».

ازین سخن درمی‌یابیم که عرفا چون شناسایند محبوب خدا هستند و دیگران بخاطر آنان خلق شده و رزق داده می‌شوند، همچنان‌که در مثنوی معنوی آمده:

قطب شیر و صید کردن کار او — باقی این خلق روزی خوار او

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 145

گفتار چهارم مواعظی حکیمانه که صاحبدلان را سود دهد و آنان را که چون حشرات و حیوانات می‌درند بی‌ثمر باشد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 147

هرآینه موعظه و نصیحت مرد را زنده نتواند کرد، لیکن چرت‌زده را هشیار و خواب رفته را بیدار سازد؛ چنان‌که خداوند خطاب به پیامبرش فرماید[87]:

«مردگان را نتوانی شنوانید، و خواندن (دعوت) را به ناشنوایان نتوانی شنوانید». و هم فرماید:[88] «این یادآوریی است، آن را که دلی باشد و یا گوش فرادارد و شاهد بود».

پس ما چندی از نصایح و آداب که از کلام خداوند و یا احادیث نبوی و از طریق ائمه طاهرین رسیده است درین گفتار بیاوریم، و هم سخنانی از خداجویان و خطابه‌هائی از حکمای ربانی که با کلام خدا و فرمایشات رسول و آل او مطابقند به آنها منضمّ کنیم، و این رساله را بدین چند فصل به پایان آریم.

خداوند متعال در مقام نصیحت پیامبر و حبیب خود درحالی‌که او را به طریق علاج ره می‌نماید تا امت خود را به هدایت رهنمون شود و باطن آنان را به نور سلوك و ورع و تقوا روشن گرداند، او را مخاطب نموده و می‌فرماید[89]: «هرگز

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 148

چشمانت را به متاع ناچیزی که به گروههائی از آنان در جلوه حیات فانی ارزانی داشته‌ایم تا آنان را بدانها بیازمائیم، مگستران و رزق پروردگار بهتر و پایدارتر است».

فصل [1]

پس خداوند پیامبر خود را از خیره شدن به متاع دنیا و زیبائی‌های زندگی فانی آن نهی می‌فرماید، تا پاکی ذات مجرد و چشم مقدس او به ناپاکی‌های لذتها و خواسته‌های آن آلوده نشود؛ با اینکه قوت یقین او- صلی الله علیه و آله- در بالاترین حد ممکن بود و چیزی او را از یاد خدا بازنتوانستداشت.

---

[87] (1)-\i إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ\E[سوره نمل 27/ 80]

[88] (2)-\i إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ.\E[سوره ق 50/ 37]

[89] (3)-\i وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى.\E[سوره طه 20/ 131]

تأیید این سخن آیه‌ای است که در تعریف افرادی که پیامبر سمت سروری بر آنان دارد می‌فرماید[90]: «مردانی که تجارت و فروش آنان را از یاد خدا بازندارد».

این خطاب یا به امت است- چون دستوراتی که به قومی داده شود خطاب به رهبر آنان صادر گردد- و یا به پیامبر، ازین‌رو که ممکن بوده است اندك تغییری در قلب او پدید شود و فرودی از آن والامقام که لایق شأن او- صلی الله علیه و آله- است، پیش آید.

حال، خردمند را شایسته است بیندیشد تا نظر افکندن به پاکی‌های دنیا- که ناپاکی‌های عالم بالایند- وقتی در حالت پیامبر مؤثر افتد و در قلب مقدسش- که در اشتغال به عالم ملکوت و مجاورت حق است- دگرگونی پیش آرد، پس مباشرت و فرورفتن افراد عادی در آن چه اثری در برگردانیدنشان از راه آخرت و طریق استقامت خواهد داشت:

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 149

گفت حق بارها به پیغمبر — که بدنیا و اهل آن منگر

وانگهی آیات و نصوصی که بر نکوهش دنیا و پستشماری اهل آن و ستایش آخرت و نیكشماری اهل آن دلالت دارند بیش از شمارند، و عجب این که تحریص و ترغیبی که از خداوند متعال در مورد دیگر احکام و مسائل حلال و حرام وارد گشته هرگز به شدت امر به ترك دنیا و ننگریستن به ساکنان و صاحبان آن نیست.

از آن جمله فرماید[91]: «و روی‌گردان از آنکه از یاد ما روی گردانده است و جز زندگی دنیا را نمی‌جوید، اندازه‌ی دانش آنان این مقدار است». و همچنین فرماید[92]: «دنبال آن مباش که دلش را از یادمان غافل

---

[90] (4)-\i رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.\E[سوره نور 24/ 37]
[91] (5)-\i فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا* ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.\E[سوره نجم 53/ 30]
[92] (6)-\i وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً.\E[سوره کهف 18/ 28].

ساختیم و هوای خود را پیرو گشت و به تبه‌کاری گرائید»، و دیگر نصوص قاطعی که درین زمینه اند.

و با این‌همه بوضوح مشهورانی را می‌بینی که درباره‌ی آیات خدا کندوکاوی نمی‌کنند و به چشم اندیشه در آنها نمی‌نگرند و به ملاحظه‌شان اهتمامی نمی‌ورزند و توجهی به عمل به آنان ندارند، ولی تألیفات مفصلی را در دیگر ابواب احکام و مسائل حلال و حرام پرداخته و در آیات احکام کندوکاو می‌کنند و به استنباط فروع و دقائق فنون آن می‌پردازند؛ چرا که بدین وسائل مورد مراجعه خلایق در فتوی و قضا توان شد و ازین وسائل تقرب به حکام و رسیدن به دنیا میسور گردد.

توصیه ای از خداوند

خداوند تعالی بر داود- علیه السلام- وحی فرمود: «ای داود! بنی اسرائیل را از

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 150

خوردن چیزهای مورد شهوت زنهار ده، که دلهای وابسته به شهوات از من در حجابند».

و در یکی از مجلدات فتوحات مکیه دیده‌ام خداوند می‌فرماید: «ای برادر پیامبران! و ای برادر هشداردهندگان! غرض سرور ما محمد- صلی الله علیه و آله- است، وارد خانه‌ای از خانه‌های من نشوید مگر با قلبهای سلیم و زبانهای راستگو و دستهای پاکیزه و فروج پاك».

فصل [2] سفارشاتی نبوی درباره‌ی زهد از دنیا و اهل آن

امیر المؤمنین- علیه السلام- در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید[93]:

«آنکه دنیا در چشمش عظیم نماید و جایگاهش در دل او بزرگ گردد، آن را بر خدا ترجیح دهد و بسوی او از همه چیز ببرد، و برده‌ی او شود.

---

[93] (7)- نهج البلاغه: خطبه‌ی 158.

و هرآینه رسول خدا- صلی الله علیه و آله- الگوی کامل پیش توست و راهنمای تو بر نکوهش دنیا و عیب آن و پستی‌ها و زشتی‌هایش؛ چه که پهنای آن از حضرتش گرفته شده و بر دیگران گسترده گشته بود.

و اگر خواهی دومین الگو را موسی کلیم الله گیر که می‌گوید[94]:

«پروردگارا من به خیری که سوی من نازل گردانی نیازمندم»، به خدا قسم که از خدا چیزی نخواست مگر نانی تا بخورد، چرا که خوراك او سبزی‌های زمین بود تا که رنگ سبز سبزی، از زیرپوست شکم بخاطر لاغری و آب شدن گوشتش نمایان شده بود.

و داود- علیه السلام- را سومین گیر که بالش او سنگ بود، و لباس خشن می‌پوشید و غذاهای سخت می‌خورد. عصرانه اش گرسنگی بود

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 151

و چراغ شبهایش مهتاب و پناهگاه زمستانیش مشرق و مغرب زمین و میوه و سبزیش همان که از زمین برای حیوانات می‌روید. او را نه زنی بود تا به فتنه‌اش افکند و نه فرزندی تا غمش او را فراگیرد و نه مالی تا توجهش را جلب کند و نه طمعی تا به ذلتش افکند. مرکبش دو پای او بود و خدمتکارش دستهای او.

پس پیامبر خود را که نیکوترین و پاکیزه‌ترین است سرمشق قرار ده که او نمونه‌ای است برای آنان که خواهند سرمشق گیرند و شایسته انتساب برای آنان که خواهند به جائی منتسب شوند.

و دوستترین مردمان نزد خداوند پیرو و پی‌جوی پیامبر اوست. اندك نیازی از دنیا برگرفت[95] و گوشه‌ی چشمی بدان نکرد. پهلوانش لاغرتر و شکمش خالی‌تر از همه بود؛ (دنیا) را پیش او داشتند آن را نپذیرفت و دانست که خداوند چیزی را ناخوش می‌دارد او آن را ناخوش داشت و

---

[94] (8)-\i رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ.\E[سوره قصص 28/ 24].

[95] (9)- جمله در اصل چنین است: قضم الدنیا قضما. که در اینجا نقل به مفهوم شده است.

چیزی را پست می‌دارد او آن را پست داشت و چیزی را کوچك می‌شمارد او آن را کوچك شمرد.

و اگر جزین ما را هیچ نبود که دوست می‌داریم آنچه را خدا و پیامبرش ناخوش دارند و بزرگ می‌انگاریم آنچه را خدا و رسولش کوچك می‌شمارند، همین مقدار برای مخالفت و سرکشی از فرمان خدا بس می‌بود.

و او- درود خدا بر او باد- بروی زمین چون بندگان می‌نشست و کفش و جامه‌ی خود را بدست خود وصله می‌زد و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و پشت سر خود دیگری را سوار می‌کرد. پرده ای نقش‌دار بر در خانه‌اش بود یکی از همسرانش را فرمود آن را از من پنهان کن که چون می‌بینمش دنیا و آرایشهای آن را به یاد من می‌افکند.

به دل خود از دنیا رو گرداند و یاد آن را در خویشتنش میراند و

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 152

دوست داشت زینتهایش را از چشم او پنهان دارند، از آن پوششی برای خویش نگیرد و آن را جای ماندن نپندارد و در آرزوی ماندن در آن نباشد. پس آن را از جانش بیرون کرد و از دلش بیرون راند و از چشمش پنهان داشت. و برین‌گونه است که اگر کسی چیزی را ناخوش دارد او را ناخوش آید که بسوی آن بنگرد و نزد او یادش کنند.

و تو را در (روش) رسول خدا راهنمائی‌ها بر زشتیها و عیبهای دنیاست، که او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و آرایشهای آن از آنان با همه مقام و منزلتی که داشتند دور شد.

بیننده راست که عاقلانه بنگرد تا خداوند محمد- صلوات الله علیه و آله- را بدین وجه گرامیش داشته یا خوارش نموده است. اگر گوید خوارش کرده به خدای بزرگ دروغ گفته و بهتان زده است و اگر گوید گرامیش داشته یقین کند که دیگران را خوار نموده است که بر ایشان گسترده و از نزدیکترین خود دور ساخته.

پس پیرو را می‌باید از پیامبر خود پیروی کند و دنباله‌رو او باشد و به راه او رود وگرنه از هلاکت در امان نخواهد بود. که هرآینه خداوند محمد- صلی الله علیه و آله- را نشانه‌ی قیامت و مژده‌دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داده است. با شکم خالی از دنیا بیرون شد و به سلامت وارد آخرت گشت. تا هنگام رفتنش سنگی به روی سنگ نگذاشت. چه نعمت بزرگی بر ما که خداوند چنین پیشوائی ارزانی داشته تا پیرو او باشیم. و رهروی تا پا بر جای پای او نهیم.

به خدا قسم این جبه‌ی خود را چندان وصله زدم که از وصله‌دوزش شرمنده شدم. و کسی مرا گفت: آیا آن را از خود دور نمی‌کنی؟

گفتم: از من پنهان شو. که شبروان صبحگاه ستایش شوند». سخن آن حضرت به پایان آمد که سلام خدا برو باد.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 153

و احادیث در نکوهش دنیا و شهرتجوئی فراوان است و در کتابهای حدیث و دیگر نوشته‌ها یاد شده‌اند، جز اینکه ارباب حدیث و آنان که خود را علمای مذهب و شریعت می‌نامند توجهی به این روایات ندارند، و به عللی که برشمردیم از آنها سخنی با جمال یا تفصیل نمی‌گویند.

سرگذشت قارون را خداوند چنین نقل می‌فرماید[96]: «او با پیرایه‌های خود میان قوم خویش بیرون شد، آنان که زندگانی دنیا را می‌خواستند، گفتند: ای کاش ما را نیز آنچه به قارون داده شده است می‌بود که او را بهره‌ای بزرگ است، و کسانی که به آنان دانش داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب خداوند بهتر است ...».

از فراز آخرین سخن توان نتیجه گرفت که علمای حقیقی همان زهادند، زیرا درین کلام روگردانی از دنیاجوئی به علماء نسبت داده شده است و آنان که این صفت را دارند عالم خوانده شده‌اند.

[96] (10)-\i فَخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ* وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ ...\E[سوره قصص 28/ 79- 80]

همچنین در جای دیگر کفار چنین توصیف شده اند[97]: «آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت برتری دادند». و چون مؤمن نقطه‌ی مقابل کافر است از مفهوم این سخن توان دریافت که مؤمن نقطه‌ی مقابل این صفت را خواهد داشت، یعنی آخرت را بر دنیا برتری دهد.

و از جمله‌ی روایاتی که از طریق ائمه طاهرین- صلوات الله علیهم اجمعین- وارد شده اند روایتی در کتاب شریف کافی است از حضرت صادق- علیه السلام-: که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمودند: «مرد شیرینی ایمان را به دل نخواهد چشید تا آنگاه که برای او مهم نباشد دنیا را چه کسی خورد». آنگاه حضرت صادق- علیه السلام- فرمود: «حرام است بر دلهای شما

شناخت شیرینی ایمان تا آنگاه که از دنیا دوری کند».

و از آن حضرت- علیه السلام- روایت شده: «آنکه از دنیا دوری کند، حکمت در قلبش پای گیرد و زبانش بدان گویا گردد و او را به عیبهای دنیا بینا سازد- درد و دوایش را (به او به نماید)- و او را از دنیا به سلامت بسوی منزلگاه سلامتی بیرون برد».

و از آن حضرت است- علیه السلام-: «تمامت خیر در خانه‌ای نهاده شده و کلید آن را دوری از دنیا قرار داده اند».

و فرمود- علیه السلام-: «پیامبر- صلی الله علیه و آله- غمناك بیرون شد، ملکی نزد او آمد که کلیدهای خزائن زمین همراه او بود، و گفت: ای محمد (ص) این کلیدهای خزائن زمین است، پروردگارت تو را می‌گوید باز کن و از آنها آنچه خواهی بگیر، بدون اینکه از آنچه ترا نزد من است چیزی کم گردد.

پیامبر خدا (ص) فرمود: دنیا خانه‌ی کسی است که بی‌خانه باشد و آن‌کس بخاطر دنیا جمع می‌کند که عقل ندارد. پس ملك گفت: قسم به آنکه تو را به حق به نبوتت مبعوث

---

[97] (11)-\i بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ.\E[سوره نحل 16/ 107]

فرموده است این سخن را از ملکی در آسمان چهارم هنگامی که کلیدها را می‌گرفتم، شنیدم».

و فرمود- علیه السلام-: رسول الله- صلی الله علیه و آله- فرمودند:

«هرآینه دنیاجوئی ضررهائی برای آخرت دارد و در آخرت خواهی ضررهائی برای دنیاست، پس خسارت را به دنیا زنید که برای خسارت خوردن سزاوارتر است».

و شیخ جلیل امین الاسلام محمد بن یعقوب کلینی- رحمه الله- با سندی که در همان کتاب مذکور است از جابر- رضی الله عنه- حدیثی طولانی از حضرت باقر- علیه السلام- در نکوهش دنیا و دوری از آن روایت کرده و در آن می‌فرماید: «ای جابر! آخرت منزلگاه ماندن است و دنیا خانه‌ی فنا و نابودی، ولی مردمان دنیا اهل غفلتند و مؤمنانند فقهاء (ژرف‌اندیشان) و صاحبان فکر و عبرت. آنچه را گوشهاشان می‌شنود آنان را از یاد خدا- جلّ اسمه- کر ننموده و نقش و نگارهائی که به چشم می‌بینند از یاد خدا کورشان نکرده است؛ ازین‌رو

به ثواب آخرت فائز گشتند، همچنان‌که بدین دانش فائز شدند».

و درین روایت اشارتی است به اینکه آنچه در زبان امامان «فقه» خوانده می‌شود، نه آن فنی است که بدان نکات باریك و مورد اختلاف در ابواب و فروعات طلاق و رهان و نظائر آن از احکام معاملات دانسته می‌شود بلکه غرض علمی است که موجب غرقه گشتن در امور آخرت و احوال باطن و روگردانی کامل از دنیا گردد.

تأیید این معنی روایتی است که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی با سند مذکور در کافی از حضرت صادق- علیه السلام- نقل می‌کند که فرمود:

«امیر المؤمنین- علیه الصلاة و السلام- فرمودند: معرفی نکنم به شما فقیه را- فقیه حقیقی-: آنکه خلق را از رحمت خدا مأیوس ننماید و از عذاب او ایمنشان نسازد و

در نافرمانی‌های او اجازتشان ندهد، و به خاطر توجه به غیر قرآن، قرآن را وانگذارد.

بهوش باشید! در علمی که در آن فهمیدن نباشد خیری نیست. بهوش باشید! در خواندنی که در آن تدبر نباشد خیری نیست. آگاه باشید! در عبادتی که در آن تفکر نباشد خیری نیست».

اکنون به دیده‌ی انصاف درین روایت بنگر و بیندیش تا کدام علم چنین اوصافی را داراست؟!

و همچنین در همان کتاب از هشام، از حضرت موسی بن جعفر- علیه السلام- حدیث طویلی را نقل می‌کند که در آخر آن آمده است: «ای هشام! برپائی (دین) حق برای طاعت خداست و نجاتی نیست مگر به فرمانبری خداوند و فرمانبری به علم و عمل است. و علم با یادگیری، و یادگیری با عقل استحکام می‌یابد، و دانشی نباشد مگر از عالم ربانی.

ای هشام! کرداری اندك از عالم پذیرفته است و چند برابر می‌شود، و عمل بسیار از هواپرستان و نادانان مردود است.

ای هشام! عاقل به دنیائی در سطح پائین که حکمت همراه آن باشد رضا

گشته و به حکمتی در سطح پائین که با دنیا همراه باشد رضا نشود، ازین‌رو معامله‌اش سودآور گشته است».

و در آن کتاب گوید: «ای جابر! هرآینه تقواپیشگان میان اهل دنیا کم‌زحمت‌ترینند، و یاری‌رسان‌ترین آنان برای تو ... گویا به امر خدایند. و به‌پای ایستادگان بر امر او به دوستی پروردگارشان دوستی خود را بریده‌اند. و از دنیا برای اطاعت مالکشان گریزانند و بسوی خداوند- عزّ و جلّ- و محبتش، به دلهاشان نگرانند».

پس از آن می‌فرمایند: «دنیا را چون فرودگاهی گیر که در آن فرود آمده و از آن بار بستی و یا چون مالی که

در خوابش پیدا کرده و بیدار شدی و دیدی چیزی همراه تو نیست. جزین نیست که من برای تو مثلی زدم، چرا که دنیا نزد صاحبان عقل و خداشناسان سایه را ماند».

و در روایت دیگری از طریق اهل بیت- علیهم السلام- آمده است:

«زهد و ورع هر شب میان دلها گشتی زنند اگر به دلی رسند که در آن ایمان و حیا بینند، ماندگار شوند وگرنه از آن بگذرند».

و در روایت دیگری از رسول الله- صلی الله علیه و آله- فرماید: «از نشانه های عقل تهی شدن از خانه‌ی غرور است و بازگشت به خانه‌ی جاودانگی و شادی، و توشه‌گیری برای ساکن شدن در قبر و آمادگی برای روز قیامت».

و از ابو ذر، از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- روایت شده، که فرمود:

«آنکه از دنیا دور شود خداوند حکمت را در قلب او وارد سازد و زبانش را بدان گویا گرداند و درد و دوایش را به او بشناساند و از دنیایش به سلامت سوی خانه سلامتی برد».

فصل [3] سفارشات بعضی از پیامبران و اولیاء

عیسی- علیه السلام- به گروهی از یارانش فرمود: «از دنیا روزه‌گیر و افطارت را مرگ قرار ده».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 157

و روزی حواریّونش به او گفتند: «ای روح الله! ما نیز چون تو نماز می‌خوانیم و مانند تو روزه می‌گیریم و چون تو ذکر خدا می‌کنیم، ولی نمی‌توانیم مثل تو روی آب راه رویم، فرمود: مرا بگوئید دنیا دوستیتان چگونه است؟

گفتند: دوستش داریم. فرمود: هرآینه دوستیش دین را فاسد کند ولی دنیا پیش من مانند سنگ و کلوخ است».

و لقمان فرزندش را موعظه می‌نمود که: «با دانشمندان همنشین شو و همزانوی آنان باش، که خداوند دلهای مرده

را به نور دانش زنده کند، همچنان‌که زمین را به باران آسمان».

عارفی به هنگام سیاحت بر راهبی گذشت ازو پرسید: «راه بسوی خدا چگونه است؟ راهب گفت: در مخالفت هوای نفس. پرسید: بهترین زاد راه چیست؟ گفت: تقوی».

یکی از بزرگان گفته است: «عالم دنیادوستی که در جستجوی شهوات آنست، طبیبی مریض را ماند که می‌خواهد تا دیگران را مداوا کند، برو امید بهبودی نباشد چگونه دیگری را بهبودی بخشد؟!».

یکی از اولیاء الله را پرسیدند: «سبب گناه چیست؟ گفت: سبب آن نگاه است، و از نگاه همان گذر دید. اگر چاره‌ی آن را به بازگشت بسوی خدا کردی، گذشته‌ای وگرنه با وسوسه‌ها مخلوط گردد و از آن شهوت خیزد».

و بزرگی گوید: «آنکه به مردم خشوعی بیش از آنچه بدل دارد بنمایاند، نفاقی روی نفاق نموده است».

و یکی از بزرگان دیگری را چنین سفارش می‌نمود: «تو را به پنج چیز دستور می‌دهم، و از پنج چیزت بازمی‌دارم: دستورت می‌دهم که اذیت مردمان را تحمل کنی، و از اذیت کردن به آنان دور باشی، و سبب راحتی برادرانت را فراهم آری، و گوش باشی نه زبان، و در معاشرت با مردم طرف آنان را بگیری، و دوری کن از معاشرت زنان، و دوستی دنیا، و حب ریاست، و ادعا داشتن، و بدگوئی درباره مردان خدا».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 158

و یکی از آنان گوید: «سبك‌شماری احکامی که خداوند بر قلبها و گوشها و چشمها و زبانها و دستها و پاها و شکمها و فرجها واجب نموده است، سبب بریده شدن بندگان از پروردگارشان و محروم شدنشان از چشیدن شیرینی ایمان و رسیدن به حقائق صدق و عرفان گشته است و دلهاشان را از نظر به آخرت مانع شده است. و اگر مردمان برین واجبات واقف شوند و آنها را استحکام بخشند، خداوند آنان را از یاری و کرامت خود آن مقدار

روزی فرماید که بدنها و قلبهاشان از کشش آن درمانند».

یکی از اهل الله را از مؤثرترین چیز در تسکین شهوت پرسیدند، او گفت:

«روزه‌داری در روز، و عبادت به شب، و ترس از شهوتها و از آنها تغافل نمودن و نفس را از یادشان بازداشتن است».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 159

خاتمه

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 161

برادران و رهروان راه نجات دانسته باشند که مخاطب ما درین نوشتار یك یا دو نفر معین نیستند، همچنان‌که غرض اشاره به یك یا دو فرد مشخص از کسانی که خود را به ارباب کمال مانند کنند و به لباس اهل وجد و حال درآیند و از کسانی که با همه غوطه‌وری در شهوات، و کودك فکری و کوته‌نظری شکلك بزرگمردان را می‌نمایانند، نیستند. بلکه هدف آگاهاندن افراد پاکدل و صاحبان ذوق سلیم است بر فساد زمانه و انحراف بیشتری مردمان از راه علم و عرفان، و شیوع بیماری نادانی و گمراهی است میان اهل دوران؛ ابرهای تاریکی آن‌چنان بر دلها سایه افکنده است که بیکارگی و بی‌توجهی به امور دین و آخرت را نهایت تقرب و سلوك بسوی پروردگار عالمیان می‌انگارند، و القاءات شیطانی و غلبه‌ی وسواس و اوهام و خیالات باطله را که ناشی از صرف عمر در لاطائلات است الهاماتی از حق و اشاراتی از عالم ملکوت می‌پندارند.

ازین‌رو بخشی از مقامات رهروان راه آخرت و خصوصیات و خوی‌های آنان و همچنین خصوصیات و خوی‌های دنیاجویان و بیکارگان را در اینجا ذکر کردم تا مرید راستین در پیروی افرادی که راه حق و صدق می‌پیمایند بینا باشد و عارف کامل کاملساز را از نادان گمراه و گمراه کن

تشخیص تواند داد؛ و منافق نابینا از نکته‌بین بینا نزد او جدا شود، تا در راه گم نشود و کارش به خسران نکشد

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 162

و به سبب پیروی شیاطین و اطاعت گمراه‌کنان گمراه نگردد. افرادی که پیروان خود را گاهی از کار و کسب- که در آن کمکی به خلق است- بازمی‌دارند، و گاهی آنان را از عمل به واجبات دینی و بدست آوردن علم یقینی- که بدین وسائل به درجات آخرت فائز توان گشت- دور می‌سازند.

و هم غرض ما از گفتارهائی که در نکوهش نادانی و دنیادوستی و ستایش معرفت و آخرتجوئی آوردیم، تشویق جویندگان و رهروان است بر بدست آوردن معارف الهی و علوم یقینی که قلبهاشان را برای کشف حق نورانی کند و تحریص آنان بر دوری از لذتهای دنیوی و شهوتهای جسمانی که نفسهاشان را تیره سازد و قلبهاشان را تاریك کند و ارواحشان را تا جایگاه حیوانات و حشرات پائین آورد و به اسفل سافلین و جایگاه شیاطین فروافکند.

و آنکه در بخشهای مختلف این رساله نیکو نگرد و در مقاصد آن ژرفاندیشد- اگر دارای فطرتی صاف و خالی از امراض و فساد و ذهنی مستقیم و خالی از لجبازی باشد- در او کششی قوی برای ژرفبینی در معارف حقه‌ی الهیه پدید آید. معارفی که چون وسیله‌ی تکمیل قوه‌ی عملیه‌اند به‌وسیله‌ی آنها انسان به مقام ملائکه‌ی مقربین رسد و درجه‌ی اهل ولایت و کرامت را دریابد؛ و هم در او ولعی شدید بر پاکسازی دل از دنیا و توجه به آرایشهای آن و شستشوی درون از صفات نکوهیده و خوی‌های ناپسند پدید آید، که این کار چون خود وسیله‌ی تکمیل قوای عملیه است راهی برای نجات از منزلگاه شیاطین و رهائی از مرتبه‌ی فروافتادگان در سقوطگاه افراد پست شود. و جان چنین کس که به دو بال علم و عمل توانا گشته است تواند سوی جوار رب العالمین پر کشد.

آنچه را مربوط به طریقه‌ی علمی و کیفیت سلوك در آنست در کتابی که نام آن حکمة متعالیه است و به اسفار اربعه شهرت یافته و همچنین بطور پراکنده در دیگر نوشته‌های خود آورده ایم.

و اما تفصیل طریقه‌ی عمل با تفکر عقلی و اندیشه‌ی علمی از کتاب خدا

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 163

و احادیث پیامبر و آل طاهرین او- سلام الله علیهم- بدست آید، همچنان‌که تفصیل علوم نیز با درك رموز موجود در کتاب خدا و احادیث تحصیل تواند شد که چنین درکی نیاز به ذوقی الهی دارد که خود مقامی بالاتر از فکر و اندیشه را داراست و به مجاهدت و پیمایش راه ریاضات بدان توان رسید.

حال که پای گفتار بدینجا رسید پایان‌بخش این نوشتار را سخنی در بیان شرائط ارادت و واجبات مرید و مقدمات سعی و کوشش او قرار دهیم:

روشن است که اگر کسی پستی و فنای دنیا و بزرگی و بقای آخرت را- خواه از راه تقلید ایمانی و یا از طریق کشف عرفانی- تشخیص دهد به ناچار خواهان سلوك راه آخرت خواهد بود، چه اگر کسی را خرمهره ای بدست باشد و در آن حال چشم او به گوهری بیفتد، بدون شك آماده‌ی تعویض آن خرمهره با گوهر خواهد بود، و اگر کسانی را می‌بینیم که طالب بدست آوردن محصول آخرت نیستند و لقای رب نمی‌جویند بخاطر ایمان نداشتنشان به خدا و روز واپسین است- البته غرض ایمان قلبی است نه چرخش زبان به شهادتین-.

پس بازدارنده از رسیدن عدم سلوك است، و مانع از سلوك عدم اراده و مانع از اراده عدم ایمان است، و آنچه عدم ایمان را ببار می‌آورد نداشتن قوه‌ی اندیشه به حقایق امور است، بخاطر فراگیری هوا و شهوتها و تراکم حجب و تاریکی‌ها، و نبودن رهنمایانی که احوال مبدا و معاد را به یاد افکنند و عالمان به الله و روز واپسین و رهنمایان به راه یقین و کسانی که پستی و انقراض دنیا و عظمت امر آخرت را گوشزد نمایند.

پس مردمان چون به غفلت اندرند در شهوتهاشان غوطه‌ور شده به خواب خرگوشی فرورفته‌اند و میان علمای دین نیز کسی که آنان را بیدار کند دیده نمی‌شود. و اگر نیز شخصی راهی بسوی آنان جوید، آنان را هوا طلب و منحرف از راه آخرت و روز قیامت خواهد یافت، ازین‌رو ضعف اراده و ناآشنائی به راه و سخن‌گوئی علماء از روی هوا اسبابی برای بریدن راه سالکین الی الله شده‌اند.

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 164

و چون مطلوب ناپیدا و رهنما ناموجود و هوای نفس غالب و طالب غافل باشد، وصول غیرممکن گردد و راهها بسته شود. و اگر کسی بیدار شود و یا در اثر تنبه کسی توجه پیدا کند و در خویشتن شوقی برای بدست آوردن محصول آخرت یابد، باید بداند که این راه را شرائطی است که نخست آنها را مقدم می‌باید داشت و وسائل نجاتی که بدانها چنگ می‌باید زد و حصار اطمینانی که در آن جای می‌باید گرفت تا از دزدان و رهزنان امان یابد و همچنین وظائفی که در سلوك بدانها ملتزم می‌باید بود.

اما شرائط عبارت است از رفع حجاب و سدّی که میان او و حق است، چه مردمان از حق در اثر تراکم حجابها و سدهائی که به راهشان است، محرومند.

و خداوند سبحان فرماید[98]: «پیش روی آنان سدی قرار دادیم و پشتشان سدی و آنان را فروگرفتیم پس نمی‌بینند».

و حجابها چهارند: مال و مقام و تقلید (بی‌تحقیق) و معصیت.

پس حجاب اولین را می‌بایست به بخشش از خود دفع کند، مگر آن مقدار که بدان نیازست؛ تا دلش بدان مشغول نگردد، که حتی درهمی نیز به اندازه‌ی خود دل را مشغول می‌کند.

و چاره‌ی حجاب دوم دوری جستن از موقعیت‌های آن است و تواضع نمودن و از آنچه شهرت ایجاب می‌کند دور بودن.

[98] (1)-\i وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ.\E[سوره یس 36/ 9]

و چاره‌ی سومین حجاب به پیروی نکردن از روشی خاص و ترك دیگر روشهاست، و اینکه حقیقت امر را در اعتقادات خویش با مجاهدت- و نه با مجادله- بدست آرد.

و چهارمین را به توبه تدارك می‌باید کرد و رفع مظالم خود، تصمیم بر

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 165

عدم بازگشت و پشیمانی برگذشته و رد مظالم و راضی نمودن کسانی که بر آنان تعدی کرده است؛ چرا که تا حجابهای معاصی بدین‌طریق رفع نشود محال است که باب مکاشفه بر سالك بازگردد.

چون این شرائط را بجای آورد، مانند کسی شود که خود را پاك کرده وضو ساخته و آماده‌ی نماز گشته است که معراج مؤمن می‌باشد.

درینجاست که نیاز به رهبری پیشوا دارد و استادی که تا دنبال او رود تا او را به راه راست هدایت کند، و این کس که چون ریسمانی برو چنگ باید زد، آنگاه لازم آید که مرید شرائط مذکور را بجای آورده باشد و چون چنین کسی را بیابد می‌بایست چون نابینائی که بر ساحل دریا خود را به راهنمائی می‌سپارد دنبال او رود، و در ورود و خروج مخالفتی با او نکند، و حتی گفته‌اند: «مرید در پیش شیخ خود چون مرده در دست غسال می‌باید که او را به هر طرف خواهد می‌چرخاند و او چون و چرائی نمی‌کند»، چرا که نفع اشتباه استاد بیش از فایده صواب خود اوست.

اگر استادی چنین شایسته بیابد او راست که به قلعه‌ی محکمی که از رهزنانش در امان دارد بنشیند و این قلعه پنج امریست که شاعری آنها را درین بیت جمع آورده است:

صمت و جوع و سهر و ناتمامان جهان را
عزلت و ذکری بدوام بکند کار تمام

گرسنگی بخاطر پاکسازی خون قلب و سفید کردن آن است که در نتیجه نورانی می‌شود و بخاطر آب کردن چربی‌های سینه تا لطیف شود که این کلید مکاشفه است.

و اما شب‌بیداری قلب را جلا دهد، و خود بیداری شب نیز نتیجه گرسنگی است چه با سیری ممکن نباشد. و خواب بیش از حد لازم قلب را می‌میراند و نابود می‌کند. و در وصف ابدال گفته‌اند: «خوراکشان بقدر احتیاج است و خوابشان وقتی که بر آنان چیره گردد و گفتارشان آنچه ضرورت ایجاب کند».

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 166

99

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية ؛ ص166

و اما لب از سخن بستن بدین خاطر است که گفتار قلب را مشغول می‌دارد و دلها ولع عجیبی به سخن گفتن دارند و بدین خوش باشند، لیکن سکوت عقل را بارور کند و ورع را جلب نماید و تقوی را بیاموزد.

و اما عزلت و تنهائی فایده‌ی این دو دفع مشغولیتهاست و نگهداری گوش و چشم که دو دالان قلبند؛ و چاره‌ای نیست که راه حواس را جز به مقدار لازم ببندیم، و این معنی جز با نشستن در مکانی تاریك بدست نیاید، که سر خود به گریبان بپیچد و یا عبا و یا چیز دیگری بر آن گیرد؛ درین حالت است که ندای حق را بشنود و جلالت حضرت ربوبی را ببیند. نمی‌بینی که رسول الله- صلی الله علیه و آله- را در چنین حالتی ندا داده‌اند و به او گفته شد[100]: «ای جامه به خود پیچیده» و «ای خود را به لباس درپیچیده».[101]

---

[99] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، 1جلد، الزهرا (س) - تهران، چاپ: سوم، 1371 ه.ش.

[100] (2)-\i یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ.\E[سوره مزمل 73/ 1]

[101] (3)-\i یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ.\E[سوره مدثر 74/ 1]

این چهار عمل همچون سپر مرید است و چون حصار محکمی که او را از رهزنان و دیگر عوارضی که راه را برو می‌بندند، در امان می‌دارد. پس ازین است که سالك به رهروی می‌پردازد و نام سالك برو نهاده می‌شود.

و سلوك عبارت از گذشتن از کتلهائی است که میان بنده و خدای اویند، که چیزی جز خوی‌های قلب نمی‌باشند و مهمترینشان وابستگی به دنیاست که سر همه‌ی خطایاست. و برخی ازین کتلها از بعضی بزرگترند و برای رهروی می‌بایست به آسان‌تر پرداخت و از آن پس به سختتر از آن.

این صفات نکوهیده رسوب‌های همان وابستگی‌هائی هستند که در اول رهاشان کرده است و آثار جامانده از آنهایند، پس چاره‌ای جزین نیست که نهانگاه سالك ازین آثار پاکسازی گردد، همچنان‌که ظاهر خود را از اسباب ظاهری آنها پاك نمود. درین معرکه است که کوشش به درازا می‌کشد و کیفیت آن نسبت به احوال هرکس به نوعی دیگرست.

و راه مجاهدت در پاکسازی هر صفت نکوهیده‌ای مخالفت هوای نفس و

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلية، ص: 167

شهوت است، بدین‌وسیله که نقطه‌ی مقابل آن را برمی‌گزینیم، تا آن خوی سستی گیرد و قلب از وابستگی بدان بکلی یله و رها شود.

و چون مجاهدت را انجام دهد استاد او را به ذکری مشغول دارد که دائما قلبش بدان متذکر گردد و او را از زیاده‌روی در وردهای ظاهری بازدارد، بلکه به همان واجباتش اکتفاء کند. و ورد او تنها یك ورد خواهد بود که گزیده‌ی وردها و نتیجه‌ی آنهاست، یعنی بر دوام داشتن دل به ذکر خدا، پس از آنکه از یاد دیگرانش خالی کرده است، تا بصورت عاشق پاك‌باخته‌ای درآید که او را جز یك خواسته نیست، و به گوشه‌ای تنها می‌نشیند و از مال حلال مقدار اندکی می‌خورد.

درین زمان استاد او را ذکری از ذکرهائی که مناسب حال اویند تلقین می‌کند، تا جائی که زبانش از حرکت بیفتد، و طوری شود که بدون اینکه زبانش را حرکت دهد گویا ذکر بر آن جاری است.

و از آن پس بی‌توقف ملازمت می‌کند تا اثر آن از زبان نیز می‌رود و تنها صورت لفظ بر قلب می‌ماند، و برین حال مداوم است تا حروف لفظ و شکل آن نیز از قلب محو می‌شود و تنها حقیقت و معنای آن ملازم قلب باقی می‌ماند، که همیشه در آن حاضر و بر آن چیره است.

درینجا خواطری بر قلب رو می‌کنند و دری بر آن گشوده گردد، و چه‌بسا خواطری شیطانی که کفر و بدعتند بر آن وارد شوند، و تا زمانی که او آنها را ناخوش داشته و آماده از بین بردنشان باشند ضرری برو نخواهند داشت.

این‌ها دو بخشند: بخشی که یقین می‌داند خداوند از آنها منزه است، پس به آنها اعتنائی نمی‌کند و به ذکر روی می‌آورد و به خداوند پناهنده می‌شود تا ازو دفع کند؛ همچنان‌که فرماید[102]: «اگر از شیطان تو را وسوسه و فسادی رسد پس به خدای پناه بر».

و بخشی دیگر که در آنها تردید می‌کند. پس این بخش و دیگر احوالی را

عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 168

که در قلب خود می‌یابد بر استادش عرضه و از دیگران پوشیده می‌دارد.

و پس از آن استادش در حال او می‌نگرد، اگر او را هشیار و صاحب کیاست بیند دستورش می‌دهد که به فکر پردازد تا بر حقیقت قلب خود آگاه شود و نوری در قلب او افکند تا برو واضح گردد. و اگر ببیند که توان آن را ندارد او را با ذکر نصیحت و دلیلی که مناسب فهمش باشد به اعتقاد صحیحش سوق دهد.

و استاد راست که نیکو بنگرد و به نرمی گراید که اینجاها گردنه‌های راه و جاهای خطرناك آنست، و چه

[102] (4)-\i وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ.\E[سوره فصلت 41/ 36]

بسیار مریدی که چون به ریاضت پردازد خیالهای فاسد برو چیره گردند که او از کشف آنها خستوان بود و در نتیجه راه برو بسته شود و به بیکارگی گراید، و راه اباحت پیش گیرد که هلاکتی عظیم است و کودنی محض به خلاصی نزدیکتر از چنین تجرد برای فکر باشد.

چون آن‌کس که به فکر می‌پردازد و شواغل و علائق را از دل خود می‌راند کشتی خطرناکی را نشسته است که اگر به سلامت رسد از بزرگان دین خواهد بود، و اگر خطا رود غرقه گردد. و ازین‌روست که پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمودند: بر شما باد به دین عجوزگان.

وانگهی مریدی را که به ذکر و فکر همت گماشته است گاهی رهزنان عجب و ریا و خوشحالی از احوال مکشوفه برو ره زنند، و اگر او بدین امور توجه کند و بدانها پردازد، رهرویش سستی گیرد و ایستا شود، بدین سبب او راست که سراسر عمر خویشتن را چون تشنه‌ای که اگر دریاها را نیز برو ریزند سیراب نشود، برین مجاهدت ملازم بود و بر آن مداومت نماید.

سرمایه‌اش خلوت و از مردمان بریدن است، و چون برین معنی مداومت کند و دلش را با خدا دارد جلال حضرت ربوبی برو کشف شود و حق برو تجلی کند و از لطائف رحمت خداوندی چیزهائی آشکار گردد که توصیف آنها نباید، و بلکه بتوصیف درنیاید.

این راه ریاضت مرید است و پیشروی برای لقای خدا که از کتب بعضی

از عرفا به تلخیص آوردیم.

و سخن را همین‌جا به پایان آریم- شکر خداوند عزیز منان را، و درود بر فرستاده‌ی او که برای رهنمائی عقلای انس و جن برانگیخته گشت، و آل او که رهنمایان راه بهشتند و پاك از هر ناپاکی و زشتی.

فهرست نامهای کسان

آشتیانی جلال الدین: 8- 10

آهنی غلامحسین: 7- 11

ابن سینا: 7- 18- 101

ابو ذر (ره): 56- 156

ابو الولی شیرازی (شاه): 20

ابو یزید بسطامی: 57- 58

اثیر الدین ابهری: 19

احمد بن سهل بلخی: 67

ارسطو: 66

ارشمیدس: 66

اسکندر: 66

افلاطون: 65- 66- 69

اقلیدس: 67

الله وردی خان: 20

امیر المؤمنین (ع): 150- 155

انباذقلس: 64

انصاری شیخ: 18

اومیروس: 66

ایروانی ملا محمد: 20

بقراط: 66

بلعم باعورا: 26- 27
بهاء الدین عاملی: 18
تنکابنی شیخ حسن: 20
جابر: 154
جالینوس: 66
جعفر بن محمد الصادق (ع): 52- 153- 154- 155
جنید: 106
حلاج: 31- 57
حلی علامه: 6- 7
خواجوی محمد: 7- 9- 11
دانشپژوه: 5- 7- 8- 10
داماد (میر): 18- 11
داود (ع): 64- 142- 149- 150
عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر أصنام الجاهلیة، ص: 172
دموکریتوس: 66- 91
رفیعی سید ابو الحسن (ره): 5- 17
زین الدین عاملی شهید: 63
سبزواری حاج ملا هادی: 8- 9
سری سقطی: 106- 107
سقراط: 65
سلیمان (ع): 65

سهروردی شیخ اشراق: 67- 68

شفیعی‌ها احمد: 11

شمسا (ملا): 5- 11- 20

شمس الدین عبد الحمید خسروشاهی: 6

صاحب حدائق: 18

صاحب ذریعه: 5- 7- 8

طباطبائی علامه محمد حسین: 8

عماد الدولة: 11

عیسی: 156

غزالی: 106

فیثاغورس: 15- 65- 84

فیض کاشانی: 20- 8

قارون: 153

قوام الدین احمد: 17- 20

کلینی (ره): 52- 154- 155

لاهیجی عبد الرزاق: 20

لقمان: 64- 157

محمد (ص): 52- 54- 55- 56- 61- 62- 63- 74- 100- 102- 103- 107- 108- 109- 123- 134- 148- 150- 152- 153- 154- 163- 166- 168

محمد بن ابراهیم صدر الدین (مؤلف):

4- 5- 6- 7- 8- 11- 13- 15- 17- 18- 19

محمد بن حسین سلمی: 108
محمد بن الحسن الحجة المنتظر (ع): 4
محمد بن علی الباقر (ع): 154
مشکوة الدینی: 9
موسی (ع): 61- 150
موسی بن جعفر (ع): 155
نصیر الدین طوسی: 6
نوح (ع): 83
هشام: 155
یوذاسف: 66
یوسف: 27- 31
فهرست کتابها
احیاء علوم الدین: 106
اسفار اربعه: 88- 162
اقلیدس: 67
حکمة الاشراق: 68
سیاست: 69
فتوحات مکیه: 150
کافی: 52- 153- 155
مطارحات: 67[103]

[103] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، عرفان و عارف نمایان ترجمه کتاب کسر اصنام الجاهلیه، 1جلد، الزهرا (س) - تهران، چاپ: سوم، 1371 ه.ش.